کتبخانهٔ

مطبعهٔ عنایت

(عدد)

۴

سیاحت در جو هوا

مؤلفش بزبان فرانسوی : : مترجمش بزبان ترکی عثمانی

(ژول ورن) (احمد احسان)

- مترجمش -

بزبان فارسی

محمود طرزی

دار السلطنهٔ کابل در مطبعهٔ عنایت بزیور طبع آراسته گردیده است

سنه ۱۳۳۱

بسم الله الرحمن الرحیم

یکدو سخن درباب طبع کتاب

مردمان مملکت ما چون هنوز بخواندن آثار ادبیه و فنیهٔ طرز نو عادت نگرفته اند و چشمها و ذهنهای شان با همان اثرهای طرز قدیم آموخته گی دارد، از آن سبب یکدو کتابی که تا بحال در مطبعهٔ عنایت چاپ شده، و شیوهٔ تحریر و تألیف آن بیک اصول نو و اسلوب این عصر و زمان ترقی پرتو پیدا شده، بر خلاف امید واری که داشتیم مظهر رغبت عمومی نگردید. کتابهای افسانه که در مملکت ما خوانده میشود مانند ورقه گلشاه، چاربیتی، چاردرویش و امثال آن بدرجهٔ لایعنی و مضر اخلاق است که حد و نهایت ندارد. ولی بکمال افسوس می بینیم که هزارها نسخه های آن که در مطبعه های هندوستان چاپ میشود و بمملکت ما می آید بکمال رغبت گرفته و خوانده

میشوند و نتیجهٔ آن این است که فکرها و خیالات خوانندگان آنرا تخرا قات و سخنان بیمعنی که نه فایده‌دین و نه منفعت دنیاست پر و مملو میسازد ٠ کتابهای افسانهٔ دیگری که از آثار مهمهٔ ادبیات فارسی شمرده میشود مانند شهنامهٔ فردوسی ، و سکندرنامهٔ نظامی و یوسف زلیخای حضرت مولانا جامی رحمةالله علیه ،، وغیره که همهٔ آنها نظم است و مصنفین آنها داد سخن طرازی را در آن داده اند آنها نیز خیلی مغلق و پیچیده میباشند که فهمیدن آنها کار هر خواننده و نویسنده نیست ٠ شمسه وقهقهه ، بهار دانش ، انوار سهیلی ، وامثال آن نیز آنقدر آسان و سریع الفهم نیست که بسواد خوانی محض از ان استنباط مدعا بشود ٠

حالا نکه زمان زمان ترقی و تجدد است ٠ در هر چیز یك نوی و تازه‌گی دیده میشود ٠ بسیار افسوس است که مردمان ما آن کتابهای قدیمهٔ قیدمن چار صد و پنجصد ساله پیش از ین را میخوانند ، و بخیال خودشان می آید که می فهمند ، و از کتاب افسانهٔ (سیاحت بدور دور زمین بهشتاد روز) که مترجم آنرا بصورت یك مکالمهٔ عادتی و بسیار ساده نوشته است مغلق و پیچیده گفته بخواندن آن رغبت نمیکنند ٠ و این نیست مگر اینکه ذهنها و چشمهای مردمان مملکت ما بهمان اصول انشا و طرز تحریر قدیمه عادت کرده است ، و چون این کتابهای افسانه‌های جدید که آنرا (رومان) یا (ناول) میگویند یك شیوهٔ جدید نو اسلوبی دارد از اثره برای آنچنان اشخاص غایهٔ غریب

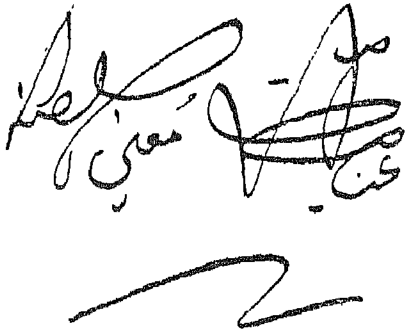
ساند . و مطلع رغبت نمیگردد . وچون بنای این افسانه ها بر علم و فن موضوع شده و اکثر مردمان از ان بیخبر است اینهم موجب مغلق شناختن آن میشود .

باوجود اینهم چون مقصد یگانهٔ ما از تأسیس (مطبعهٔ عنایت) این است که آثار جدیدهٔ این عصر و زمان حاضر را طبع ، و نشر نمائیم ، و مردمان وطن خود را آهسته آهسته به علم و فن رهبری کنیم به رغبت و عدم رغبت شان التفاتی نکرده باز به طبع ناول فنی (سیاحت در جو هوا) امر و اجازه میدهیم . هرگاه در صدی یک آدم آنرا بخواند و بفهمد ما آنرا فایده شمرده در پی خسارت آن نمیگردیم . ذاتاً مقصد ما از تأسیس مطبعهٔ عنایت تجارت نی بلکه نشر علم و معرفت است .

(سیاحت در جو هوا) نیز از آثار (ژول ورن) نام ادیب فرانسوی است که در نوشتن ناول های فنی شهرت فوق العادهٔ را مالک است اگرچه اکثر ناول های این افسانه ها تصوری و خیالی میباشند ولی چون آن تصور و خیال بر علم و فن بنا یافته باشد تنها ساعت تیری نی ، بلکه فواید عامی نیز میرساند در وقتی که (ژول ورن) این ناول را مینوشت هنوز اوروپلانها یعنی طیاره ها یا آنکه ماشینهای پرواز — و (ژپلین) نام بالونهای ماشین دار بوجود نیامده بود . همان تصور بود که خیال را بحقیقت تبدیل نمود . ناول سیاحت جو هوا نیز مانند سیاحت به دور ادور زمین از فرانسوی

به ترکی عثمانی ، واز ترکی عزیزی بنیان (محمود طرزی) بزبان فارسی ترجمه کرده است • ماطبع ونشر این اثررا ازین سبب آرزو نمودیم که ازین گونه اثرهای جدید درمملکت ما بسایهٔ عرفان آیهٔ اعلحضرت قبله گاه مقدس اعظم روحی له فداه (سراج الملة والدین) خلدالله ملکه افزونی گیرد • واگر درین وقت خوانندهٔ نیابد دراستقبال امیدواریم که انشاء الله اینگونه اثرهارا اولاد وطن بکمال ذوق وشوق بخوانند . وبسی استفاده ازان بتوانند • ومن الله التوفیق •

امضا



سیاحت در جو هوا

باب اول

یک مسئله که مجلسهای علمیه در آن متحیر میمانند در لحاظ [illegible] میکنند؟

«دورروم! ... دورروم! ...» دو تفنگچه در یک آن صدا کرد. یک آهوی که پنجاه قدم به آنسو میچرید گلولهٔ یک تفنگچه را بر استخوان کمر خود بخورده حالا آنکه حیوان بیچاره در مسئله هیچ داخل نبوده سراسر بیگناه بود.

خواهید پرسید که «دوئللو» (۱) کنندگان — یعنی همدیگر خود را به تفنگچه زنندگان را چه شد؟ خبر بدهیم که آنها را هیچ ضرری نرسید.

آن دوئللو کنندگان که باشند؟ نام آنها را نمیشناسیم. اما چیزیکه معلوم است

(۱) دوئللو یک عادت بسیار بد و ناگوار مردم فرنگ است که اگر در مابین دو شخص یک دعوای پیش شود، یا آن دو شخص بر یک معشوقه باهمدیگر رقیب شوند، یا آنکه یکی آن دیگری را حقارت کند همدیگر خودشان را به دوئللو — یعنی همدیگر کشی — دعوت کنند. از هر دو طرف شاهدها گرفته میشود. پولیس هم حاضر میشود. در حضور [illegible] گونه سلاحی که شرط شده باشد به اصول و قاعده‌ای که دارند یا به تفنگچه یا شمشیر با همدیگر جنگ و مبارزه میکنند.

اینقدر است که یکی از ین دو جنتلمن دوئللو کننده بریتانی آن انگلیز ، و جوانتر آن امریکائیست ، هر کادر باب گاو بیچارهٔ که خورده تحقیقات بعمل آریم که آیادر کجا و کدام سرزمین این گاورا بغیر حق خورده ؟ در بنباب هیچ مشکلات نمی بینیم ! زیرا این گاو بیچاره درساحل طرف راست تا لاب (نیاغارا) در نزدیك پل معاقی که سه میل دورتر از شلالهٔ مشهور (نیاغارا) ست در یك چمزاری چرا مینمود ، پس معلوم شد که دوئللو ـ یعنی همدیگر کشی ـ نیز در همین موضع که اراضئی ممالك جماهیر متفقهٔ امریکا را باراضئی کانادا ربط داده است بوقوع آمده است .

جنتلمن انگلیزی ، و جنتلمن امریکائی چون تفنکچه های خود را بر همدیگر خالی کردند ؛ و گلهها بخطا رفته یکی بر گاو ، و یکی بر تنهٔ یك درختی برخورد انگلیز بسوی امریکائی پیش آمده گفت :

ـــ برادعای خود بازثابت قدمم که بیت (رول بریتانیا) سروده میشد !

ـــ منهم برادعای خود ثابتم که بیت (یانقی دوول) سروده میشد !

بنابرین دننگو نزدیك بود که باز مجادله و دوئللو دوم بار آغاز کند ، ولی شاهدانی که برای دوئللو حاضر بودند بمیانجیگری بر امده گفتند :

ـــ درگذرید ! و دیگر مجادله رالزوم نیست ! ما حکم میکنیم که هم بیت (رول بریتانیا) ، و هم بیت (یانقی دوول) سروده شده است ، حالا همین قدر بس است ! برویم طعام بخوریم .

اینسخن از هر دو طرف قبول شده بکمال مسرت وشطارت بسوی طعامخانهٔ که دران جوار بود رفتند . این یك معلوم نشد که آیا انکلیزی حق دارد یا امریکایی ؟ اما اینقدر گفته میشود که این دو ئللو برای یك مسئلهٔ بسیار عجیب وغریبی وقوع یافته که از چندماه باینطرف فکرهای مردمان بر عتیق (۱) وبر جدید (۲) را زیر وزبر کرده است .

حالا مراق واندیشه میکنید که آیا مسئله عبارت از چیست ؟ اما پیش ازانکه از کیفیت مسئله بیان کنیم اینرا باید بگوئیم که پیش از ظهور اینمسئله هیچگاهی از زمین بسوی آسمان اینقدر نظرها ودوربینها متوجه نشده است .

مسئله اینست که یکشب پیشتر از وقوع دوئللو درمابین جنتلمن انکلیزی وامریکایی نزدیك به نیمشب ارجوهوا یکصدای طرم که لازهٔ بسیار خوش آهنگی مینواخت بگوش مردمان زمین که در نواحئی شلالهٔ (نیاغارا) ساکن هستند برخورده است . بعضی از شنوندکان اینصدای طرم آسمانی ادعا میکردند که لازهٔ بیت ملئی (رول برتانیا) ی انکلیزی سروده میشد . بعضی ادعا میکردند که لازهٔ بیت ملئی (یانقی دوول) امریکایی سروده میشد .

آیا این صدای طرم هوایی را چه معنی بدهیم ؟ وچگونه تعبیر کنیم ؟ آیا از زمانهای اساطیر الاولین قدیم میبود خیالهای تختهای شاباللتای پرپهاه

---

(۱) برعتیق یعنی حشکهٔ کهنه که باصطلاح فن جغرافیا عبارت از قطعه های اوروپا، آسیا ، افریقامیباشد . (۲) برجدید یعنی حشکهٔ نوکه عبارت از قطعهٔ امریکاست .

ولشکرهای دیوها وطرم نواختن آنها تصور میشد ! حالا نکه در ینعصر آنچنان خیالهاو تصور هارا آب شسته •

پس چه گفته شود ؟ مگر اینکه صدای طرم سیاحان (بالون) سوار است یعنی سیاحان بالون نشین این طرم را از روی هوانواخته اند ! بواقعیکه همچنین باید حکم شود • زیرا دیگر چیز معقولی گفتن نامعقول است •

امامع الاسف که این حکم معقول را نیز داده نمیتوانیم • زیرا مسئله خیلی دهشتناکست • چونکه اگر صدای طرم تنها در جوار تالاب (نیاغارا) شنیده میشد ، وسبب دو تکلوی دو حیتلمن وهلاک یک گاو میگردید چیزی نبوده ولی دهشت وغرابت رابه بیبید ، این صدای طرم که امروز در یجا شنیده شد ، بعد از چهل وهشت ساعت از (اوروپا) ؛ و بعد از هشت روز از (چین) و (ژاپان) شنیده شد ، وبه تلگراف بهمدیگر خبر داده شد •

چه عجب حال ! آیا این چه سان شخصیت که در جو هوا به این درجه سرعت و تیز رفتاری قطع مسافه میکند ، ودر هرجا که میرسد طرم خود را مینوازد ؟

این است که این مسئله درهر جهت دنیاباعث هیجان وشور وشر عظیمی گردید چسان نگردد ؟ فرض کنید که انسان در خانهٔ خود نشسته باشد ، ویکی یکبار یکصدای ویا یک گر گری بشنود آیا بتلاش نمی افتد که این صدا از کدام طرف آمد ، واین گر گر از چه پیش شد ؟ وبعد ازانکه جستجو

رصدخانه ها جواب هانو شتند ؛ اما جوابهای شان کافی و قناعت بخش نیامد . هرکس یك رأی وفکری داد . اما همه مختلف ! اینست که ازین سبب درهفتهٔ آخرین ماه نیسان درهر جهت دنیا درمجلس هسای فنیه و محفلهای علمیه مجادله ها ومباحثه ها ومناقشه های عظیمی بر پا خواست .

رصدخانهٔ پاریس در جواب دادن دوراندیشانه حرکت کرد . وهیچ یك جواب قطعی نداد . زیرا حادثهٔ مذکوره را قابل حل نیافت . چونکه از بعضی ولایتهای فرانس خبرهای غریبی رسید : یعنی در بعضی جاهـا در ٦ ماه مایس در وقت شب در جو هوا یك ضیای شدید الکتریك مشاهده شده بود که این ضیا بقدر بیست ثانیه دوام ورزیده است . ضیای مذکور در (پیق دو میدی) نام محل بساعت ده ، ودر رصدخانهٔ (بوکردوم) بساعت یك ، ودر (مونتوانتو) بساعت سه ، ودر (نیس) بساعت چار ، و در (سمور) ، و (بورژه) ، و (له مان) بوقت شفق دیده شده بود .

آیا چنین یك ضیای عجیبی که ازینقدر جاهـای مختلف در یك شب دیده شود جسارت بر خیالی وتصوری بودن آن حکم خواهد شد؟ این است که این مسئلهٔ ضیا با آن مسئلهٔ طرم جو هوا بار و دمسار گشته تشویش و هیجان مردمان دنیار ادوبالا نمود . آیا چه گفته شود؟ این گونه ضیای شدید مجهولی که در ظرف یکچند ساعت از بسی جاهای مختلف دیده شود چه

چیز است ؟ یا بگوئیم که این ضیا از منبعها یعنی سر چشمه های مختلف ظهور میکند که در انحال میباید که بسیار جاهای طبقات هوائیه را استیلا کرده باشد حالا آنکه از حرکات سیر رفتار ضیای مجهول مذکور اینچنین حکم داده نمیشود ، یا بگوئیم که این ضیا از یك منبع ظهور مینماید که در انحال حکم باید کرد که این منبع ضیا در ساعتی دو صد کیلو متر و سرعت حرکت میکند . صدای طرم نیز همچنین یك سرعت را مالك بود . پس معلوم شد که درمابین این ضیا و صدا یك مناسبتی بهم موجود است !

درجاهیر متفقهٔ امریکا همه مردمان بحیرت افتادند . حس تجسس مردمان قطعهٔ مذکور معلوم است که برای ادنا چیزی چه هیجانها و چه شورها بر پا میکنند! و چون اینچنین یك حادثهٔ سماوئی عجیب و غریبی بظهور آید پس هیجان و شورش آنهارا حساب باید کرد !!!

رصد خانه ها در ینباب اتفاق فکر حاصل نتوانستند ، رصد خانهٔ مشهور (غرنویچ)(۱) و (اوکسفورد)(۲) که معتبرترین رصد خانه هاست نیز در دادن رأی باهم متفق نشدند ، حالا آنکه هردوی شان ادعا میکردند که هیچ نیست و عدم اتفاق شان از ین بود که یکی میگفت :

— وا همهٔ باصره است !

آن دیگری میگفت :

— وا همهٔ سامعه است !

---

(۱) یکی از شهرهای بزرك انگلستانست که رصد خانهٔ آن مشهورترین رصد خانه هاست . (۲) اوکسفورد نیز از شهرهای بزرك انگلستانست که رصد خانهٔ بزرگی دارد

وبرين سخن خودشان مجادله ومنازعه هاميكردند . اماشايان دقت اين است كه هردو رصد خانه برين يك متفق بودند كه (وهم) است . هركاه از باصره باشد يااز سامعه باشد چه اهميت دارد ؟

على الخصوص در رصدخانه هاى برلين(١) وويانه(٢) مباحثه ومناقشه چنان يك روشى پيدا كردكه اختلافات دولتيه راسبب ميشد . ولى جاى شكر است كه رصد خانهٔ روس ذى حق بودن هردورا اثبات نموده گفت :

— فرضيات وتحقيقات شما از نقطهٔ نظر يك معقول ديده نميشود اما اگر از نقطهٔ نظر حمايات فكركرده شود محتمل شمرده خواهد شد .

رصدخانه هاى حكومت اسوچيره درحق اين مسئله هيچ چيزى نگفته اند . ولى رصد خانه هاى ايتاليا يك روزى درميان ابرها يك جسم متحركى ديده بودند ، ودرشب همان روز نيز يك جسم شهاب آسايى مشاهده كرده بودند كه از نارو واهمه بودن مسئله را اعتبار ندادند ، وبر بودن يك چيزى باور كردند . اما چون پرسيده ميشدند كه آن چيز چيست ؟ از جوابدادن آن عاجزميماندند .

كار بعده رفته بدرجهٔ رسيدكه مردمان ارباب فن راخيلى مانده وخسته نمود وفكروذهن شانرا بگردابهاودولابهاى عميق ودور ودرازى پويان وسرگردان ساخت . ومردمان عوام رابخيالات واوهام پرهيجان وبا دهشتى انداخت آهسته آهسته گوش مردمان باين گونه آوازه ها ،

(١) پايتخت دولت جرمن است . (٢) پايتخت دولت اوستريا است .

و این قیل و قالها عادت گرفته کم مانده بود که بعد از یک مدتی مسئلهٔ حوادث سماوی سراسر فراموش شود ، امایکی یکبار از رصد خانهٔ مشهور اسوج که سویدن هم میگویند ش یك حوادثی نشر یافت که این خبر باز افکار عمومی را زیر و زبر ساخت ، چونکه از رصدخانهٔ مذکور در وقت صبح در میان ابرها یك جسم بسیار عجیب و غریبی مانند یك مرغ بسیار بزرگی که در پرواز باشد دیده شده بود .

این حوادث سر از نو قیل و قالها ، و مباحثه ها و مناقشه ها را تازه ساخت این حوادث را اوروپائیان مشکوك و شبهه ناك دیده نتوانستند زیرا اگر تنها رصدخانهٔ اسوج این جسم را میدید آنقدر اعتباری پیدا میکرد اما چون رصد خانهٔ نوروج یعنی ناروین نیز عیناً همان دیدنی را دیده ، و نشر نمود هیچ جای شك و شبهه نماند . و به این سبب در باب حل و تعمیر این جسم که آیا چه باشد ، و بر کدام حادثهٔ فنی و طبیعی مستند شود ؟ در محافل فنون اوروپا بغورسی و تدقیق آغاز کردند .

حالا نکه مردمان امریکای جنوبی ، برزیلیا ، پرو ، لاپلاتا اوستر الیا ، این مشاهدات اسوج و نوروجیان را به نظر استهزا دیدند و اوستر الیائیان قهقهه های بسیار فراخ خودشانرا تا میتوانستند وسعت دادند ، و تمسخرها کردند . امادر میان اینها تنها یك آدمی بود که به این مناقشات استهزا کارانه نظر نکرده مسئله را اهمیت و اعتبار داد . این آدم یك مرد

چینائی بود که مدیر رصدخانهٔ (زیقاوی) نام مملکت چین بود. این چینی گفته بود:

— این جسمیکه در میدان بحث و مناقشه در آمده است احتمال دارد که یك جسم ماشین داری باشد که در جوهوا حرکت میکند .

چه عجب فرض و تخمین !!

حالا تصور کنید که این حوادثات و وقوعات که در بر عتیق یعنی اورو پا ، و آسیا ، و افریقا اینقدر بر ضد همدیگر مجادله ها و مناقشه ها بر انگیزد ؛ آیا در بر جدید یعنی جماهیر متفقهٔ امریکا چه چیزها برپا کرده باشد ؟

این یك معلوم است که یك امریکایی تنها بر فرضیات و تخمینات به تأمل و تفکر نمیپردازد . چونکه طریقی که امریکایی بران پویان شود ها تا همانرا هیست که یکسر او را بمقصد رساند بخواند . ازینسبب درمیان شان آنقدر مناقشه های بزرك و مجادله های سترك برپا شد که رصدخانه ها اگر بدور بینهای خود بسیار محتاج نمیبودند دور بینهای همدیگر را برسر همدیگر خود می شکستاندند .

مناقشه ها و مجادله ها از همه جا بیشتر درمیان رصد خانه های مشهور (واشینگتون)(١) و (فولومبیا)(٢) میدان گرفته بود . این هم گمان نشود که این مناقشه ها در خصوص احوال طبیعیه ، و چگونگی کیفیت جسمیهٔ آن بود ؛ نی نی ! بلکه اصل مناقشه و مباحثه درین بود که جسم مذکور در فاصله های بسیار کمی ، و در مدت بسیار قلیلی از هردو رصدخانهٔ مذکوره

---

(١) یکی از شهرهای بزرگ امریکاست . (٢) این نیز از شهرهای مشهور امریکاست .

وهم بعداز کمی همان جسم مذکور از رصدخانه های (دارمون قولا) ، و (اون آر یور) دیده شده بود که اینمسئله اختلاف افکار ، وتعجبات بسیاررا موجب شده بود : چونکه اینچنین جسمیکه از بنقدر رصد خانه های از همدیگر دور در یك وقت ویکزمان دیده شود آیا چگونه سرعت خارق العادهٔ راما لك خواهد بود ؟

ولی رصد خانه های (دودلی) ، و (آلیانی) اینمسئله رابه اینصورت حل کرده گفت :

— اینگونه جسمی که در یکمدت کمی ازین چهار رصدخانه های از همدیگر دور دیده شود میباید که یك جسمی باشد که از زمین برروی هوا مائلاً بالابراید ، وبه اینصورت یعنی درحالت صعود مایلانهٔ اوقابل رؤیت اومیشود .

درین اثنا از طرف مدیر رصد خانهٔ (سیسیانی) که برقلهٔ کوه «لوقوت» بناشده است بکمال اعتماد بیان کردید که :

— هیچ شبهه نیست که درجو هوا یك جسم متحرکی موجوداست . بهمه حال یك چیزی هست . این جسم در نقطه های مختلف کرهٔ زمین در اندك اندك مدتها خودرا نشان میدهد . اما این جسم چیست ؟ وبزرگی ، و تیزروی آن بچه درجه است ؟ اینست که تعیین اینمسئله ها غیرممکن مینماید .

این رأی مدیر رصدخانهٔ (سیسیانی) فکرهارابروجود یك جسم متحرك

هوائی متفق ساخت ، اما اختلاف رأیها در باب چه بودن آن هیجان و شورش آمد ، درین اثنا اخبار مشهور (نیورك هرالد) مکتوب یکی از مشترکین خود را نشر نمود که آن مکتوب اینست :

(صورت مکتوب)

« البته از خاطرها فراموش نشده باشد که در مابین (سارا سەن) نام داکتر فرانسوی که به میراث (به کوم راجینه ها را) نایل شده بود ، و (چولیج) نام مهندس المانی یك رقابت و همچشمی بسیار مدهشی بوقوع آمده بود . اینهم معلوم است که هریکی ازین دو شخص در داخل ممالك امریکا در قسم جنوبی اراضئی (اوره غون) یك یك موقعی برای خود شان انتخاب کردند ، و داکتر مذکور در موقع خود بنام (فرانسویل) یك شهر نو اصول عجیب و مستحکمی بنا نموده ، مهندس المانی نیز در موقع خود یك کارخانهٔ بزرك طوپسازی بساخت باز از خاطرها فراموش نشده باشد که مهندس المانی برای خراب کردن شهر داکتر فرانسوی را با یك گلهٔ یك طوپی ساخت ، و یك گلهٔ بسیار مدهشی را در یك طوپ خیلی دهشتناکی انداخته بر شهر داکتر فرانسوی بینداخت اما ان گلهٔ عظیم مدهش بسبب که مهندس در حساب قوت آن خطا کرده بود بمجرد یکه از دهن طوپ برامد چنان یك سرعت خارق العادهٔ را مالك گردید که در ساعتی یکصد و پنجاه فرسخ مسافه قطع کردن گرفت ، و از ینسبب برروی زمین نیفتاد ، و مانند یک یك سیارهٔ شده بقوهٔ عن المرکزیهٔ زمین گرفتار آمد . و در

اطراف کرهٔ زمین بدور خوردن دایره وئی دایمی مجبور بماند ! پس اگر این جسم مجهول هوایی که عالم را به ولوله انداخته همان کله باشد چه بعد دارد ؟ »

آفرین ! تصور مشترك اخبار (نیورك هرالد) را به بینید که برای مسئلهٔ مغلقهٔ مجهوله چه فالی پیدا کرد ! اما هزار افسوس که در گاهٔ مذکور طرمی که بیت های ماشی انکلیزی یا امریکایی را بنوازد موجود نبود !

اینست که این فکر نیز پوشیده ، و خراب گشته بیکطرف افتاد ، و رصد خانه ها را قانع نساخت ، بعضی از رصد خانه ها جسم مجهول را (حجر سما وی) گمان کرده بران قرار دادند ! حالا که حجر سما وی نیز بطرم غزل سرایی کرده نمیتواند !

و الحاصل اینگونه فرضیات ، واحتمالات همه کی پوشیده و ابتر شده میرفت ، و هیچ یك تخمین درست و صحیحی برای جسم مجهول هوایی پیدا نمیشد ، اما چنسان گمان نشود که پوشیده گی و ابتر ئی این تصورات وخیالات فکرها و دماغهای مردمانرا مانده کرده از فکر تجسس و کنج و کاو و چگونگئی جسم مجهول هوایی فارغ شده باشند ، نی نی ! بلکه مناقشه ها و مباحثه ها بشدت تمام دوام میورزید ، و هرکس یك رأی و تصورها میدوانید ،

درین اثنا یکچند روز بسکوت و آرامی گذشت ، زیرا جسم مجهول

یکچند روز هیچ خود را نشان نداده بود، ودر هیچیك طرف دنیا حوادثی دراینباب درمعرض گفتگو نیامد .

تا آنکه در دوم ، ونهم ماه خرپران برج سرطان لك واقعهٔ بسیار عجیب وغریب دیگر بوقوع آمد که بازسر از نو مسئلهٔ جسم مجهول هوایی رادر نظر مردن زمینی بیش ازپیش تازه ترساخت . به بینید که چه شد ؟

درظرف مدت هشت روزیعنی ازدوم تابه نهم ماه خرپران مردم شهر (هامبورغ) برتالاق قلهٔ بسیار بلند کلیسای (سن میشل) ؛ ومردمان (ستراسبورغ) برنوك کلیسای (مونستر) ؛ ومردمان امریکا برنوك قلهٔ (هیکل جمهوریت) وتالاق (هیکل و اشنیغتون) ؛ مردمان چین برکلاهٔ قبهٔ معبد بزرك (پنجصد باکره) ؛ مردمان هند بربام بلند طبقهٔ شانزدهم معبد مشهور (براهما) ؛ مردمان روما برنوك صلیب قبهٔ بلند کلیسای (سن پیه ر) ؛ مردم انکلستان بربلندترین نقطهٔ کلیسای (سن پول) مردم مصر برنوك (اهرام جیزه) ؛ مردمان پاریس برنقطهٔ منتهای (قلهٔ ایفل) یك یك برق عجیبی را خلانیده دیدند که رنك برق سیاه ویك آفتاب زردی بران رسم شده بود .

چون بالابرامدن برین نقطه ها ازامور بسیار مشکلهٔ شمرده میشد ازان وهرکس برین فکر اتفاق واعتماد تام حاصلکردند که در مابین طرم هوایی واین برق خلانی مناسبت وارتباط تمامی موجوداست . یعنی

جسم طرم نواز روی هوا بیرق خود را بر نقاط همهٔ روی دنیا بر افراشت :

حالا این حادثه را در همین جا گذاشته یکبار در کالج (ولدن) شهر فیلادلفیا در امریکا رفته به بینیم که چه قیل و قال است ؟

باب دوم

اعضای دار الفنون کالج (ولدن) بی آنکه اتفاق فکر حاصل بکنند آیا بر کدام بحث بمجادله می افتند ؟

— من میگویم که پروانه بهمه حال در طرف دنباله باشد !

پنجاه نفر بیکربان فریاد برا ورده گفتند :

— ما هم چنین میگوئیم !

بعفا بال این (فیل ایوانس) گفت :

— نی نی ! من میگویم که پروانه در طرف پیش روباشد !

پنجاه نفر دیگر باز بیکز بان فریاد براورده گفتند :

— ما هم همچنین میگوئیم !

— به این روش اصلا اتفاق فکر حاصل نخواهیم کرد !

— اصلا ! ... اصلا ! ...

— چون چنینست منازعه و مجادله چه لزوم دارد ؟

— این منازعه و مجادله نیست ، مباحثه و مناقشه است !

حالا خواهید پرسید که این مباحثه و منافشه در کجا ، و برای چه

وچرا پیش آمده بود؟ لهذا خبر میدهیم که کاپ (ولدن) که در کوچهٔ (والنوت) شهر مشهور (فیلادلفیا) که درداخل جماهیر متفقهٔ امریکا واقعست برای اینگونه مباحثه ها و مسابقه ها مخصوص ومقرر شده میباشد . وهرگاه ازسبب جون و چرای مباحثه ومناقشه پرسیده شود که برای چه بود؟ اولا اینرا بگوئیم که این مباحثه کنندگان کاپ (ولدن) از اشتغال کنندگان مسائل سیاسیه نیستند بلکه این مردمان اعضای کاپ (ولدن) بالون پرانان امریکا ئیست که برای راندن بالونها رابروی بادهای تند ، وزیر حکم آوردن کرهٔ هوا بحث وجدال میکردند . اینست که مباحثه ومناقشهٔ مافوق محض برای همین مسئلهٔ معلومهٔ فنیه بعمل آمده بود!

گفته بودیم که این کاپ ولدن درشهر شهیر (فیلادلفیا) میباشد اما فیلادلفیا گفته چرا یکی تمام درنگ دریم . این شهر چنان رودی و چابکی ترقی وفراخی گرفته که به بیان نمی آید . در حالیکه یک قصبهٔ بسیار کوچکی بود درکم مدت از (نیورك) و (شیکاغو) . و (سانفرانسیسکو) هم بفرسخها پیش قدمی نموده . اما سبب این دقت و حیرت اینست که فیلادلفیا نه درکنار بحر است ، ونه به منبعهای تیل ازول نزدیکست . ونه کانهای بسیار با اهمیتی را مالکست . باوجود آن هم از شهرهای (پترسبورگ) و (مانچستر) و (برلین) و (ادیمبورغ) اول وبازرگتراست . این شهر یک ونیم ملیون نفوس دارد که بعد از (پاریس) و (لندن) ونیورك ،

بزرگترین شهرهای دنیا شمرده میشود .

فیلادلفیا ، بسبب عمارتهای بازینت وجسیم . وبناهای بزرك و عظیم خود چنان معلوم میشود که گویا از یك پاره بلور ومرمر ساخته شده است . بزرگترین مکتبهای امریکا مکتب (ژیرار) است که آنهم در (فیلادلفیا) میباشد . بزرگترین پلهای آهنین تمام دنیا پلی است که برنهر (شویقل) ساخته شده است که آنهم درفیلادلفیا موجود است . بلند ترین و بزرگترین عمارتهای عالم عمارت بلدیت و یك طبقه جمعیت (فارماسون) است که آنهم درفیلادلفیا میباشد . غیر ازینها : بزرگترین کلوپهائیکه برای مذاکرهٔ مسایل سیاحت جوهوا مخصوص و معروف شده است آنهم در فیلادلفیاست . ما ! اینرا هم بگوئیم که اگر در ۱۲ ماه خریران این کلوپ سیاحت جوهوا را از نظر میگذرانیدیم ومباحثه که یك شب آنرا ازین ازین یکقدری شنیده بودیم میشنیدیم بزحمتی که برای دیدن وشنیدن آن در باب رفتن کلوپ میکشیدیم هیچ افسوس نمیخوردیم !

در دالان بزرك این کلوپ بقدر صد نفر هوسکاران فن بالون پیرانان امریکایی باکلاه های فرنگئی دراز خود درزیر ریاست یك رئیس و یك کاتب نشسته مذاکره میکنند . نی نی بلکه مجادله و مناقشه میکنند !

رئیس کلوپ (او نکل پرودانت) نام یك شخصیست که در فیلادلفیه بمهارت نقدی وهنر و علی الخصوص به جسارت ودلاوری مشهور

میباشد ، وهم خیلی توانگر وصاحب ثروت یك آدمیست . یك قسم مهم ثروت وتوانگرئی خودرا ازفایده برداشتن از قوت عظیمهٔ شلالهٔ مشهورهٔ (نیاغارا) بدست آورده است . چونکه شلالهٔ نیاغارا درهر ثانیهٔ هفتهزار و پنجصد مترمربع آب میریزاند که ازین آبریزش قوت هفت ملیون اسپ بخار حاصل میشود ، وچون این قوت برفابریکها یعنی کارخانه های اطراف شلاله که هزارها کارخانه های مختلف است تقسیم شود در سال پنجصد ملیون فرانك فایده و منفعت بعمل میآید . اینست که پرودانت یك شرکتی تشکیل داده از بنفوت طبیعی بزور علم وصنعت استفادهٔ توانگری وثروت نموده است .

اونکل پرودانت مجرداست . یعنی ازغم اولادوعیال آزادوفارغ البال است . به تنهایی زیست میکند . تنها (فریقولن) نام یك خدمتکار زنگی دارد . هرگاه به اخلاف (فریقولن) واقف شوید خیلی تعجب خواهید کردکه اینقدریك آدم ببدل ترسندك چسان بهمراه اینگونه آدم جسور دلاورگذران میتواند ؟

پرودانت سبب افزونئی ثروت وتوانگری ، ومهارت علم و هنروری دوستان و آشنایان بسیاری را مالکست . و بسبب راستی که درکاپ دارد البته دشمنان نیزدارد . حتی ازجملهٔ کسانیکه به پرودانت زا بنظر حسد ورقابت فوق العادهٔ می بینند ، وکین وغرض عظیمی در بارهٔ رئیس در دله

میپروراند ذکر کردن کاتب کامپ لازم می آید .

این آدم (فیل ایوانس) نام دارد که او نیز خیلی صاحب ثروت و توانگری میباشد . زیرا فیل ایوانس در فیلادلفیا مالك یك کارخانهٔ بسیار بزرگ ساعت سازیست که در روز پنجصد دانه ساعت جیبی در آن ساخته میشود . و در خوبی و نفاست از ساعتهای جیبی (اسویچره) پا کم نمیآرد . فیل ایوانس نیز مانند پرودانت مجرد و هم خیلی صاحب ثروت و هم بسیار پر علم و فضیلت ، و هم صحتمند و با جسارت است . حالا نکه باوجود اینهمه مناسبت احوال و مشابهت حال با همدیگر در میان رئیس و کاتب هیچگونه سازش و الفت افکار دیده نمیشود که اینهم از این است که فیل ایوانس کاتب خیلی آتشین مزاج ، و پرودانت رئیس خیلی سرد و باوقار افتاده اند و به اینسبب همیشه در هر مسئله یکدیگر خود بضدیت تعرض میکنند .

آیا سبب رئیس نشدن فیل ایوانس از چیست ؟ در ابتدای ریاست کامپ (ولدن) هر دوی آنها از شاگردان و ناصحین شده بودند و تقاضای بیست بار رأی جمع کردند . در هر بار ده دفعه آرای هم مساوی برابر می آمد یعنی اگر پنجاه کس بر ریاست پرودانت رأی میدادند پنجاه نفر دیگر بر ریاست فیل ایوانس رأی میدادند . این مساوات اکثریت آرا کار را خیلی بمشکلات انداخته بود ، و اگر یك چارهٔ برای آن پیدا نشود تا به آخر عمرشان مسئله دوام ورزیده میرفت .

امّا صاد شکر که (جیم‌سیپ) نام دمند و قندارکاپ یك چارهٔ سازکاری پیدا کرده (جیم‌سیپ) مذکور بفرقهٔ سبزه خواران امریکامنسوبست ، یعنی از گروهی میباشدکه هیچگاه گوشت حیوانات نمیخورد تنها بخوردن نباتات اکتفامیورزد ، این چارهٔ‌سازکارئی (جیم‌سایپ) را (ویلیام قورب) نام یك اعضای دیگر نیز برصواب یافت ، (ویلیام‌قورب) مالك یك فابریك بسیار بزرگ شکرسازیست که تکه پاره های کهنه و فرسودهٔ خاك جاروبهای شهررا جمع آورده ، و آنرا باحامض کبریت معامله کرده بحالت (غلوقوز) میدرارد ، و بعدازان از وقندمیسارد ،

چارهٔ سازشی که از طرف (جیم سیپ) سبزه خوار پیدا ، واز طرف (ویلیسام قورب) ار لته شکر ساز پسند شده بود این بود که به اصول (اشارت به نقطهٔ متوسطه) مراجعت بشود ،

اصول (اشسارت بنقطهٔ متوسطه) اینست که در اول امر بردولوحهٔ بسیارسفیدوبزرگی یکیك خط بسیارمستقیم وراستی میکشند ، طول خطهای مذکوررا بکمال اعتنا وباریکی پیمایش کرده بصورت بسیارمساوی وباهمدیگر برابر رسم میکنند ، بعدازان این دولوحه رادریکطرف دالان مذکور گذاشته و هر یك از نامزدهای منتخب شده یکیك سوزنی بدست خودشان گرفته ، و هردوی شان باهم برابر بی آنکه بدیگر طرف نظر خود شانرا بگردانند یکسر بسوی لوحه ها پیش میشوند ، و باین کار چشم سو

زنهای خود شانرا دروسط خطهای مذکور میخلانند پس هر کس که سوزن خودرا نزدیکتر بمرکز نقطهٔ متوسطهٔ خطوط مستقیمه خلانیده توانستند آنشخص رئیس انتخاب میشود .

پرودانت ، و فیل ایوانس سوزنهای خود شانرا در یك آن و یکزمان خلانیدند . امّا عجب اینست که هردو حریف آنقدر بنقطهٔ متوسطه تقرب کرده بودند که بعد از پیمایش فرق یافتن درمیان آنها ممکن نشد .

حالا چه باید کرد ؟ یکی از اعضای کاپ پیمایش خطهـا را بایك مقیاس نو اصولی تکلیف کرد که این مقیـاس نو اصول طولهـارا یا ذره بین میکر یسکوپ که یك ملیمتره را بریکصد و پنجاه قسم تقسیم مینماید پیمایش کرده شود .

این رأی نیز قبول شد ، مقیاس نو اصولرا حاضر کردند . بعد مسافهٔ سوزنهای هر دو نامرد را از نقطهٔ متوسطه پیمودند ، دیدند که سوزن پرودانت در یك حصهٔ یکصد و پنجا همین نیم ملیمتره به نقطهٔ متوسطه نزدیك است ، واز فیل ایوانس در یك حصهٔ یکصد و چهل و نه و سه ربع و نیم نیم ملیمتره میباشد .

اینست که این فرق بسیار جزوی که عبارت از یك تار پشمی دریك تمام زندگی میماند (اونکل پرودانت) را رئیس ، و (فیل ایوانس) را کاتب کامیه ساخت . وسبب غرض و حسد شدید فیل ایوانس به پرودانت گردید .

گفته بودیم که کتاب (ولدن) مخصوص مذاکرات مسئلهٔ بالون رانی وزیر حکیم آوردن هوا وسوق کردن وادارهٔ بالونهاست که بقرار دلخواه بر روی هوا به حرکت و رفتار آید . در وقتی که این حکایهٔ ماجریان می یافت در باب اینمسئلهٔ بوجه دلخواه قابل سیر و حرکت شدن بالونها تجربه های بسیاری اجرا شده بود و میشد . ولی و اسفا که از نتیجهٔ همهٔ این تجربه ها چنین دانسته میشده بود که اگرچه راندن بالون و برروی هوا براوردن آن ممکن است ولی بالون را بجائیکه دل بخواهد ، و بروی بادهای شدید براندن غیر ممکن است . لهذا بسیاری از ارباب فن در پی چاره جستن اینمسئله بجان کوشش میورزیده اند .

این یك معلوم است که حکیم (آرشیمید) در زمانهای بسیار پیشتر ازین این قاعدهٔ حکمیه را بیان کرده بود که هر جسمی که ثقلت اضافیهٔ آن از ثقلت اضافیهٔ آب بیشتر باشد در آب فرو میرود ، و هر جسمی که بالعکس آن بود در آب فرو نمیرود . یعنی هر جسمیکه حجم آن از همان مقدار حجم آب افزونتر آید و سنگین تر شود آن جسم در آب غرق و اگر نباشد غرق نمیشود . اینست که رفته رفته این قاعدهٔ حکمیه را در هوا نیز تطبیق و برابر کردند ، و درصدد آن شدند که یك جسمی بیابند که از هوا خفیفتر باشد تا برروی هوا برآید . تا آنکه غاز اید روژن را یافتند که بار بار از هوا سبکتر است و با آن بالونرا پر کرده بر هوا بالا برآمدند . امّا برآمدن آسان

شد ولی مسئلهٔ سوق وراندن آنرا بوجه دلخواه همچنان مغلق و مشکل مانده بود . این است که درین اوقات برای راندن بالونها را بمحل مطلوب وقوت دادن آنها مسئلهٔ (آلهٔ محرکه) خیلی میدان گرفته بود . بجای ماشین بخاری که (هانری جیفار) اختراع کرده و آنرا در بالون ایجاد کرده گشتی خود وضع نموده بود ، و ماشین دستگشی که (دوپوی دوملو) اختراع کرده بود ماشینهای الکتریك قایم گردید .

(تیساندیه) نام یك مخترعی یك دینامو الکتریك ساخت ، و آنرا در بالون وضع نموده در ثانیهٔ چار متر سرعت به بالون خود داده توانست بعد از تیساندیه کپتان (کرب و رونار) بقوت دوازده اسپ یك دینامو دیگری ترتیب داد که بواسطهٔ این دینامو بالون خود را در ثانیهٔ شش و نیم متر سرعت بخشید .

اینمسئلهٔ حرکت دادن بالونها بالقوهٔ دینامو الکتریك همهٔ مهندسها و ماکینست های دنیارا بجوش و خروش آورد ، و بجستجوی چاره ها و اختراعهای گونا گون افتادند . و خواستند که بعضی از آنها در یك دقیقهٔ ساعت قوهٔ یك اسپ را بگنجانند . اگرچه کار را به اینمدرجه ها پیش برده نتوانستند ولی رفته رفته از دینامو های تیسان ، و رونار قوتنا کتر و خفیفتر ماشینها ساخته توانستند و با موفقیت و نامیابیها هو بین کار ان بالون را رفته رفته بر سیاحت روی هوا نائل کرده میرفت .

حالآنکه بسیاری از دور اندیشان هنوز این فکر را هیچ احتمال نمیدادند و میدانستند که اینچنین ماشین و دینامو ئیکه قوت مقابلهٔ بادهای شدید را داشته باشد در بالون تطبیق کردن آن خیلی دشوار بلکه بعید الاحتمال است . چونکه آیا ماشین و دینامو ئی که بر بادهای تند غلبه کند چقدر سنگین خواهد شد . و در بالون چقدر ثقالت پیدا خواهد کرد ؟

این است مسئلهٔ که دائما معلق و مبهم مانده است . باوجود آن هم هوسکران بالون بچنان شوق و هوسی شده‌اند که ازینگونه مبهمات و معلقات حرص و هوس خود شان را فرو خورده نتوانند . و از آن رو در صدد آن افتادند که جسامت و بزرگی بالونها را تا که میتوانند بیفزایند و حجم و ثقالت ماشینها را تا که بتوانند کوچک سازند . و قوت دینامو الکتریک را که میتوانند قوی گردانند .

در باب جستجوی ماشینهائیکه قوت شان زیاده . و حجم و ثقالت شان کم باشد اهل امریکائیان از دیگر ملتها زیاده تر سعی و کوشش میورزند . چند پیش یکی از کیمیاگران مشهور امریکا یک ماشین نوی اختراع کرده بود که بایک پیل الکتریک متحرک بود که هرگاه این ماشین در یک بالون وسط حجمی موضوع شود معلوم میگردید که در ثانیهٔ هشتاد و تا به بیست متره مسافه را می پیماید .

ازین بهتر چه ؟ بایست که برات اختراع این ماشین را از پیش کیمیاگر

مذکور خریداری کردند!

اندیشه خواهید کرد که خریدار آن که بوده باشد؟ خبر بدهیم که رئیس کاپ (والدن) جناب (اونکل پرودانت) بود. اعضای کاپ بعد از بدست آوردن این نعمت عظماصبر و درنگ را مناسب ندیده همانددم بکار آغاز نهادند. و در زیر نظارت و نگرانی (هری تندر) نام بالون ساز مشهور جماهیر متفقه بساختن یك بالون بسیار متین و مکملی شروع نموده شد.

امریکائیان برای آنکه بکارهائیکه منافع عمومیه را خدمت کنند کیسه های خودشانرا خیلی زود باز میکنند. لهذا پیش از آنکه شرکت تشکیل بیابد از هر طرف پیسه ها ریختن گرفت، وچون آغاز بکار شد سه صد هزار فرانك گرد آماده بود.

(هری تندر) بالون ساز درین فن خیلی مهارت تامهٔ را مالك بود این آدم هزارهابار تجربهٔ بالون را اجرا کرده بود. اما بسبب سه تجربهٔ خود شهرت یافته بود. در تجربهٔ اول خود بقدر دوازده هزار متره از روی زمین برهوا بالا برامد. وبکمال موفقیت بار بالون خود را فرو آورد. در تجربهٔ دوم از نیویورك تا بهسانفرانسیسکو که منتهای غربی امریکاست از روی هوا سیاحت نمود. در تجربهٔ سوم از هزار و پنجصد متره بلندی بالونش بر زمین افتاد. ولی بمهارتیکه داشت خودرا از تهلکه

رهایی داده تنها یك پایش لنگ گردید ۰

حالا معلوم گردید که کاپ (ولدن) بسبب ماشینی که خریداری کرده بود مسئلهٔ بالونی را که با ماشین متحرك شود خیلی پیش برده بود ۰ در کارخانهٔ مشهور (تورنر) که در فیلادلفیا واقعست یك بالون بسیار بزرگی که تابحال مانند آن ساخته نشده است بر روی کار انداخته‌اند ۰ درجهٔ مقاومت وتوانائی این بالونرا به این صورت تجربه میکردند که دردرون آن هوای بسیاری به تضییق وفشار داخل کرده میدیدند که تا چه درجه توانایی وقوت را مالکست ۰

اگرچه بالونی که (نادار) نام بالون پران در سنهٔ ۱۸۷۰ ساخته بود ششهزار متر مکعب ، وبالون (شردن دیز) بیستهزار متر مکعب ، وبالون (جیفار) که در نمایشگاه سنهٔ ۱۸۷۸ کشیده بود سی هزار متر مکعب حجمها را مالك بودند اما این بالون کاپ (ولدن) نام چهارهزار متر مکعب حجم دارد که اگر رئیس پروداز ورفقای او بقدر آماس بالون خود بر خود ببالند ، وبدرجهٔ پرواز بالون دماغ های شان پرواز غرور گیرد جادارد !

این بالون مخصوص این نیست که محض طبقات بلند هوائیه راسیاحت کنند ۰ نی بلکه نام آنرا (غوهد) نهاده اند یعنی دایما به پیش برود ۰ پس ... طالع پروداز در کار ... ... ، وبالون شان بقوت ماشین جدید آن بابادمقاومت وتوانایی بنوانداز ... که اسم آن ... آن مطابق خواهد آمد!

اعضای کلپ (ولدن) هر روز در زیر ریاست پرودانت وقیل ایوانس درد الان بزرگ کلپ جمع آمده در باب بالون (غوهد) خودشان و تکمیل کردن نواقصان آن مذاکره ها و مباحثه میکردند ، زیرا اگرچه همه کس برین فکر بودند که بعد از یکهفته (غوهد) بواسطهٔ ماشین تازهٔ خود در روی هوا بقطع مسافه آغاز خواهد نهاد ، اماهنوز کار غوهد به اینه درجه ها نرسیده بود ، چونکه هنوز بسیار مشکلاتی در پیش مانده بود که حل آن لازم بود !

از جمله مذاکره و مباحثهٔ وضع کردن پروانه بود که بعضی میگفتند به پیش باشد و بعضی میگفتند در دنبال . چنانچه یك شمهٔ ازین مباحثه را در اول این باب شنیده بودیم .

در باب جای وضع کردن پروانه مذاکره بدرجهٔ شدت و درشتی پیدا کرد که کار از مباحثه گذشته بمجادله منجر گردید . درمیان اعضایی که طرفدار ربط دادن پروانه را به دنبال ، و اعضایی که طرفدار ربط پروانه را به پیش رو بودند وعدد شان هم مساوی بود چنان الفاظ غلیظهٔ سب وشتم در گرفت که کار بمشت وسیلی کشید ، ازانهم گذشته بضرب چوبهای دست رسید ، و هیچ باقی نمانده بود که دوئللوی دو فرقهٔ اعضای کلپ را نتیجه بخشد که درین اثنا در مجلس یك تبدلی بوقوع آمد .

این تبدل این بود که خدمتکار کلپ بی آنکه بشماته وقیل وقال اعضای

مجلس حواله سمع اعتبار کند یکسر بسوی چوکئی رئیس پیش آمده یك (کارت ویزیت) یعنی ورقهٔ طلب ملاقات یك شخصی را برئیس بداد .

رئیس بکمال شدت اشپلاق قوتناکی را که داشت بنواخت حاضران مجلس ساکت شدند . چونکه نواختن این اشپلاق امر رئیس مجلسست که برای سکوت حاضرین نواخته میشود .

رئیس گفت :

— چیزی گفتنی دارم .

همه اعضا بیکزبان — چه گفتنی دارید ؟ بفرمائید !

— یك آدم اجنبی میخواهد که بهدالان مذاکره دراید . باز همه بیکزبان

— نی ! نمیشود ! جائز نیست !

— این شخص اجنبی در کارت ویزیت خود نوشته که درخصوص واهی بودن افکاریکه بالون بوجه دلخواه برروی باد رانده شود دلائل و اثباتها بدست دارد .

ازین سخن باز درمیان اعضای کاپ قیل وقال پیداشده همه گی باز بیکزبان گی گفتند :

— کیست این مرد گستاخ ؟ بیاید که به بینیم !

باب سوم

یك مرد بیگانه درکاب (ولدن) خود را چسان تقدیم میکند ؟

همه اعضای کاپ چشمهای خود را بدروازهٔ دالان دوخته منتظر داخلشدن مردبیکانهٔ که واهی بودن فکر موفقیت وکامیابیٔ استیشان بالون رانئی شانرا براثبات کردن گستاخی وجرأت میور زدیماندند ، و یك سکوت و آرامئی دردالان پیدا شد . اما تعجب خواهد شد که اعضای کاپ برین یك چکونه راضی شدند که انجنین یك بیکانهٔ گستاخی درکاپ داخل شود ؟ این راضی شدن اعضای کاپ ازینست که از خدا یك آدمی میخواستند که جوش وخروش قهر وغضب خودشانرا بران خالی کنند :

دروازهٔ دالان باز شد . یك مردمیانه بالای توانای سفید پوست زرد موی ریش تنکی دردالان درامد ، وبی پروا درپیش میز خطابت آمده ، ودستهای خودرا بر میز گذاشته بهاواز تیزی گفت :

— ای امریکائیان ! نام من (روبور) است . عمرم سی ساله ، وجودم بسیار توانا ، معده ام آنقدر خوب ودرستست که هرچیز یرا بکمال خوبی حل وهضم میکند . قوتم بسیار زیاده . چشمانم بسیار تیز بینست . اینست که این احوال غیر معنوی شخص منست !

حاضرین میشنوند ، وهیچ نمیگویند ! چونکه اینگونه آغاز نطق تابحال

هیچ نشنیده اند . آیا این آدم دیوانه است ؟ یا یك حقه باز است ؟ یا چیست؟ هرچه که باشد خواهد بود ! اینقدر هست که در کلام و تقریرش یك تأثیر عجیبیست که این گروه پر شور وشر ، واعضای شماتت آور را بسکوت مجبور توانسته است ! یعنی بعد از ان طوفان عظیمی که ذکر آن را کردیم در دالان مذاکره یك سکونت غریبی قایم شد .

براستی که شخص (روبور) چنانچه خودش تعریف وبیان کرده بود همچنان بود . قامتش میانه ، اعضای بدنش مربع های منتظم تشکیل داده بود . خطی که از شانه هایش یکسر بسوی پاهایش فرو آمده باهمدیگر خیلی موازی و برابر است . برین جسدیکه خطهای طرفین آن بایکدیگر تماما موازی میباشد یك کلهٔ مدوری که بایك گردن کلفت وقوی باشانه های پهن ومنتظم مربوط شده است تصور کنید تا کلهٔ (روبور) رادیده بتوانید ! این کله را در اول نظر بکلهٔ یك گاوی تشبیه خواهید داد امّا چون خوب نظر کنید درسیمای آن چنان یك لمعهٔ ذکاو هوشیاری می بینید که حیران میشوید . چشمهای درخشندهٔ به ابرو نزدیك کم مژگان آن باابرو ومژگان درزیر تأثیر اعصاب او بحرکت دایمی مجبور است . موهایش زرد بجوزی مایل ویك کمی بهم پیچیده وخیلی درخشانست . سینه اش فراخ ، ومانند دم بزرگ کورهٔ آهنگری بالا و پایان میشود . بازوها ، دستها ، ساقها قدمها مانند شاخهای یك درخت قوی و کلفت

تنهٔ بنظر میخورد .

در پشتهای لبهای نوك تاب خوردهٔ حریف از بروت هیچ اثری نیست . اما از زیر چنه‌اش یك ریش تنك بردار کوتاه دوشاخ بی بزرگی دیده می شود . چنه . اما چه چنه ! چنهٔ که در قوت ازچنهٔ تمساح یعنی واگو هیچ باکم نمیآرد !

این آدم آیا محصول کدام مملکت است ؟ اینست که معلوم کردن اینمسئله یکقدری مشکل است . باوجود اینهم خبر میدهیم که زبان انکریزی را خیلی خوب میگوید ، وشیوهٔ لسانیکه امریکائیان از انکلیزان فرق میدهد درکلامش پیدا نیست .

حالا چون یك فکری درباب اوصاف سرابای این مرد بیگانه پیدا کردیم بشنویم که چه میگوید ؟ روبور ، بر سخن خود دوام نموده گفت :

— حالا جهت معرفی شخص خودم را بشما بدانانم : من میهاد شیم صلابت ومتانت اخلاقم از صلابت ومتانت وجودم هیچ پس نمیماند . از هیچ چیزی .و هیچکسی نمیترسم . درفکرم همان یك قوت وارادی موجود است که در پیش هیچ کارها جز نمانده ام . بریك کاریکه نیت وعزم کردم هرگاه تمام امریکا برا خیزد ، همهٔ دنیا مخالفت کند بر منع آن موفق نمیآید . یك فکریکه حاصلکردم اعتراض را بر ان طاقت نمی آرم . مقصدم از ین تفصیلات اینست که میخواهم خود را بشما خوب

بشناسانم ، بلکه خواهید گفت که از خود بسیار بیا نهایان کردم ، هرچه که دل تان میخواهد بگوئید هیچ پروانداریم . امّا رجا میکنم که از حالا ملاحظه کنید . و سخنی را که میخواهم آغاز کنم آن را قطع نکنید . زیرا درینجا برای گفتن بعضی سخنانی آمده ام که شما را خوش نیاید ، و بر شما گران افتد .

ازین سخن (روبور) در میان صف اول اعضای کلپ (ولدن) یك غرغر خفه شدهٔ پیداشد . این غرغر دلیل این بود که در دریای دماغهای اعضای کلپ یك جوش طوفانی پیدا شود .

رئیس پرودانت خود را بزور ضبط کرده توانسته گفت :

--- بگوئید ! بگوئید ! بشنویم که چه میگوئید ؟

روبور — میدانم ، که اینچنین دماغ هایی موجود است که هنوز بر بن یك واقع وفایل هستند که بالونها بهر طرفیکه دل بخواهد سوق ورانده شود و تجربه هائیکه از یکعصر به اینطرف در بناب اجرا شده و هیچ نتیجه نه بخشیده هیچ نمی اندیشند . و میخواهند که بالونهای پوسیده خام خود شانرا بقوت ماشین بخار یاد سا ووی الکتریك بطرفیکه آرزو دارند ببرند . اینهم از فکر های خامی که بیکچند تجربهٔ ناقصی که در بعضی دالانهای بالون - بازی یا بر هوا های جزوی اجرا شده است پیش آمده است . ابانت که شما یان صد ها نفرهایی هستید که بر همین گمان واعتقاد میباشید ،

و برای اینکه این مالیخولیای شما مبدل حقیقت شود بصد هاهزار زر سرخ خودتان را بایکان بهوا می اندازید !

تعجب اینست که حاضرین مزاح آتشین به اینسخنان پهلو دار طعنه گزین رو بور باعکس هیچ چیزی نگفتند ! آیا کر شدند ؟ یا آنکه بهوس آن افتاده اند که به بینند که آیا این اجنبی جسور تو ا ناگستاخئی خود را تا بکجا هاپیش میبرد ؟

بهرصورت ، روبور بر تقریر خود دوام ورزیده میگفت :

— یکقدری بیندیشید ! یك بالونی که از زمین بقدر یك کیلوگرام ثقلت بر داشته بهوا شود بیك متر مکعب (غاز) محتاج میشود . این غاز نسبت بعدد کیلوگرام افزونی میگیرد . محفظهٔ که این غاز در ان نگنجد نسبت به متر هسای مکعب غاز بزرگی و آما سیده گی پیدا میکنند . پس انصاف کنید که بیك باد بان کشتئی کوچکی چون باد نیم تندی بر خورد لااقل فوت چار صد اسپ را حاصل میکنند . حالا چگونه تصور میشود که بمقابل اینچنین یك بادی آنچنان یك بالونی که اسنادگاه آن خود بادباشد بواسطهٔ یك ماشینك کوچکی که در درون بالون وضع شده است چگونه مقاومت خواهد توانست ؟ آیا نمی اندیشید که درهوا های طوفانی باد بر یك محلی که یك متر مربع وسعت داشته باشد چار صد کیلوگرام ثقلت میدهد ؟ پس فرض کنیم که سطح بالون شما صد متر مربع باشد ، آیا بر ان چهار هزار

کیلو ثقلت نمیرسد ؟ آیا خلاق کائنات هیچ یك مخلوقی که به بالون شما مشابهت داشته باشد خلق کرده است ؟ آیا شما ادعا کرده میتوانید که مرغان پرنده چیزیکه از هوا سنگینتراند بر روی هوا بالا برآمده پرواز میتوانند ؟ اگر اینچنین ادعا بکنید اینست ترازو ، اینست مرغ ، اینست هوا !

اما با وجود اینهم من نمیگویم که مسئله چون چیست انسان از مالك شدن بر کرهٔ هوا فارغ شوند . وار فکر در زیر حکم آوردن کرهٔ هوا دست بشویند ! نی نی ! انسانها چنانچه زمینها و بحرها را بواسطهٔ اختراعات خود در زیر چنگ تصرف خود آورده اند کرهٔ نسیمی را نیز لابد حاکم باید شوند ، اما به این صورتی که شما تصور کرده اید که از هوا خفیفتر شوم تابع هوا باشیم ! نی نی ! اما بینهای سنگینتر از هوا بر هوا حاکم شدن میسر میشود !

این سخن (روبور) همهٔ اعضای کاپ را بجوش وخروش آورد دهن همه کس بر روبور باز شد ، نعرهها و فریادها از دهنها جهیدن گرفت چونکه این کلام (روبور) علناً با اعضای کاپ (ولدن) اعلان حرب است زیرا معلوم گردید که (روبور) از طرفداران مسئلهٔ (از هوا سنگینتر) میباشد حالاً آنکه کاپ (ولدن) بر فکر مسئلهٔ (از هوا سبکتر) بنا یافته است .

ارباب فن بالون ، و هوسکاران ترقئی این صنعت حکم فرمایی هوا هر دو فرقه میباشند که مجادله و مناقشهٔ شان دائمی الجریانست .

روبور به این جوش وخروش مردمان اهمیت نداده منتظر ساکت

شدن شان بماند . رئیس (پروداث) مردمانرا بسکوت اشارت کرد .
بمجردیکه اوناسکوت حاصلگردید روبور بسخن آغازکرده گفت :

— بلی بلی ! حاکم شدن بر کرهٔ هوا بماشینهـای طیار ازهوا سنگینتر
موقوف است . هوای نسیمی نقطهٔ استناد بسیار متینیست . زیرا اگر بهوا
در یك ثانیه چهل و پنج متره سرعت داده شود ، یك آدمی که در زیرپاهای
خود مالك عشر یك مترمربع یك سطح باشد برروی آن هوا ایستـاده
شده میتواند . واگر سرعت را در ثانیهٔ نود متره برساند انسان پای لخت
برروی هوا رفتار کرده میتواند . بنابرین میگویم که اگر بواسطهٔ حرکت
دوریهٔ یك پروانهٔ که هوا رانه . این سرعت و ابدس براند برروی هوا حرکت
بکنیم نتیجهٔ کامیابی را بچنگـ آورده میتوانیم . واگرا بچنین ماشینهای
طیاری که هوا رابه این سرعت بدکه از سهم بیشتر بقوت پروانه های خود
رد ودفع بتواند بدست نیارید ، وبر همین فکر سقیم ازهوا سبکتر بمانید
هیچگاه مظفریت وکامیابی رانخواهیدیافت . واگر بگوئید که مرغان پرنده
هوارا در شکم خود شـان گرم کرده و بدا ینصورت ازهوا خفیفتر شده
طیران میکنند این غلط محض است . چرا که اگر چنین باشد حساب کنید
که یك مرغ غلیواژ بزرگـ برای پریدن بچهل متر مکعب هوای گرم
محتاجست . آیاانچنین علیواژ شکم بزرگـ درکجاست ؟ محقق بدانید که
شمابااین بالونهای آماسیدهٔ بیکارهٔ خود بهیچ صورت موفق نخواهیدشد!

رئیس پرودانت که تابحال خودرا بزور ضبط میکرد گفت :

-- افندی ، شماسخن (فرانقان) مشهوررا فراموش کرده ایدکه او چون نخستین باربالونرا بدید گفت : «هنوز طفلست، امابزرگ میشود» اینست که حالا بالون بزرگ شده است .

- عفو بفرمائید رئیس افندی ! بالون بزرگ نشده امّا آماسیده . مگر نشنیده‌اید که گفته‌اند (فربهی چیزی دگر آماس چیزی دیگراست) افندیان ! بخوبی بدانید که بالونهای شمابزرگ نشده آماس کرده است بزرگی ، مظفریت . غلبه برای ماشینهای طیار است نه برای بالونهای آماسیدهٔ شما !

اینست که این سخن (روبور) درحق‌کاپ (ولدن) یك تحقیر بزرگی شمرده میشدوبرتصوروفکرشان که ازسالهاپیروانند سرراست یك هجوم تعرضی بود . لهذاازهرطرف گونه گونه مقابله هاومدافعه هابرسر روبور ریختن گرفت ، وازهرطرف صداهای :

بیرون برارید این گستاخ نامناسب را !

-- نشنوید سخنان این حریف کثیف را !

-- بلی بلی ! بیندازیدش . تااثبات شود که ازهواسنگینتر نیست !

بلندگردید ، ومانند اینگونه سخنان بسی ایشپلاقهای تحقیرانه نیزاز هرسوبدمید . حالا نکه هنوزکاربقول منحصربود . وبفعل منجرنشده

بود . روبور غیور صبور بهیچیکی از ینسخنان التفات نکرده بار باینصورت فریاد براورد :

— افندیان بالون پران بدانید که ترقی در شماها نیست . ترقی وکامیابی در طرفداران ماشینهای طیار است . مرغان میپرند امادقت بکنید که آنهابالون نیستند . بلکه ماشینهای طیار هستند . . . .

یکی ازاعضا — نی نی ، مرغان برخلاف قواعد میخانیکیه میپرند !

روبور — غلط کرده اید . ازوقتیکه صورت پرواز مرغان درزیر نظر دقت وتحقیق گرفته شده تحقیق پیوسته که دست قدرت آنهارا بقواعد فن میخانیکی مطابق برهوا بلند کرده است ، واز اینروکار شناسان حقیقت محو بی دانسته اند که برای برامدن برکرهٔ هوا بجز تقلید آنها دگر چارهٔ نیست . مرغ (آلباتروس) یکنوعی از عقابهای بزرگ که دریکدقیقه ده بار بال میزند . ومرغ (قاشیقچی) یکنوعی ازمرغان بحری که دریکدقیقه هفتاد بار بال میزند ، و . . . .

اعضا — نی ، هفتاد ویکبار !

روبور — زنبور که دریك ثانیه نودود و بار بال . . . .

اعضا — نی نی ، نود وسه بار میزند !

روبور — ومگس که در ثانیه سه صد وسی بار بال میجنباند ، و . . . .

اعضا — نی نی نی . سه صد وسه ونیم !

روبور — پشه که در ثانیهٔ ملیونها بار ....

اعضا -- نی نی نی نی ، ملیار ها بار !

روبور — شما هرچه که میگوئید بگوئید! محقق بدانید که همهٔ این پرندکان را دست خلقت یك یك ماشین طیاری خلق کرده و آلان ماکینه های شانرا نسبت بسرعت پروار شان مناسب و مطابق ساخته ، و از طرف انسانها برای تقلید آنها تا بحال بقدر شصت آله های مختلف برای تجربه ساخته شده است که ....

یکی از اعضا — بلی ! اما چنان آله هائیکه یکی به پرواز موفق و کامیاب نیامده است !

روبور — هزار افسوس که شما تا بوقتیکه بالون خود تانرا به آماسانیدن مشغول شوید یکی ازین آله هـا بدور ادور کرهٔ زمین از روی هوا سیر و دور نماید !

فیل ایوانس - ماکینیست افندی ! در مدح وثنـای ماشینهای طیار بسیار بلند پروازی کردید . آیا خود شما اینچنین ماشین ساخته ، و دور عالم کرده توانسته اید ؟

روبور بجواب این سخن بالاتر دد . وبی پروا گفت :

— بلی ، هیچ شبهه نکنید !!!

— واه ، واه ! معلوم میشود که شما در جو هوا گردش کرده اید ، بر

هوا حکم رانده اید ، مظفر شده اید ؟

اعضا — فتح ، فتح ، فتح !!! چون چنین است زنده باد مظفر روبور !

روبور — بسیار خوب ! منهم این نام مظفر روبور را قبول کردم چرا که به این نام حق دارم .

جیم سیپ — اگر اذن باشد ، ازین ذی حق بودن شما یکقدری شبهه بکنیم ، وبر باور نکردن آن خودرا ذی حق بدانیم !

روبور از یاسخن جیم سیپ که علما او را بدروغگوئی متهم نمود غضب آمده گفت :

— افندی ! در وقتی که از یك مسئلهٔ جدی و حتی فنی بحث وبیان رانده شود سخن را بر استهزا وتکذیبها دور دادن خوشم نمیآید . لهذا میپرسم که این شخص گستاخ که مرا بدروغگوئی تحقیر کرده چه نام دارد ؟

جیم سیپ --- نام من جیم سیپ است . از گروه سبزه خواران میباشم .

روبور -- جیم سیپ افندی ! روده های سبزه خواران از روده‌های دیگر مردمان درازتر است . بخیالم می آید که زبان شما نیز در ینباب شاگردی روده های شمارا کرده باشد !

ازین سخن روبور که تحقیر عظیمی در حق یکی از اعضای مهم کلب (ولدن) بود طوفان پرشور وشر کلب که تابحال مستعد وآماده جوش وخروش بوددفعة تموج وغلیان نموده از هرکناره صدا های غلیظ وشدید سبها وشتمها

بالا برامد • یکی میگفت :

--- بیرون بیندازید این رذیل بی ادب را !

دیگر - مانند ماشین طیارش بهوا کنید !

دیگر -- بزنیدش تا آماس کند !

دیگر --- بروده هایش راازد رازیش افزونتر سازید !

ومانند اینگونه سخنان بهزاران ! والحاصل قهر وشدت بالونبان کاپ والدن بدرجهٔ بالا رسیده بودکه از جاهای خود برخواسته اطراف میزیکه روبور در پیش آن ایستاده بود از هر طرف فرا گرفتند ، ودستها . و چوبها . وبوطها برسر روبور ریختن گرفت •

روبور ، دست بجیب کرده ودو طپانچهٔ شش میله براورده برهجوم کنندگان خود پنج بار آتش داد . ویك دود کشفی دالان کاپ را احاطه کرده روبوردرمیان آن دود های غلیظ ازمیان صدهادستی که مانندامواج بحر برو هجوم کرده بود غایب گردید • طپانچه چون هوایی انداخته شده بود هیچ یك واقعهٔ بوقوع نیاورد •

باب چارم

حادثه کاره . بقول درکجااز ترس بسیار بدست لرزه میآید ؟

اعضای کاپ والدن راهمیدانه عادت اینست که چون هرروز بعدازمذاکره

به کوچه میبرایند این یك را عادت کرده‌اند که آنقدر شماته ، وقیل وقالها میبرازند که مردم اطراف وجوانب خودرا خیلی آزار میرسانند . واز همسایه‌گئی خود بیزار میکنند ؛ واز ینست که مردمان محله چندبار از دست این مردمانی که درکوچه‌ها بعذاکرات فنئی خود عالمرا بیراحت میکنند بحکومت شکایت کرده‌اند . اما تابه اینندم مانند امروز قیل وقال پر اشکال اعضای غریب الاشکال عجیب الآمال مختلف اقوال کلاب بالون اصلا دیده وشنیده نشده بود . آنقدر جوش وخروش وهایهوی شان درکوچه بلند شد که پولیس بمداخله کردن مجبور گردید .

اما اعضای کلاب به این قیل وقال پرشور وشر خودشان تایکدرجه حق هم دارند . زیرا اخبارکان درحالتیکه بهزاران شوق وهوس در فکر کار و باربالون پرانئی خود بمذاکرهٔ ربط دادن پروانهٔ آن مشغول بودند . یك مرد اجنبئی گستاخی آمده بی آنکه بر گستاخی مسئلهٔ (از هوا سنگین تر بودن بالون (غوهد)). ویکی از اعضای معتبرشان انرا تحقیر کردن جرأت ورزید ! ودرحالتیکه خواستند از وحق انتقام خودرا بگیرند ، حریف ازمیان غائب گردید .

پس اگر اعضایان کلاب هرقدر جوش وخروشی که بکنند بجاست و ازینست که به این تحقیر تحمل نکرده فرقه فرقه شده اند . وچون بکوچه برامده اند بهر راهی که پیش روی شان برابر آمده میروند اند . وبه نعره

های بلند با همدیگر گفتگو کرده بهر طرف روانه شده اند . و بخانه های مردمان ، و میخانه ها، و قهوه خانه ها در آمده روبور را پالیدن گرفته اند ولی هیهات ! در تمام شهر فیلادلفیا هیچ اثری و خبری در هیچ گوشه و کناری از روبور نیافتند ! از ینسبب قهر و غضب اعضا دو بالا گردید ، و قسم کردند که همهٔ امریکا را جستجو کنند و روبور را بدست آرند ، و برین قصد و عهد از همدیگر جدا شده هر کس بسوی جاهای خود برفتند .

تنها دو نفر از میان شان بود که بهنیت عودت کردن بسوی خانه های خود شان نبودند که این دو شخص رئیس (پرودانت) ، و کاتبش (فیل ایوانس) بودند که بسبب رقابتی که بشدت در میان شان دوام داشت این شبانه و قیل و قالرا وسیلهٔ خوبی پنداشته تا که میتوانستند باهم مباحثه و مناقشهٔ خود شانرا بصداهای بلند قوت میدادند . و بر همدیگر اعتراضها و ایرادها میگرفتند ، و هم راه میرفتند .

فریقرلن زنگی که خدمتکار رئیس پرودانت بود از پی افندی خود روان بود . گفتگوهائیکه درمابین رئیس و کاتب جریان می یافت از مباحثه درگذشته بمجادله نزدیکشده بود . فیل ایوانس میگفت :

— نی افندی، نی ! اگر شرف ریاست کلپ بمن عاید میبود اینچنین رذالت هیچگاه بوقوع نمی آمد .

— خوب ، اگر شما رئیس میبودید چه میکردید ؟

— پیش از انکه دهن خود را باز میکرد سخن آن حریف مخفر را میبریدم .

— اینچه سخنست که شما میگوئید ؟ برای سخن بریدن او دهن باز کردن وسخن گفتن او لازم بود . حالا نکه شما میگوئید که پیش از دهن باز کردنش سخن اورا میبریدید ! من هیچ معنئی اینسخن شمارا ندانستم !

اینست یك نمونهٔ سوال و جواب این دو رقیب . دیگر کلمات آنهارا ازهمین نمونه قیاس نمائیم . این دو رفیق بهمینصورت بمساحثه برهمدیگر هجوم ورزیده در کوچه هائیکه پیشروی شان می آمد میدرامدند . رفته رفته بچنان محله های دوری افتادند که از جای خود بسیار دور شدند . فریقولن ترسناك بی جگر نیز از دنبال شان روان بود و چون میدید که افندئی او درجا های دور دست تاك وتنها میرود بیراحت میشدو به اندیشه می افتاد .

معلومست که فریقولن ازجا هسای تاك وتنهسا چندان خوش نمیشود علی الخصوص در چنین تیرهسای شب ! حالا نکه تاریکی نیز زیاده است . خبرهای قرا[illegible] که [illegible] بدرّبت آن گذشته است گردشی میدهد . ازین سبب فریقولن بیچساره هم براه میرود . و هم خیلی اندیشه هسا ووسواسهای ترسناکی فکرش رازیروزبر میکند . وهر دم به اطراف و

جوانب خود نظر می اندازد ، و بعضی خیالهای جنها و پریها در نظرش تجسم میکند .

رفته رفته رئیس پرودانت . و کاتب فیل ایوانس آنقدر در مباحثه و مناقشه فرو رفته بودند که نمیدانستند که بکجا میروند . مگر سوار سوار از شهر بیرون برامده راه جنکل (فرو . ون پارق) را گرفته اند . ومتصل بمجادله دوام وورزیده ازسر پل نهر (شوباقل) گذشتند . و در یك بیشهٔ که از یکطرف باچمزار واز یکطرف با درختزار محاط بود داخل شدند .

درینجا خوف و بیم فریقولن خیلی زیاده شد . علی الخصوص از وقتی که از پل گذشته اند بخیالش چنان رسیده که در پئی شان یك پنج شش نفر عقب گیری میکنند که اینمسئله خوف و بیم بیچاره را افزو نتر میسازد و بدنش بلرزه میدراید .

فریقولن بیچاره به این ترس و بیم تا یکدرجه حق هم دارد . زیرا فریقولن زنگیست ، سر پست و بچق او که بر بدن ضعیف او دیده میشود چنسان نشان میدهد که از مرزدمان (قارولین جنوبی) باشد هنوز بیست ویکساله است . اخلاقش نیز خیلی بمناسبت است . پرخور کاهل ، و ترسندك یك حریفیست . سه سالست که بخدمت پرودانت میباشد .

درین اثنا مجادلهٔ دو رفیق بدرجهٔ نهایت شدت نموده بود کار از گفتگوی مناقشه آمیز برامده بمجادلهٔ بدورد گفتن رسیده بود ! اما اگر

ازین مجادله یکقدری فارغ شده باطراف خود نظر میکردند البته برای شان بهتر بود . زیرا در یکطرف بیشه یك جسم مهیبی دیده میشد که غیر متحرکت و آرام ایستاده بود ، وچنان گمان میشد که این جسم از اجتماع صدها آسیابهای بادی تشکیل یافته است .

اگرچه فریقولن بیچاره غیر از دیدن این جسم مهیب یکچند آدمی را هم دیده بود که در پی تنه های درختان بسخو و کمین گرفته بودند . واز بیم مانند برك بید میلرزید ولی از بیم افندی خود چیزی گفته نمیتوانست . ولی رفته رفته صبر و توانش زایل شده مجبور گردید که افندی را خبر بدهد . لهذا بصدای لرزان لرزان و خفه شدهٔ پر هیجان گفت :

— مستر اونکل ، مستر اونکل !

ولی مستر اونکل یعنی پرودانت که فریقولن همیشه او را همچنین خطاب میکند بمجادله ومناقشهٔ فیل ایوانس آنقدر مشعول بود که بجواب فریقولن بیچاره پرداخته بتواند !

فریقولن دوم بار باز میخواست که فریاد برارد ، ولی واأسفا که فرصت فریاد برایش نماند . چونکه دران اثنا از میان درختان بیشه یك ایسپلاق خفیفی نواخته شده در آن واحد شش نفر مرد قوی وتنومندی برایشان هجوم نمود ، و بر هر شخص دو دو نفر حمله آورده بچنان سرعت وقوت بیچاره ها را گرفتند که فرصت هیچ مدافعه ومقابله برای شان باقی نماند .

در ظرف یکچند ثانیه چشمهای شان را بستند، دهنهای شان را نیز، دستها و پاهای شان را باهم ربط کردند، و مانند جوالهای مال بر پشتهای خود برداشتند!

پرودانت، و فیل ایوانس در اوّل امر چنان گمان کردند که درین نیمشب بهجوم دزدان شبگردی که این گونه هجوم را مدار رزق خود مقرر نموده اند گرفتار شده اند. امّا دیدند که هجوم کنندگان جیبهای شکار شدگان خود شانرا نمیپالند. و با وجودیکه در جیبهای هر دو رفیق بقدر یکچند هزار دولار زر و دینار نقد و بانکنوت نیز موجود است ولی کسی به آن غرض نمیگیرد.

بعد از مرور یکدقیقه بعد از آنکه از یك دو سه پته زینه بالا شدن و فرو آوردن خودشانرا حس کردند گذاشته شدن خود را بر یك زمین تختهٔ ئی دانستند.

در پئی این کارهائیکه بیك چابکدستئی بسیار عجیبی اجرا گردید بعضی صداهای گوناگون غریبی، و یك لرزش و غرّشی بگوش شان برخورد که صداهای مذکور متصل از یکنوع (فررّرر، فررّرر، فررّرر!) مرکب بود! در میان اینهمه فررّرر هـای بسیار ئی هم؛ دیگر چیزی فهمیده نمیشد.

روز دیگر شورش و هیجانی که در فیلادلفیا برپاشد خارج دایرۂ توصیف

و تعریفست ! هنوز وقت صبح بود که در تمام شهر حوادث دیشبهٔ کاپ ولدن که عبارت از دا خلشدن یك مرد اجنبئی که (زور بور ، یا آنکه ، مظفر روبور) نام وعنوان داشت در دالان مذاکره . و بعد از انکه کاپ را تحقیر کرد دفعةً از میان غائب شدن آن نشر و شایع گردید .

امّا چون خبر گم شدن رئیس کاپ . وکاتب او نیز در همانشب بمیدان آمد کار دگرگون شد !

در هر طرف شهر ، در داخل و خارج تحریات و جستجوها بعمل آمد هیچ گوشه و کناری نماند که جستجو نشد . امّا بنز از افسوس که هیچ ثمرهٔ حاصل نشد . بهر طرف تلگرافها کشیده شد ، در اخبارها اعلانها و اشتهار ها نوشته شد بار هم هیچ فائده نکرد . هرگاه زمین شق میشد و رئیس وکاتب در آن میدر امد باز هم اینقدر زود گم نمیشدند !

بعد از وقوع اینحال اخبارها از عدم امنیت امر یا بخته ها را نا ه ریاده شدن پولیس را طلب کردند . حتی بعضی فرقه هائی که برضد حکومت بودند قیل وقالها را بیشتر کرده گفتند :

— چون در میان چنین شهر های پر انبوه . ور این گونه سرقه های انسان بوقوع بیاید پس برای پولیس چه لزوم میماند باید که پولیسها را رخصت بدهند .

ولی هیچیك از این سخنان هیچ فائده نرسانید . نه پولیسها رخصت

شدند ، ونه غایب هاپیدا !

رئیس وباشکاتبش از جائیکه رفته بودند هیچ خبری واثری نشان ندادند ، اگر امیه ها ووعده های بخششی زیادی از طرف کاپ به خبر آورندگان رئیس وباشکاتب وعده شد ، واین وعده ها برای این بود که ادنا یك خبری بااثری ازانها بدهند ، افسوس که هیچ ثمرهٔ نداد .

باب پنجم

آثار کین وغرض در مابین رئیس وکاتب درکجا برطرف میشود ؟

بیچاره کان اسیر افتادگان چون چشمها ودستها ودهن های شان محکم بسته شده بود مجال حرکت ، وفریاد ، ودیدن برای شان نبود ، اینچنین حال البته که انسان را خیلی دلتنگ وجگرخون میسازد ! علی الخصوص مانند پرودانت وفیل ایوانس اشخاص آتشین مزاج را ! ازهمه بدتر این بلاکه فاعل این خیانت خودرانیز نمیدانند که کیست ، واینرا هم نمیدانند که آیا این جائیکه ایشانرا مانند جوالهای سربستهٔ مال واشیا آورده گذاشته اند چه جایست ، ودرکجاست ؛ حالا آنکه اینرا هم نمیدانند که آیا هنوز بر سرشان چه چیز ها خواهد آمد ؟ وآیا این آواز (فررّرر ، فررّرر) چه چیز است ؟! پس چون اینهمه احوال ناگوار غیر معلومه را با آتشین مزاجی این دو تند خو ، درزیر نظر داریم در جنجال وغضب رئیس

پرودانت وسرکا تبش فیل ایوانس را تا یکدرجه تصور کرده خواهیم توانست !

پرودانت وفیل ایوانس اگرچه نمیدانند که چه خواهند شد ولی به این یك محقق میدانند که فرداد کاپ ولدن ریاست واجرای وظیفه نمیتوانند!
هرگاه از فریقولن بپرسید که آیا او بچه فکر وتصور است ؟ میگوئیم که آن بیچاره رایکقلم قوهٔ تفکر وتصور باقی نمانده ، از وقتیکه بهجوم ناگهانی گرفتار آمده تابه اینندم هیچ بهوش نیامده ، گویااز زمرهٔ زندگان برامده درذیل مردگان درامده است !

بقدر یکساعت بهمین صورت بماندند . هیچکس در پیش شان نیامد . حدت مزاجان بیچارهٔ ماءینا ایدند ، و از پس دسمالی که دهن شان باآن بسته است بعضی صدا هـای مدهش خفه شدهٔ بر میکشیدند ، و خیلی برخود میپیچیدند که این هم درجهٔ غضب وشدت خاموشانهٔ شانرا نمودار میکرد . بعدازانکه یکمدتی همچنین پیچوتاب خوردند ، و برای باز کردن دستهای خودهیچ فایدهٔ ندیدند آرام وخاموش ماندند تاباشد که از قوهٔ سامعهٔ خود یك فائدهٔ بردارند ، یعنی چیزیکه بچشم دیده نمیتوانند بلکه بگوش آنرا بشنوند . ولی واأسفا که بجز صدای (فررّزر . فررّزر . فررّزر) که بیك آهنگ ویك وتیره بگوش شان بر میخورد دیگر چیزی شنیدن ممکن نبود !

درین اثنا فیل ایوانس شدت وزوررا دربارهٔ باز کردن خود فائده مند ندیده آهسته گی و آرامی رادرباب باز کردن خود پیشه گرفت بعد ازانکه به احتیاط وسعی و غیرت کوشش ورزید به سست کردن دستهای خود موفق گردید • بازبر همانقرار یکقدری کوشش ورزید • گره هاباز شده دستهایش آزاد ماند • هماندم چشمهاودهن خودرانیزباز کرد ، وچاقوی امریکائی که درجیب داشت کشیده پاهای خودرا نیز رهائی داد ، فیل ایوانس به این موفقیت وکامیابی خوداگرچه برحرکت وتکلم قادرشده ولی چشمهایش بار بردیدن چیزی موفق نشد • زیرا درجائیکه بودند آنچنان یك ظلمت شدیدی حکمفرمابودکه دیدن هیچ چیزی ممکن نمیشد • تنها دریکطرف دیوار پنج شش قدم بالاتر از یك سوراخ کوچکی یك ضیای بسیار جزوئی می آمد • اینرا هم بگوئیم که فیل ایوانس درباز کردن رفیب خود نیز کوتاهی نکرد • دستهاو پاهای پرودانت چون آزاد شد هماندم دستهایش به چشمها ودهانش بسته شده بود دور کشید ! برزانوهای خود نشسته بصدای خنده شدهٔ گفت :

— تشکر میکنم !

— نی ، تشکر نمیخواهد !

— فیل ایوانس ؟

— پرودانت ؟

— بلی در ینوقت در ینجـانه رئیس کاپ موجود است ، نه سرکاتب ! مخاصمهٔ که درمابین ماموجودبود برطرف گردید .

— بلی بلی ، سراسرحقدارید . درینجامخاصمه‌نایست ، بلکه‌دونفر آدمیست که‌ازیك شخص سومی که‌برانهاجروزور استعمال کرده‌بگرفتن انتقام مجبور و محتاج میباشند .

— آیااین شخص سوم‌که خواهد بود ؟

— روبور !

— آیاروبور ؟

برهمین نقطه‌هردورفیق متفق ماندندکه‌دشمن‌شان‌روبوراست‌ودرینباب مباحثه وجدال رالازم ندیدند . فیل ایوانس فریقولن رانشانداده گفت :

— این‌رانیز بازکنیم ، بیچاره رابرهانیم !

— یکقدری صبرکنید ، چونکه‌اگردهنش بازشدشماته و قیل و قالش عالم‌رابولوله می‌اندازد ، حالانکه درینوقت مابسکونت محتاجیم‌زیرا کار های بسیارمهمی درپیش روداریم !

— چه کار ؟

— اگرممکن باشد گریختن !

— بلی ، بلی ! اگرممکن نباشد هم گریختن !

پرودانت ، وفیل ایوانس محقق دانستند که‌این کار راروبور در حق

شان اجرا کرده ، زیرا اگر دیگر دزد عادتی میبود البته که نقده وجود شانرا از جیبهای شان میراورد، و لباسهای شانرا گرفته بعد از انکه بکیک کاردی بر گلوی شان میراند جسد های شانرا در نهر (شیلیفل) می انداخت و در چنین یك جایی حبس نمیکرد ، اما این جاچه جایست ، و در چگونه موضع محبوس میباشند ؟ این است که از همه پیشتر اینمسئله را حل باید کرد ، و باید دانست که این حبس خانهٔ شان چگونه جا ئیست ؟ پرودانت گفت :

— فیل ایوانس ! اگر ما از دالان هنا کره که براهده بودیم بمباحثه و جدال نمی افتادیم و تابه اینجاها نمی آمدیم این بلا برسرما نمی آمد ! درین یك هیچ شبهه نیست که روبور بعد از فرار کردن از دالان کاپ باچند نفر معاون خود مارا تعقیب گیری کرده ، وچون مارا باطرف جنگلها و بی راهه ها یو بان یافته فرصت را غنیمت دانسته برما هجوم کرده اند و در نیجا آورده حبس نموده اند .

— . بلی حق دارید !

— حالا از سخنان در گذشته این را بیندیشیم که ازوقت گرفتار شدن ما در جنگل ، و انداخته شدن ما درین محل زمانیکه مرور نموده دودقیقه شده ازین یك معلوم میشود که حریفان هنوز مارا از جنگل (فرومون) بیرون نکشیده اند .

— راست میگوئید ! اگر ازانجا میرفتیم البته حس میکردیم !

— پس من چنان گمان میکنم که ما را درد رون یك عرابهٔ حبس کرده اند ، و این عرابه را نیز چنان میپندارم که از عرابه‌های در از حقه باز ان باشد !

— بلی ، بلی ! همچنین است زیرا اگر ما را در یك فلوکهٔ که در نهر است میبردند از حرکت موج آب میدا نستیم ، هیچ شبهه نیست که در عرابه محبوس میباشیم !

— این را هم بگوییم که هنوز درهمان جنگل هستیم ، زیرا عرابهٔ که ما را دران حبس نموده اند هنوز حرکت نکرده است ، چونکه اگر حرکت میکرد البته حرکت آنرا حس میکردیم ، بنا برین از همه پیشتر چارهٔ فرار را جستجو بکنیم ، و پیش از انکه عرابه بحرکت افتد و ما را بدور جاها ببرد خودرا وارهانیم ، بعد از رهایی یافتن به جزا دادن وانتقام گرفتن روبور مشغول میشویم !

— بلی ، هم جزای بسیار بزرگ به او باید داد تا بداند که در حق دو نفر امریکایی کسی که قوهٔ جبریه استعمال بکند چیست ! !

— آه ! روبور را پیدا باید کرد ! و اورا بکیفر کردارش باید رسانید !

— امّا این روبور کیست ؟ از کجا پیدا شد ؟ آیا انگلیز است ، فرانسیست ، المانست چیست ؟

— یك مرد پست فطرت دنئ هست والسلام ، حالا از ذکر آن ملعون درگذشته بکار خود آغاز کنیم ،

اینرا گفته هر دوشان برپا خواستند ، و دستهای خودشانرا بسوی پیش دراز کرده در تاریکی بیك سمت خانهٔ که دران محبوس اند قدم زدن گرفتند ، تا آنکه به پیش دیوار رسیدند . دیوار را مانند دیوار عرا به یاخانه نیافتند ، زیرا از چاکها و درز هائیکه از تخته بندی بعمل آمده باشد اثری نیافتند ، وهم قیاش دیوار بچوب هم مشابهت نداشت رفته رفته دروازهٔ خانه را از علامت حلقهٔ آن یافتند ، ولی در دروازه نیز چاك ودرزی ندیدند ! هم دروازه خیلی مضبوط بند شده بودکه احتمال باز کردن آن مفقود مینمود ! حالا کار ماند برکارد هــای شان که آیا با آن در دیوار یك سوراخی کشاده میتوانند یانی ؟

درینجا فیل ایوانس ازصداهای متصل (فررّر ، فررّرر) که می آمد متحیر شده پرسید که :

آیا اینصدای لاینقطع ازچه خواهد بود ؟

ـــ باد خواهد بود .

امّا هوا وقتیکه ما میآمدیم خیلی ساکن و آرام بود !

ـــ پس اگر باد نباشد بردگر چه چیز حکم شود ؟

هر دو رفیق ســاکت ماندند . فیل کارد بسیار کوچك محکم وسر تیز خود را کشیده بر دیوار نزدیك دروازهٔ بشدت بزد ، وخواست که یك سوراخی درانجا کشاده و دست خود را ازانجا براورده پیچ دروازه را

از پشت دروازه تاب بدهد !

یکچند دقیقه متصل کوشش ورزید ، ولی این کوشش بجز اینکه کارد او را مانند اره بگرداند دگر هیچ فائده وثمرهٔ نه بخشید .

پروادنت پرسید که :

— این چیست ؟ آیا کارد کار نمی کند ؟

— نی .

— مگر دریك اوتاقی که دیوارهای آن از مس است محبوس شده ایم ؟

— نی . چونکه دیوارهارا چون میزنم صدای مس را بر نمی آرد !

— چون چنیست بلکه از آهن ، یا از چوب بسیار سخت ساخته شده باشد ؟

— نی نی ! نه از مس ، ونه از آهن ، ونه از چوب ست !

— خوب ! پس از چیست ؟

— این را من هم نمیدانم ! چیزیکه من میدانم همین قدر است که دیوار از یك چیزی ساخته شده که کارد بران کار نمیکند !

پرودانت را حدت وغضب فوق العادهٔ گرفت ، صداهای بسیار قهر [illegible] دیوارها را [illegible] تا گویا [illegible]

[illegible] آورد !

فیل ایوانس گفت :

— آرام شو پرودانت ، یکقدری شما هم کوشش ورزید بلکه یک کاری از پیش برده بتوانید !

پرودانت نیز کوشش ورزید ، اما هزار افسوس که کوشش او نیز بیهوده رفت دیوارها گو یا از بلور بود که چاقو بران خط هم نمیکرد ! بغیر از صبر کردن دگر چارهٔ برای شان نمانده حالا نکه صبر وسکون از عادت امریکائیان نیست ! پرودانت . وفیل ایوانس بجوش وخروش عظیمی آمدند ، هرچه بدهن شان آمد گفتند ، درحق روبور کفرها و ناسزاهای علیظی صرف نمودند ! اما روبور اگرهمان روبور صبور با اعتدالیست که او را در الان مذاکره دیده بودیم چنـان میپنداریم که اگرده همینقدر کفر وناسزارا بشنود بازهم هیچ حدت وقهر او را نخواهیم دید .

درین اثنا . حال فریقولن بیچاره که همچنان بسته وخسته دریک گوشهٔ افتاده بود خراب شده میرفت . ازیکسو ترس ، واز دیگرسو گرسنگی و شخ مانده گی خرخره وپیچتاب خوردن بیچاره را بسیار زیاد گردانیده بود پرودانت مجبور شد که او را باز کنند . اگرچه میدانست که ولوله وشماتهٔ بسیاری خواهد کرد بازهم او را باز کرد ! بمجردیکه دهنش باز شد فریاد را برده گفت :

— مستر اونگل ! مستر اونگل ! کجائی ؟ اینچه حالست ؟

پرودانت بانگ بر وزده گفت :

— ساکت شو ! بخوبی بدان که ما را در اینجا برای این انداخته اند که از گرسنگی بکشند . اما برای امتداد دادن زندگی خود تا بوقتیکه جان داشته باشیم باید که سعی کنیم . یعنی اگر آدم خواری هم لازم آید از آنهم رو گردان نیستیم !

فریقولن — از برای خدا ، چه خیال دارید؟ مگر قصد خوردن مرا دارید؟

— البته که ترا پیشتر از مردن خود از گرسنگی خواهیم خورد !

— امان ! امان ! یارب !!

— امان ، زمان . فائده ندارد . محقق بدان که ترا خواهیم خورد اما یك چاره برای تو هست که اگر خاموش شوی ، و هیچ فریاد و فغان نکنی بلکه ترا فراموش کنیم . و از خوردنت فارغ شویم .

فریقولن ، برای آنکه خود را از خاطرشان فراموش سازد و از بلای خوردن رهایی یابد در یك گوشهٔ خزیده ساکت و خاموش بماند . و آهسته آهسته بگریستن مشغول گردید .

حالا آنکه رفته رفته وقت میگذرد ، شکستن در وازه . یا شکافتن دیوار بی ثمر میماند ، آیا این دیوار از چه ساخته شده ؟ دانستن اینهم غیر ممکن ! نه چوب . نه معدن . نه سنك ! آیا چیست ؟ زمین او تاق نیز مجهول ! وقتیکه باران زده میشود یك صدای بسیار عجیبی میبرارد که اینصدا را پرودانت هرچه که کرد با صدای هیچ یك جسمی موافق و برابر نتوانست کرد .

از زدن پاپران چنـان معلوم میشد که زیر آن کاواکست . و چنان حس میشد که بازمین رابطه ندارد ، صداهای (فرررر ، فررررر ، فررررر) هم از زیر سطح اوتاق بر می آید ، پس اینقدر احوال غرابت اشتمال اگر انسانرا دوچار گرداب حیرت نماید جادارد !

فیل ایوانس از پرودانت پرسید که :

— آیا اوتاق ما از جائیکه بود بدیگر طرف تبدیل مکان کرده خواهد بود ، یا در همان جائیکه هست هست ؟

-- تبدیل مکان کردن آن هیچ احتمال ندارد !

— اما چون اول درین اوتاق محبوس شدیم از اطراف بوی چمن و سبزه می آمد ، حالا نکه درینوقت اران بو اثری نیست ! اینرا چه باید گفت ؟

-- تنها همین را مگو که اوتاق ما تبدیل محل نموده ، دگر هرچه که میگویی بگو ! زیرا اگر در یك عرابه . یا در یك کشتئی میبودیم که آنهم حرکت میکرد البته از اهتزاز و لرزهٔ دائی آن میدانستیم .

درین اثنا فیل ایوانس خبرداد که آفتاب در طلوع کردنست ، چونکه از پنجرهٔ بسیار کوچکی که در نزدیك سقف بر سر دروازه موجود بود یك [illegible] نفوذ نموده و حالتی که از نصف شب چهار ساعت گذشته است ، زیرا ، فیلادلفیا در ماههای خرداد [illegible] تات اول [illegible] در ساعت چهار ظهور میکند .

پرو دانت ساعت زنگدار جیبئی خودرا فشارداده دید که ساعت ربع کم سه رانشانداد . فیل ایوانس گفت :

— عجب ! ساعت ربع کم سه میباشد . مطلق که هنوز شب است ساعت شمابلکه پس مانده باشد !

— چه ؟ ساعت من هیچگاه پس نمانده است !

— هرچه که هست ! آفتاب طلوع میکند ، زیرا شعاعات آن از پنجره دیده میشود !

اینست که اینمسئله باز رفقارا به مشکلات انداخت ! زیرا طلوع شمس بر خلاف عرض فیلادلفیا بوقوع آمد ! فیل ایوانس گفت :

— گمان میبرم که اگر تا به این پنجره بالا برامده شود دیدن بیرون ممکن خواهد شد ؟

— براستی که خوب گفتید !

رئیس فریقولن را خطاب نموده گفت :

— برخیز ، پشتت را به این دیوار تکیه بده . فیل ایوانس شما هم بر پشت فریقولن بالا شوید ، چراکه از من سبکتر میباشید . منهم با فریقولن معاونت میکنم .

فیل ایوانس بر شانه های فریقولن برامد ، و تا به پیش پنجره [illegible]

در [illegible] چیزهای عادی دید [illegible] که اگر چه بسیار جالب [illegible] نبود ولی

باز هم بسببی که بسیار شفاف نبود دیدنرا مانع میشد علی الخصوص که در چشمهای فیل ایوانس خیلی ضعف بصر نیز موجود بود .

پرودانت گفت :

ـــ شیشه را بشکن تا خوب به بینی !

فیل ایوانس بد ستهٔ چاقوی خود بشدت تمام برشیشه بزد . حالا نکه شیشه نشکست ویکصدائی مانند لوحهٔ نقره ئی براورد . باز بزورتر زده از نشکست ، وهمانصدارا براورد . بقهر فریاد براوزده گفت :

ـــ وای ! مگر شیشه ایست که شکستن ندارد !

براستی که این شیشه بیك اصول نوی ساخته شده بود که روشی ازان نفوذ میکند ولی شکستن ندارد .

شیشه چون نشکست فیل ایوانس از پشت شیشه بدقت نظر کردن گرفت ، پرودانت پرسیدکه :

ـــ چه می بینید ؟

ـــ هیچ !

ـــ آیادرختهایا سیاهئی درختهاهم دیده نمیشود ؟

ـــ نی !

ـــ نوکهای شاخهای درختان هم دیده نمیشود ؟

ـــ نی !

— جان من ، چه میگوئید ؟ آیا در جنگل دیشبینه نیستیم ؟

— نی نی ، نه جنگلست نه درخت !

— عجب ! آیا مناره‌های دودکش فابریکها ، بام‌های خانه هانیز دیده نمیشود ؟

— نی نه خانه است و نه دودکش !

— (بقهر) آیا در کجائیم ؟

— چه میدانم ! بغیر از هوا دگر هیچ چیزی در میدان نیست !

درین اثنا دروازهٔ اوتاق بازشده یك آدم پدیدار گردید .

این آدم (روبور) بود که گفت :

— معتبر بالون گران ! بعد ازین در گردیدن ، و سیر کردن سراسر حر و آزاد هستید !

— آیا آزادیم ؟

— بلی ، درمیان (آلباتروس) !

پرودانت ، وفیل‌ایوانس بچابکی بیرون جهیدند . سطح خانهٔ که در ان بودند باسطح بیرون خانه برابر بود . در پیش کنارهٔ که در آخر سطح کشیده شده بود دویدند !

چه دیدند ؟

دیدند که از جائیکه بر ان ایستاده‌اند بقدر سه چار هزار و تر و پایانتر سطح زمین

مشاهده میشود که شناختن موقع و موضع آن سرزمین شناخته نمیشد !!!

باب ششم

یکقدری از تاریخ و فن بالون گری در کجا بحث میشود ؟

(قامیل فلاماریون) که از مشاهیر مؤلفین است این سوال را پیش از یکعصر دریکی از تألیفات خود نموده بود که :

— آیا انسانها چه وقت از نشستن این خاکدان روی زمین فارغ شده درمیان راحت و لطافت جو هوا زیست کرده خواهند توانست ؟

اینست که جواب این سخن را درینوقت (روبور) میدهد! چونکه جواب این سوال همین است که :

— هروقتیکه فن ماکینه مسئلهٔ طیران هوا را حل نمود آنوقت زیست و بود و باش در جو هوا میسر میشود !

حالا آنکه این مسئله را ماکینیست قابل مهندس (روبور) فاتحل حل نموده است .

موجد اول بالون (مونغولفیه) نام برادرانست که بالون را به تصادف پیدا کردند . چونکه ایشان در یک بالاخانهٔ نشسته کاغذهای خود را معاینه میکردند ، [illegible] بزرگ کاغذ در پیش شان افتاده بود . بناگهان

يك كبريتی در بكس افتاده كاغذ هارا آتش گرفت ، ديدند كه بكس بهوا بالا برامده از پنجره بيرون برامد، وتابوقتيكه كاغذ هاميسوخت بهوابودو بعد از خاموش شدن آتش برزمين افتاد ، ازين تصادف در اول امر بالونهای كوچكی كه درشبهای آتش بازيهای جشنها برهوا ميكنند ايجاد گرديد، رفته رفته اين مسئله بمسئلهٔ فنّی (ازهوا خفيفتر) منجر گرديد ، وهوارا بسبب حرارت خفيفتر از هوای محيطه ساخته دربالونها پر كردن گرفتند ، و نسبت بموازنهٔ آن بعضی كسان بربالابرامدن جوهوا جسارت ورزيدند ، تا آنكه رفته رفته دايرهٔ علم حكمت وسعت يافت ، ودرصدد جستن اجساميكه ازهوا خفيفتر باشد افتاد ، وغاز ايدروژن كه بدفعات از هوا خفيفتر است بوجود آمد ، ومسئلهٔ ازهوا خفيفتر بالايی گرفت يعنی بالونها با آن پرشده سياحت روی هوا آسانی پيدا كرد ،

حالا نكه پيش از پيداشدن بالون تصادفی (مونغولفيه) ، وساخته شدن بالون نخستين (شارل) نام شخص حكمت شناس ، و وجود يافتن غازهای خفيفتر از هوا بعضی ارباب افكار عاليه بهوس اين افتاده بودند كه بواسطهٔ بعضی آلات برروی هوا سير وگردش نمايند كه اين فكر طيران هوا پيش از دو عصر درد ماغهای بعضی كسان جايگير شده بود ، حتی در آثار (دانت ده پروز) ، و (لهئونار دنيس) و (كيدوتی) نام مشاهير افكار جستجوی ماشينهای پريدن روی هوا ديده ميشود كه اينها بواسطهٔ

اجسام از هوا خفیفتر نی بلکه بواسطهٔ اختراع کردن بعضی ماشینهای طیاری که به تقلید ماشین بالهای مرغان بسیار ندبر هوا بالا شدنرا تصور کرده بودند .

دو نیم عصر بعد از ان مخترعها زیاده گردیدند . در سنهٔ ۱۷٤۲ (مارکی ده باقو یل) نام یك آدمی برای خود یك آلهٔ ساخته بواسطهٔ آن از روی نهر (سن) پرواز نمود ، ولی افتاده دستش شکست . در سنهٔ ۱۷٦۸ (بوفنون) نام یکشخص دیگری یك آلهٔ دیگری ساخت که از طرف دنبال بادو پروانه متحرك بود . در سنهٔ ۱۷۸۱ (میرون) نام یك معماری به تقلید حشرات (مستقیمة الجناح) یعنی پشه‌ها و عمیر کهای چار باله یك آلهٔ ساخته بر دیگران اعتراض نمود . در سنهٔ ۱۸۰۸ (ژاق ده ژن) نام یك مهندس اوستر یایی یك ماشین طیاری ساخته تجربهٔ آنرا اجرا نمود .

باز از سنهٔ ۱۸٥٤ تا به سنهٔ ۱۸٦۳ بعضی مخترعهای دیگر نیز می بینیم که اینها در باب ماشینهای طیاری که اختراع کرده بودند از حکومتهای متبوعهٔ خودشان برا تهای اختراع نیز گرفته‌اند . حتی در سنهٔ مذکور برای ترویج دادن ، و بوجود آوردن ماکنه هـای طیـاری که از هوا سنگینتر باشد یك شرکتی نیز تشکیل یافت که سنگهای اعتراض این شرکت طرفدار مسئلهٔ از هوا سنگینتر . و شرکتهای طرفدار مسئلهٔ از هوا خفیفتر دایما بر سر همدیگر همیر یخت . بلی ، همهٔ این تخیلات و تصورات ماشینهای طیار از روی نمونه های آن معقول دیده میشد . ولی برای حرکت دادن آن ماشینهای طیار

به پیداشدن یك قوهٔ محرکهٔ انتظار کشیده میشد !

قارئین کرام از ین تفصیلات دور و درازی که بیان کردیم ، وپرودانت و فیل ایوانس را بر کنار کتارهٔ آلباتروس گذاشته سخن را تا به این وادیها دور دادیم مارا معذور به بینند . زیرا ماشین طیاری که مطفر روبور آنرا بوجود آورده ، وبواسطهٔ آن اعلان سلطنت کرهٔ هوا اعنوده چنان تصور باطل نامعقولی نیست که هیچ وجود نداشت . ودر عالم متفننین گروه انسانی در موقع بحث ومذاکره نیامده است . لهذا پیش از آنکه در کشتئی هوائی آلباتروس مطفر روبور باپرودانت وفیل ایوانس سیاحت کنیم ، ودر حق این ماشین طیار یك فکری حاصل کنیم در خصوص اینگونه ماشینهائیکه پیش از ان ساخته وبوجود آورده شده بود همینقدر بیانات وتفصیلاترا ضروری دیدیم چونکه مطفر روبور همهٔ این ماشینهائیکه پیش از وبوجود آمده بود یگان یگان از نظر تحقیق وتدقیق گذرانیده مکملتر وکاملتر آنرا ساخته است ، وبقوت علم وفن بر کرهٔ هوا حاکم شده است . وگرنه نه سحر کرده ، ونه افسون خوانده !

روبور مهندس ، که این ماشین طیار را بوجود آورده است دربارهٔ دایمابر مسئلهٔ سنگینتر از هوا حرکت ورفتار کرده است . طرفداران این مسئلهٔ سنگینتر از هوا در اثنای مباحثهٔ خود شان میگویند :

— مانند کبوتر پرواز میکنیم !

دیگری - بر زمین چنانچه قدم فشرده رفتار میکنیم ، بر روی هوا نیز همچنین فشرده رفتار مینمائیم !

دیگری - - لوقوموتیف ساخته بر روی هوا میرانیم !

اینسخنانرا بر مبالغه حمل کردن موافق نیست ، زیرا اینمسئله در نظر فن ظاهر و آشکار شده است که هوا نقطهٔ استناد شمرده میشود ، هرگاه بقدر یك مترمربع جسم هوا . بوضعیت افقی بر زمین فرو آید ، غیر از انکه سقوطش کسب خفت نماید نقطهٔ استناد بسیاری نیز تشکیل میدهد .

اینهم از روی فن به تحقیق پیوسته که در تبدیل مکانی که در هوا بشود ، سرعت کسب افزونی میگیرد ، از روی قانون ثقلت ، سرعت نظر به مترمربع معکوساً متناسب میشود که از ینسبب سرعت خیلی جزوی تخلف میکند .

اینهم از روی فن معلوم است که بالهای هر مرغی که بزرگ باشد در خصوص حرکت دادن آن بالها اگرچه حرکت سنگین شود ، اما نظر بجسامت سطح آن بالها ، ثقلت آن مرغ نیز متناسباً کمتر میشود .

بنابرین مسائل فنیه ، میباید که ماشینهای طیار از ین قوانین طبیعیه استفاده نماید ، یعنی در خصوص پرواز روی هوا مرغانرا تقلید کنند که ماشینهای طیار از روی این تقلید بر سه قسم تقسیم میشود :

اولا -- ماشینهائیکه پروانه های شان که بمقام بال قایم است افقی هان

ونی باشد !

ثانیاً — ماشینها ئیکه پروانه های شان چار باله باشد .

ثالثاً — ماشینها ئیکه باپروانه های افقی حرکت بکند ، واز لوحه های مایل متشکل باشد !

طرفداران این سه قسم جدا جدا تصورها دارند که یکی بدیگر تن نمیدهند ، وهریك اصول آن دیگر را اصلا قبول نمیکنند .

اینست که روبور اساس خط حرکت خود را بر همین قسم سوم بنا نموده وبسی علاوه های نافع ومفید دیگر نیز ضم کرده است . پروانه هایی که روبور در ماشین طیار خود اختراع کرده هر نوع حرکاترا بکمال سهولت اجرا میکند بعضی ازین پروانه ها ماشین را معلق میگیرد ، وبعضی بسرعت فوق العاده ماشین را به پیش یاپس حرکت میدهد .

حکمت شناس مشهور (ویقور تورن) گفته است که پروانه های بزرگی که دور آن در دایرهٔ کوچك وسطح آن بزرگ باشد هرگاه بصورت افقی دور داده شود جسمهای بسیار ثقیل را برداشته میتواند . اینست که روبور ازینقاعدهٔ حکمیه استفاده کرده بالا براوردن کشتئی هوائی خودرا بدست آورده است . یعنی چنانچه مرغ هوای نسیمی را بابالهای خود زده پرواز میکند ، این نیز بابالهای پروانه های خود هوارا زده زده بالا میشود .

صورت تشکل ماشین طیار روبور از سه قسم مرکب است: اول: (مرکبه جویه)، دوم: (آلتهای صعود و تحریك)، سوم: (ماشینها) .

مرکبهٔ جویه، یك کشتئی نوك دار دنباله داریست که سی متره طول و شش متره عرض دارد . و سطح روی آن نیز مانند سطح واپور ها تخته پوشست امّا نه از چوب بلکه از جسم اخزاعکرده گئی خود او . زیرا این سطح با آله های ماشینها . و مخزنهای مأکولات . و حوض انبار آب . و دیگر آلات وادوات لازمی مشغول شده است .

اطراف این سفینهٔ هوایی را یك کنارهٔ بسیار مقبول و محکمی احاطه کرده است کناره از چوب نیست بلکه از یکنوع سیم مخصوصی بافته شده است .

بر سطح مذکور سه عدد خانه های برابه موجود است که خانهٔ وسطئی آن مخصوص ماشین بالابراوردن . و فرو آوردن آلبالون وس است خانهٔ پیش رو مخصوص ماشینیست که آلباتروس را به پیش وپس میراند . خانهٔ دنبال مخصوص سکان دوردادن کشتیست . هر ماشین جدا جداست که باهم مربوطیت ندارد . در زیر سطح پیش روی کشتی دایرهٔ مطبخ . و مأوای طایفه های کارگران کشتیست . در زیر سطح دنبالهٔ کشتی یکچند کمره . و دالان طعامخوری موجود است که یکی از این کمره ها مخصوص خود مهندس است . بربام بالای سر خانهٔ مهندس خانهٔ آئینه ئی سکاندار موجود

است که باچرخ بسیار قوتناکی اجرای وظیفهٔ سکانداری را میکند ، غیر
ازین سه خانهٔ که بر سطح مذکور گردید یك خانهٔ کوچك دیگر نیز بسطح
موجود است که مخصوص دم راست کردن طایفه هاست که پرودانت و فیلد
ایوانس و فرنقولن دران محبوس شده بودند همهٔ کره ها ، وخانه ها ،
ومخزنها ، ومطبخ ، وهر طرف کشتی بالمپهای بسیار روشن الکتریك ، رو
شن شده است . درزیر بدنهٔ آخرین کشتی کانهای بسیار قوتناك فنری مر
بوط شده است که تادر زمان مصادمه به ماشینها زیان نرسد . اگرچه آلبا
تروس وقتی که فرو آمده بزمین تماس میکند بکمال آهستگی و احتیاط
اینحرکت را اجرا میکند ولی بازهم برای احتیاط این کانهها را در زیر آن
وضع نموده است .

ماشین بالا راوردن کشتی طیار مهندس روبور مطفر باین صورت است :
دربالای سفینه ۳۷ عدد پروانهٔ عمودی موجود است که پانزده عدد عمود
پروانه دار بطرف راست . و پانزده عدد آن بطرف چپ کشتی وضع شده است ،
هفت عدد باقیٔ آن درمیان کشتی به ترتیب مخصوص منتظمی موضوع است
که هیئت مجموعهٔ کشتی را دریك نظر انسان چنان میپندارد که یك کشتی
سی ویك دیر که دریائیست !

اما اینقدر فرق هست که بعوض بادبانها ، هریك ازین دیر کها دو دو پر
وانه بوضعیت افقی وضع شده است که بهر یك ازین پروانه ها عطا کردن

دورهای خیلی شدتناکی ممکنست ، محور هریك ازین پروانه هایی آنکه بمحور آن دیگری مربوط باشد دور میخورد ، وهم هریك ازین دو پروانه بعکس آن دیگر دور میخورد که باینصورت در صعود وسقوط سفینه هیچ بی انتظامئی بوقوع نمیآید ، این پروانه هایی که بر عمودها بوضع افقی موضوعست برای بالا براوردن سفینه خدمت میکنند ، وپروانه هائیکه بطرف سر و دنبال کشتیست برای پیش راندن کشتئی طیار مقاومت مینماید ، اینست که باینصورت در کشتئی هوائی روبور تام هفتاد وچار پروانهٔ صعود موجود است ، بغیرازین هفتاد وچار پروانه که برسی وهفت دیرك میباشد دو پروانهٔ چارپرهٔ بسیار بزرك ودراز پرقوت یکی در دنباله و یکی به پاش روی آلباتروس که برمحورافقی حرکت دوریهٔ عمودی اجرا میکند نیز موجود است که این دو پروانه برای سرعت خارق العادهٔ سفینه خدمت میکنند .

اصل معرفت و موفقیت روبور درینست که برای دور دادن این هفتاد وشش پروانهٔ پرقوت خود رابسرعت عظیمه قوت الکتریك راقوهٔ محرّ که ساخته است حالا نکه درسفینهٔ آلباتروس چنان ماشینهای بزرگی که اینقدر قوهٔ عظیمهٔ الکتریکیه را حاصل کند نیز دیده نمیشود ، تنها پیلها و تور پیدها دیده میشود که حقیقت قوتی که به این پیلها داده میشود مجهول است ، وآنرا تنها خود روبور میداند وبس ! یك جهت معلومی که هست همینست

که ر و بور به این پیلها بواسطهٔ بعضی حاضاتی که خود او آنرا کشف کرده و استعمال مینماید قوت الکتریك میدهد . و توربینهائیکه در ماشین طیار رو بور دیده میشود نیز از انواعیست که تا به اینوقت امثـال آن دیده نشده است . اینست که به این سببها ماشین هوائی ر و بور قوت نامحدود عظیمی حاصل میکنند .

امابار تکرار کنیم ، که این کشف جدید صرف به ر و بور عائداست . ر و بور در بخصوص اسرار خودرا بدرجهٔ نهایت پنهـان گرفته است . اگر پرودانت ، و فیل ایوانس برین اختراع ر و بور واقف نمیشدند هیچ شبهه نیست که این کشف تا بسیار سالها پنهان میماند .

حالاسخن برین ماند که آیا مهندس برای ساختن جسم (مرکبهٔ جویهٔ) خود چگونه جسمی استعمال کرده است ؟ آیا آن جسمیکه کارد فیل ایوانس راازه ساخت ، و هیچ تأثیری برونکرد ، ونه نارکی و نه سختی و نه صدای آن بهیچ جسمی از اجسام مشـابهت نداشت از چه بود ؟ چوب نبود ، آهن نبود ، مس نبود پس چه بود ؟

اما اگر از چه بودن آن بشما خبر بدهیم حیرت وتعجب مکنید : زیرا این جسمیکه ر و بور کشتی هوائی خودرا از ان ساخته کاغذاست کاغذ ! !

این یك معلومست که صنعت کاغذسازی از چند سـال باینطرف خیلی ترقی کرده است ، و ورقهای کاغذ را به نشـاسته و (دکسترین) نام اجزای

کرده باماشینهای پرقوت آبی تضییق و فشار داده مانند فولادیك جسمی از ان حاصل میشود . حتی ازینگونه کاغذهای تضییق و فشاریافته عراده های واغونهای ریل وخطهای راه آهن نیز ساخته شده است . وازینست که روبور بسبب سبکی و محکمئی که کاغذ دارد آلباتروس خودرا از کاغذ ساخته است ، ولی اجزاهای که درباب محکمی وفوقعادی وتضییق وفشار آن بکاربرده طبعاً از همه اصولهای موجوده مکملتر است .

تمام بدنهٔ آلباتروس . سطح ، سقف ، دیوار ، زینه ، کمره ها ، مخزنها ، حوض انبار آب همه کی از کاغذ است . اما چه کاغذ ؟ کاغذیکه در سبکی کاغذ . در محکمی فولاد در شفافی آئینه ! حالا نکه آتش نیز بروتأثیر نمیکند .

آمدیم بر محورها ، وسیلندرها ، وپروانه‌ها ! ! در مخصوص مهندس روبور معدنی که آنرا (ژلاتین) میگویند استعمال کرده است . همهٔ آلات وادوات ماشینخانهٔ آلباتروس مهندس روبور ازهمین معدن بسیار خفیف قوی ومتین نرم ساخته شده است .

نفری موجودهٔ سفینه عبارت از هشت نفر است که همهٔ آنها در زیر حکم (تومتورنر) نام یك سرطایفه میباشند . سه نفر آنها بخدمت ماشینخانه . دو نفر بخدمت سکانداری ، یك نفر خدمتکار ، یکنفر طایفه که همینقدر آدم برای تمام خدمت سفینه کافی می آمدند .

درسفینه تفنگهای شکار ، چراغهای الکتریك ، آلات هیئت و حکمت

وکیمیا ، برای تعیین موقع آلات لازمه ، ترمومترو ، بارومترو ، ستروم غلاس ، یك کتبخانهٔ کوچك ، یك مطبعهٔ کوچك ، یك طوپ شش سانتیمتروئی دنباله پر بسیار مقبول که بهر طرف دور میخورد ، گاه ، باروت ، دینامیت ، یك مطابخ بسیار صاف وپاك که با الکتریك گرم میشود ، یك تحویلخانهٔ که هرگونه خوراك ومشروبات ، وپوشاك ولوازمات دران پیدا میشود موجود است . برسر اینهمه بعضی آلات ساز نیز موجود است که ازانجمله همان طرمی که گاه لارهٔ بیت (یانقی دوول) وگاه لارهٔ بیت (رول بریتانیا) رانواخته . وسبب هلاك گاو بیچارهٔ بیکمساه شده است نیز در دیواردالان آویخته شده میباشد .

در سفینه یك کشتئی کوچك را بری نیز موجود است که هشت نفر دران بخوبی میگنجد . ودر بحروتالاب شناوری میتواند .

هرگاه پرسیده شود که روبور بعضی وسایط لازمهٔ که در وقت قضا زدگئی سفینه برای محافظه کردن سفینه را از افتادن بکار آید دار دیانی ؟ گفته میشود که نی ! هیچ وسایط لازمه درینباب ندارد . زیرا مهندس هیچ احتمال قضازدگی را در سفینهٔ خود نمی بیند . چونکه اولاً پروانه ها باهمدیگر مربوط نیست خراب شدن یك چند عدد آن به کشتی هیچ ضرری نمیرساند .

خلاصهٔ کلام مهندس روبور مظفر بسایهٔ این هنری که در ساختن وبو

جود آوردن آلباتروس صرف نموده غیر از انکه بر جو هوا حکمرانی میکنند بر پنج قطعهٔ کرهٔ زمین و بحرها نیز حاکمست •

﴿ باب هفتم ﴾

﴿ پرودانت وویل ایوانس در کجا به قانع شدن مسئله راضی نمیشوند ؟ ﴾

پرودانت ، وفیل ایوانس را بر کنار کنارهٔ آلباتروس گذاشته بودیم • پرودانت متحیر ، فیل ایوانس واله شده است • امّا هردوی شان حیرت واستغراب خودشارا نشان دادن نمیخواهند •

فرنقوان ، چون دانست که در سفینهٔ هوایی میباشد ، ودر جو هوا سیر وسیاحت میکنند بچنان خوف ودهشتی افتاده که به تعریف وبیان نمیآید •

در اثنائیکه اسیرهای مادر میان وله وحیرت بودند پروانه های آلباتروس بکمال سرعت دوره میکردند • واگرچه بکمال سرعت آلباتروس قطع مسافه مینمود امامعلوم میشد که سرعت دوریهٔ پروانه ها سه چنداین نیز زیاده تر شدن ممکنست • دراینوقت پروانه ها سفینه هوایی رادرساعتی بیست کیلومتر وسرعت میداد •

اسیران ، باآنکه مهمانان آلباتروس بر کنارهٔ سفینه تکیه زده اطراف راسیر میکردند ، سفینهٔ سریع السیر در دنبال خود در جو هوامانند وابور هائیکه در دریا حرکت ورفتار مینمایند یک اثر قدم سفید غبار آلودی

میگذاشت ، روی زمین نیز غبار آلودیك منظرهٔ نشان میداد علی الخصوص یك نهر بزرگی دیده میشد که بضیای شمس میدرخشید ، در طرف چپ آن نهر یك جنگل بسیار غلو وتیرهٔ پدیدار بود که تانظر کار میکرد ممتد شده رفته بود ، پرودانت باصدائیکه از قهر لرزان شده بود، روبور را خطاب نموده گفت :

— آیا اینرا نمیگوئید که در کجا هستیم ؟

— گفتن لزوم ندارد !

— آیا کجا میرویم ؟

— در جو هوا سیاحت میکنیم !

— آیا این سیاحت تا بکی دوام خواهد ورزید ؟

— تا بوقتیکه لازم باشد !

— یا ! اگر این سیاحت بدرد ما نخورد ؟

— باید بخورد !

پرودانت دندانهای خود را بهم فشرده خاموش شد ، اینست اول مکالمهٔ که درمابین صاحب آلباتروس و اسیران او در میان آمد ، و بعد ازین مکالمه روبور بقدم زدن ، و اسیران یا آنکه مهمانان به بدایع صنعتهای خارق العادهٔ آلباتروس مشغول شدند ، واز یکطرف مناظر لطیفهٔ زیر پای خود را تماشا میکردند ، درین اثنا فیل ایوانس گفت :

— پر ودانت ! چنان گمان میبرم که در وسط ممالك (کانادا) رفتار داریم، و این نهری که میبینیم (سن لوران) خواهد بود، و این شهر یکه درعقب گذاشتیم شهر (کبك) باید باشد .

— براستی که همچنینست فیل ایوانس ! از خانه های آن که باسرب بامهای آن پوشیده شده معلومست که (که بك) باشد .

— پس معلوم شد که آلباتروس تا به ٤٦ درجه طول شمالی بامد شده آمده است .

— بلی . هیچ شبهه نیست ، به بینید ، کلیساهای انگلیز و فرانسیس نیز معلوم میشود ، حتی دایرهٔ گمرك نیز کم کم معلوم میشود .

پر ودانت هنوز سخن خود را بخوبی تمام نکرده بود که شهر سراسر از نظرشان پنهان گردید ، و ماشین طیار درمیان ابرها غوطه خورده زمین نامعلوم شد . مسافران سفینهٔ آلباتروس نظر خود را از پایان برداشته ببالا عطف نمودند . و با تشکلات خارجیهٔ سفینه نظر دوخته در پیش بدایع صنایع خارق العادهٔ ماشین طیار واله و حیران ماندند که در ین اثنا ر وبور به ایشان نزدیک شده بصدای پرغروری گفت :

— ای آقایان بالونیان ! باما شینهای سنگینتر از هوا در جو هوا سیاحت را قابل و قانع شدیدبانی؟ آیا هنوز بر غیر ممکن بودن آن دعوا کرده میتوانید؟ چون انکار این حقیقت محضه غیر ممکن بود بالونیان طرفدار مسئلهٔ

خفیفتر از هوای بیچاره بسکوت مجبور گردیدند .

روبور ، باز بطور متبسمانه گفت :

— دیدم که سکوت کردید! دانستم ، دانستم! شمارا گرسنگی از جواب دادن منع کرده است . اما خاطر جمع باشید دوستان من! شمارا که بسیاحت روی هوا آورده ام چنان بخاطرتان نرسد که شکمهای تانرا بهوا سیر خواهم کرد! بفرمائید دوستان من ، طعام صبحیانهٔ دالان طعامخوری آلباتروس که این اول طعام شما در آنست شمارا انتظار میکشد!

بحقیقت که مهمانان شدت گرسنگی را خوب حس کرده بودند . لهذا ناز و استغنار امحل ندیدند ، و اندیشیدند که بعدازانکه برزمین فرو آئیم بمقابل این طعام او خوب شکمش راسیر کرده بعدازان جزای مکمل او را میدهیم .

مهمانان را پیشخدمت سفینهٔ طیار در دالان طعامخوری که در طرف دنبالهٔ کشتی بود داخل کرد . دالان خیلی منتظم ، و مزین بود . یعنی بدرجهٔ که انسان خود را در یکی از دالانهای منتظم ترین اوتل بزرگ پاریس گمان میکرد . درانجا مکمل یك سفرهٔ طعام حاضر شده بود . از انواع طعام خیلی چیزهای گوناگون دیده میشد ، اما از همه طعامها بیشتر یك نوع نان خشکی شایان دقت بود که این نان از گوشت بسیار میدهٔ که با آرد آمیخته شده بود بعمل آمده بود . کبابهای اعلا ، شوربای نفیس ، یکنوع

طاس کباب مرغ ، چای بسیار خوشگوار اشتهای گرسنگی مهمانان آلباتروس را بحرکت می آورد .

فریقولان نیز فراموش نشده بود . اورا نیز در کمرهٔ طرف سر کشتی فرو آورده یك کاسه شوربای گرم ، ونان مذکور را در انجا حاضر یافت .
بیچاره فریقولان از گرسنگی بدرجهٔ رسیده بود که دندانهای زیرینش بشدت بدندانهای زبرینش بهم برمیخورد . امّا این لرزهٔ او تنها از گرسنگی نی بلکه از ترس بسیار هم بود . چونکه متصل میگفت :

— وای مبادا یکطرفش بشکنند ! وای مبادا بیفتند !

بعد از یکساعت پرودانت وفیل ایوانس بر سطح سفینه بدیدار شدند و بورهموز معلوم نبود . تنها سکاندار در اوتاق آئینهٔ یی دنبال چشمان خود را بقطب نما دوخته سفینهٔ طیار راهمی راند . وماکینیست کشتی برای نگرانی ماکینه ها از خانه بخانه گردش میکرد . دیگر کسی بدیدار نبود .

درین اثنا آلباتروس اگرچه از میان ابرهارهایی یافته ، وروی زمین قابل رؤیت بود ، ولی بسبب سرعت رفتار کشتئی طیار بخوبی چیزی دیده وشناخته نمیشد . فیل ایوانس گفت :

— عجب قوت ! عجب سرعت که اصلا باور شدنی نیست !

— ماهم باور نمیکنیم والسلام !

— به بینید یك شهر دیگر نیز معلوم میشود !

— بلی بلی ! بعضی منارہ های دود کش کارخانه ها را می بینم ، آیا کدام شهر خواهد بود ؟

— از طرز عمارتها و استقامت بازارهایش چنان معلوم میشود که شهر (مونتره عال) باشد !

— اینچه سخنست ؟ هنوز دو ساعت نشده که از (کدبك) گذشته‌ایم .

— محقق مونتره عالست ، زیرا ادارهٔ پارلمنتوی آنرا بدرستی شناختم !

— پس معلوم شد که سفینهٔ طیار در ساعتی بیست و پنج فرسخ قطع مسافه مینماید !

بواقعیکه آلباتروس در ینوقت تا بهمین قدر سرعت رفتار داشت ، و گمان و تخمین فیل ایوانس نیز بخطا نرفته بود ، زیرا شهریکه دیده بودند (مونتره آل) بود چونکه از پل نل داریکه برروی نهر سن اوران انداخته شده بود ، و آلباتروس درینوقت از روی آن در گذار بود بخوبی شناخته شده وغیر ازین از بازار های فراخ ، و سرکهای راست و برابر ، و مغازه های بزرک ، و بانکها و کلیساهای جسیم آن . و جنگل بسیار خوشنمای (مون رو ایال) نام آن محقق شد که مونتره آلست .

جای شکر است که فیل ایوانس بسیاری از شهرهای امریکا و کانادا را سیاحت کرده است و به این سبب اکثر آنرا میشناسد ، و به پرسیدن از رو بور احتیاج نمی افتد . بعد از (مونتره آل) یك کمی از سر موقع (اوتاوا)

گذشتند که بسوی شلال های مشهور و بزرگ آن چون از بالا نظر میشد چنان معلوم میشد که دیگهای بزرگ و ابور است که بجوش میباشد .

ساعت دو بود که روبور پدیدار شد ، سر طایفه (دوم تورنر) نیز باو بوده روبور با سر طایفه یکجا دو کلمه گفتگو نمود ، همان دم آن کلمات به آدمانی که بجا شیخانه های سرود نبال بودند تبلیغ گردید ، بعد از یک لحظه جهت عزیمت سفینه تبدیل یافت یعنی تقدیر دو درجه بسوی جنوب غربی دور خورده پرودانت و فیل ایوانس دانستند که سفینهٔ طیاره را اراده تر سرعت دادند . حالا که این بیشتر باز قوت سرعت در وجود خارقه آمود آلباتروس موجود است .

میدانید که کشتیهای طور پیدا و در ساعتی چهل کیلو متر در آب قطع مسافه میکند قطارهای ریل فرانسیز و انگلیز در ساعتی صد کیلو متر و میروند ، بعضی لوکوموتیفهای فوق العادهٔ ساخته شده است که در ساعتی یکصد و سی و هفت کیلو متر سرعت نشانداده توانسته اند .

حالا دید آلباتروس اگر آخرترین سرعت خود را استعمال کند در ساعت دو صد کیلو متر و مسافه را بی گفت و شنید می پیماید که این سرعت معادل بسرعت باد های تند طوفانیست که درختها را از ریشه میبراورد . خلاصه اگر آلباتروس همه سرعت خود را استعمال کند همهٔ کرهٔ زمین را در ظرف دو صد ساعت یعنی کمتر از هشت روز دور میکند .

اتّفاقاً روی زمین چهار صد و پنجاه هزار کیلومتر راه آهن موجود است که اگر همهٔ این راههای آهن بر یك خط مستقیمی دراز شود، محیط دایرهٔ خط استوای روی زمین را ده بار دور میتوانند زد. ببینید آیا پیموده اند! به روبور چه؟ روبور نقطهٔ استناد این راه آهن خود کرهٔ هوا را ساخته، و بسرعت خارق العاده بران رفتار میکند والسلام!

پس گمان میبریم که بعد از این قدر تفصیلات قارئین کرام بخوبی دانسته باشند که آن جسم مجهولی که از ماهها اسکنان روی زمین را بلاش و اندیشهٔ عظیمی انداخته بود، و سبب عداوتها و مجادله در دو قارهٔ دو جهان بود، و موجب قال و قالها و جنگ و جدالهای انجمنهای علم و فن شده بود بجز همین آلباتروس مهندس روبور دیگر چیزی نبود.

صدای طرمپتی که عالم را بهولوله انداخته بود از طرف دوم تورنی نواخته میشد، بیرقهائیکه بر بناهـای مرتفع دنیا خلانیده شده بود بیرق ظفر روبور و آلباتروس است.

تا بحال مهندس روبور خود را شناختن و نشان دادن نمیخواست واز این رو همیشه در شبها سیاحت میکرد. و نادراً چراغهـای الکتریك خود را ادر میداد، در روزها در میان ابرها پنهان میشد. امّا حالا آرزوی پنهان شدن خود را ندارد. آیا اگر همچنین نمیبود به کاپ ولدن چرا میآمد، و از مسئلهٔ بالون چرا بحث میکشاد. وسفینهٔ طیار خود را در جنکل پنهان

کرده از ساکنان زمین دو نفر شخص مشهور را دران چرا بر میداشت ؟

لکن چه فائده ؟ این کاشف بینطیر را دیدیم که در کاپ ولدن بچگونه معاملهٔ تحقیریهٔ دوچار گردید ، حالا به بینیم که او بارئیس و باشکاتب آن انجمنی که این معامله را در حق او روا داشته بودند چگونه معامله خواهد کرد ؟

روبور بدو نفر سیاح تقرب نموده حریفان برای اینکه حیرت و استغراب خود شانرا به روبور نشان ندهمد خاموشی را اولی دانسته بودند ! چونکه در کله های این حریفان آنچنان یك عنصر عنادی موجود است که دفع و زایل شدن آن ممکن نیست !

روبور به این عناد مهمانان یااسیران خود دانسته ولی التفات نکرده گفت :

-- افندیان ! چنان گمان میبرم که شمابه این فکر و خیال هستید که آیا این ماشین طیارهٔ من که برای سیاحت جوهوا بسیار کار آمد است از ین هم بیشتر سرعت پیدا خواهد کردیانی ؟ لهذا بشما میگویم که ازینهم بیشتر سرعت دارد چونکه اگر سرعت خارق العادهٔ که دلم بخواهد به او داده نتوانم بر کرهٔ هوا حاکم نمیشدم و عنوان من مظفر روبور نمیشد ، من هوای نسیمی را خواستم که نقطهٔ استناد متینی برای خود بسازم ، ساختم و کامیاب هم شدم ، دانستم که برای غلبه کردن بر باد ، از و قویتر شدن لازمست ، خود را اقوتمند تر کردم ، کشتیهائیکه در زیر بحر حرکت میکنند هرطرف

آنرا آب احاطه کرده است ، آلباتروس مرا نیز ازهر سو هوا احاطه کرده پروانه های من مانند پروانه‌های سفینه های تحت البحر در جو هوا کار می بنند . اینست که مسئلهٔ طیران هوا را من باینصورت حل کردم که این نتیجه راهیچگاه بالونهای آماسیدهٔ شما بمیدان آورده نمیتواند !

ازطرف دونفر رفیق هیچ جواب نیست ! مهندس هیچ فتور نکرد ، ویك نیم تبسمی کرده گفت :

— بلکه بخیال شما بگذرد که آیا سفینهٔ طیار من عمودا بر طبقه های بلند ترین هوا بالا برآمده خواهد توانست ، ودر انجاها با بالونهای آماسیده یك مجادلهٔ خواهد کرد یانی ؟ لهذا دراول امر بشما نصیحت میکنم که هوش کنید با بالون (غوهد) خود بعقا بلهٔ من در جو هوا نبرائید !

دونفر رفیق شانه های خود را یك تکانی داده عدم تنزل خود را ایما کردند روبور بسر طایفه یك اشارتی کرد . هماندم پروانه های عمودی آلباتروس توقف نمود . سفینه بقدر یك میل مسافه بجهید وباز آرام شد . روبور بازیك اشارتی کرد ، دفعتهً پروانه های عمودی بچنان شدتی بدور آمد که قابل تصویر نیست . صداهای (فررّرر ، فررّرر ، فررّرر) زیادتی گرفت سفینه نیز بشدت صعود نمود .

فریقولن بیچاره بلرزه در آمده بی اختیار فریاد براورده میگفت :

— آه افندی من ! آه افندی جان من ! حالا خواهد شکست ، حالا بر

زمین خواهیم افتاد ! یارب تو مرا نگهدار !

روبور بی پرواخندیده ببالا برامدن دوام ورزید ، دریکچند ثانیه آلبا تروس بقدر چار نجهرار متروبالا برامده دایرهٔ رؤیت به نود میل برسید، این ارتفاع از نزول بارو متروبه ۴۸۰ ملیمتر دانسته شد .

بعدازانکه درجهٔ ارتفاع دانسته شد آلباتروس به نزول آغاز نهاد زیرا زیاده ازان بالا شدن بسبب کم شدن مولدالحموضهٔ ئیکه درهواست وهمین جوهرسبب حیاتست مهلك شمرده میشد . روبوروجودخود وسفینه نشینان خودرا به تهلکه انداختن رابیهوده یافت .

آلباتروس باز به نقطهٔکه همیشه دران طبقه رفتار داشت بکمال سرعت به سوی جنوب غربی بحرکت افتاد .

مهندس گفت :

— افندیان ! اگر اندیشهٔ شما همین بود گمان میبرم که رفع شده باشد !

دریخاپرودانت خودرا ضبط کرده نتوانسته گفت :

— مهندس افندی ! ما هیچگاه بهیچ اندیشهٔ نیفتاده ایم گمان شما بخطا رفته است . تنها ازشما یك سوالداریم . البته که جواب خواهیدداد .

روبور — بگوئید !

— بچه حق درجنگل (قرمون) فیلا دلفیا برماهجوم کردید ، بچه حق مارادراوتاق حبس کردید ، بچه حق مارا درسفینهٔ طیارخود بجائیکه دل

تان میخواهد میبرید ؟

— بالونی افندیان ! شما مرا بچه حق در دالان خود تحقیر و رذیل کردید، وبدرجهٔ بر من صولت و هجوم نشان دادید که بر زنده رهایی یافتن خود تا بحال متحیرم •

فیل ایوانس — سوال را باز بسوال مقابله کردن جواب شمرده نمیشود،

پرودات — راست میگوید بچه حق ؟

روبور — آیا این را دانستن میخواهید ؟

هردو رفیق — بلی ! بلی !

روبور — چون چنینست بدانید که به این حق کردم که از شما زیاده مقتدر تر بودم •

فیل ایوانس — بی ادبی کردید ، بی تربیه گی کردید !

روبور — هرچه که کردم ، کردم •

پرودانت بجوش آمده و به قهر پیش آمده گفت :

— مهندس افندی ! شما از چند وقتست که به رهزنی و قطاع الطریقی مشغول میباشید !

روبور این سخن تحقیرانهٔ بزرگ پرودانت را بکمال صبوری و بی پروایی هضم نموده گفت :

— لکن افندیان ! انصاف کنید • و یکبار بزیر نظر انداخته این منظرهٔ

لطیفی را که در عالم نظیر ندارد به بینید باز هم مجادلهٔ که میکردید بکنید !

رفقای اختیار بپایان نظر انداختند . فیل ایوانس بی اختیار فریاد برآورده گفت :

— وای شلالهٔ (نیاغارا) !

براستی که آلباتروس بقدر دوصد متر و از روی شلالهٔ نیاغارا بالاتر به آهستگی رفتار داشت !

حقیقتاً که این منظره را تماشا کردن از مجادله برپا نمودن هزار هزار بار بهتر بود ، زیرا بدیدن منظرهٔ شلالهٔ مشهور نیاغارا که در بزرگی و عظمت و لطافت دیگر مثالی ندارد از ین نقطهٔ که آلباتروس است تا بحال هیچکس موفق نشده است صداهای پر هیبت و عظمت آبهای عظیم تالاب (ئهریه) که از ارتفاع یکصدوبیست متره بیك وسعت بزرگی میریزد گوشهای سفینه نشینانرا به اهتزاز می آورد . جو هوا را یك طبقهٔ رطوبتناکی استیلا نمود . بادیك سردی و نمناکئی پیدا کرد . انعکاس ضیای شمس که رو بغروب نهاده بود بر شلاله میتابید ، وهزاران قوس قزح رنگارنگی ازان حاصل میشد . وچنان گمان میشد که یك نهر محلول الماسی از میان دانه های زمرد ، وباقوت واعل ونیلم درجریان آمده است . علی الخصوص تپه های سبز ، و چمنزارها ، وجنگلهای اطراف آن این منظره را حس و لطافت دیگری میبخشید .

بعد از یکساعت آلباتروس از نهریکه جماهیر متفقهٔ امریکارا ازکانادا جدا کرده است مرور نمود • تیره گئی شب نیز جهانرا فرا گرفت •

باب هشتم

روبور درکجا سوال مهمی راکه از او میشود جواب میگوید :

پرودانت. وفیل ایوانس رادریکی ازکره های دنبال کشتی برای خواب وراحت برده کمره را بخودشان تسلیم نمودند که درانجا مکمل دو چپرکت بافرش گرم ونرم خواب . ویك الماری جامه وپوشاك . ومتصل آن یك اوتاق کوچك توالت یعنی شست وشوی آرایش وغیره حاضر وموجود بود، که درکمره هـای واپورهای مکمل دالك نیز بهاینـدرجه اسبـاب استراحت یافتن مشکلست •

سیاحان هوائی مابر بسترهای خواب استراحت خود بیفتادند • ولی بسبب بعضی اندیشه هائیکه ذهن شـانرا مشغول داشت نابسیار وقتها بر بسترهای خودشان از پهلو به پهلو غلطیدند • خودازخود میپرسیدند که آیابچه بلا افتـادیم ؟ اینچه خارقه هائیست که می بینیم ؟ آخر کارماچه خواهد شد ؟ مهندس روبور باماچه خواهد کرد ؟ هنوز چه خارقه های دیگرخواهد دیدیم ؟ اینست که این اندیشه هابیچاره هارابسیار مضطرب وپریشان داشت •

فریقولن ترسندك رادرطرف سر آلباتروس درپهلوی آشپزخانه یك اوتاقی دادندکه این همسایکی خیلی موجب ممنونیت زنگشی شکم‌پرست شده بود ، امّا از دیگرطرف ازخوف و دهشت بسیار هیچ نان بجانش نمی نشست وخواب بچشمش نمی آمد ! نهایت به بسیار زور بخواب رفت ، لکن درخواب چند بارازبالا بزیر افتادن خودرا بدید . وصداهای مدهش برکشید .

حالانکه در هوای ساکن سیاحتی که‌در آلباتروس اجرامیشود خیلی مسترنحانه مرور مینماید ، بجز صداهای یك آهنگ (فررررر ، فرررر ، فررررر) پروانه هادیگر هیچ چیزی شنیده نمیشود ، تنها گاه گاهی صداهای صفیرلوقوموتیفهای ریل‌کهازروی زمین میگذشت بگوش سیاحان هوایی طنین اندازمیشد ، وگاه گاهی که ازروی کدام دهاتی میگذشتند صدا های حیوانات اهلیه مانند گاو وگوسفند وخروس وغیره نیز بگوش شان برمیخورد .

روزدوم پرودانت ، وفیل ابوانس از خواب برخواسته برسطح برامدند دراحوال دیروزه وامروزهٔ کشتئی طیارهیچ فرق نیافتند ، همان پروانه هاوهمان فرر رررها ، همان دیده بان در پیش رو ، همان سکاندار در دنبال امّابرای دیده بان کشتئی آلباتروس راچه حاجتست ؟ درواپورهادیده بان ازضروریاتست ، زیرا بیم مصادمه بادیگرواپوردرهروقت محتملست .

حالا آنکه در آلباتروس بیم مصادمه بادیگر آلباتروس هیچ احتمال ندارد .
اگر بگوئیم که باشکه با بعضی بالونهای (غوهد) مانندی تصادف کند ! این
احتمال نیز خیلی بیجاست . آیا آلباتروس از مصادمهٔ آنچنان بالونهای آما
سیده چه پروا دارد؟ بمجرد که خوردن آلباتروس با آنچنان بالونها آیا
ازانها اثری خواهد ماند ؟

خوب ! پس چون چنین نیست این احتیاطکاری دیده بان برای چیست؟
بگوئیم که این احتیاطکاری از نیست که دفعةً قلههای بعضی کوهها در پائین
روی آلباتروس برآمدن بعیدالاحتمال نیست . لهذا دیدهبان برای همین است!
پرودانت . وفیل ایوانس اطراف را سیر و تماشا میکردند . دیدند که در
زیر پای شان یك تالاب بسیار بزرگی پدیدار است . ودر یکطرف تالاب
مذکور یك شهر بسیار بزرگی موجود است .

فیل ایوانس گفت :

— هیچ شبهه نیست که این تالاب (میشیغان) . واینشهر (شیکاغو) ست .
پرودانت بادوربین بسیار اعلایی که در کرهٔ خود داشته بود شهر را معاینه
کرده هفده عدد خط راه آهنی را که از شهر مرور کرده است بدید . و
وکلیساهای بزرك . ودوایر حکومت ، واوتلهای بزرك آنرا نیز تفریق نمود
فیل ایوانس (سرمان) نام یك اوتل بزرگی را نشان داد که هیئت عمومیهٔ آن
عیناً بیك طاس تخته نرد مشابه بود .

پرودانت گفت :

– اگر اینشهر شیکاغو باشد معلوم است که بسیار بجهت غرب رفته ایم ، وازین هم معلوم میشود که اگر برهمین راه دوام ورزیم از نقطهٔ برگشتن فیلادلفیا خیلی دور می افتیم .

براستی که همچنین هم بود . آلباتروس رفته رفته یکسر از ایالت پانسیلوانیا دور شده میرفت ، وراه غرب را پیش میگرفت که اگر درینوقت روبور را پیدا کرده به برگشتن مجبور کنند باز هم کار از کار گذشته است .

امروز مهندس بمیدان نبرامد ، یا بکار خوده مشغول است . یا آنکه خواب میکند ! لهذا هردو رفیق بی آنکه مهندس را ببینند طعام خوردند . بعد از طعام هردو رفیق برای انتظار روبور در زیر عمودهای پروانه ها بگردش وقدم زدن آغاز نهادند . پروانه هـای عمودی به آندر چه سرعت دور میکردند که انسان آنرا یکپاره جسم کاوله گمان میکرد .

از سر حکومت (ایلنوا) بطرف دو ساعت گذر نمودند . از روی نهر (میسیسیپی) که واپورهای دودیرکه در میان آن مانند قایقهـای کوچك معلوم میشد نیز بسرعت گذشتند .

بوقت ظهر یکساعت باقی مانده بود که شهر (ابووا ستیس) را دیدندو بعدازکمی به اراضئی حکومت (ایووا) داخل شدند . درینجـاها سلسلهٔ جبال مازیچی که از جنوب یکسر بسوی شمال امتدادیافته است دیده شد .

زروه های بلند این کوهها آلباتروس را ببالا بر آمدن مجبور گردانید . بعد ازین کوهها چمنزار بسیار واسعی که تا بکوههای (روشوز) ممتد شده است پدیدار شد . از سردی هوا چنان معلوم میشد که آلباتروس رفته رفته بجنگل (فاروست) نزدیک میشد .

امروز شایان دقت هیچ یک حالی ظهور ننموده . پرودانت و فیل ایوانس تمام روز تنها ماندند . درین اثنا فریقولن را دیدند که در طرف سر کشتی بر وافتاده تا هیچ چیزی نه بیند . بیچاره بحال دهشتناکی بود . چونکه رفته رفته خوف و هراسش بیشتر شده میرفت .

بعد از ظهر بدو ساعت بحدود حکومت (نه براسکا) رسیدند . که شهر (اوماهاسیتی) نام در اینجا بر سر خط راه آهن یگانه و تنها فرسنگی درازی واقع شده است که در مابین (نیویورك) و (سانفرانسیسکو) کشیده شده است . درین اثنا آبهای زرد نهر (میسوری) نیز دیده شد . اما از آن خانه های چوبین و عمارتهای رنگین شهر (اوماها) مشاهده و پدیدار شد .

هیچ شبهه نیست که چنانچه از سفینهٔ طیار شهر بسیار خوب دیده میشود از شهر نیز سفینهٔ طیار بصورت مکملی مشاهده میگردد . زیرا مهندس روبور سفینهٔ خود را مانند پیشها به پنهان کردن آنقدر لزوم نمی بیند . و در میان طبقات بسیار بلند هوا در ابرها پنهان شدن نمیخواهد . پرودانت و فیل ایوانس حیرت و تلاش مردم شهر را که از دیدن این سفینهٔ غرایب دفینه

بربالای سر خود حاصل کرده بودند میدیدند . چونکه همه مردمان چشمهای خودشان او دوربینهای شانرا بسوی بالا متوجه داشته بودند و واله و حیران مانده بودند ، پس معلوم شد که دیده شدن این ماشین طیار مهندس روبور از طرف مردمان (اوماها) مسئلهٔ طرم هوایی را چنانچه برز ئیس کتاب ولدن و سرکاتب اوحل و روشن ساخته بود بواسطهٔ تلگرافهای مردمان اوماها بر همه مردمان روی زمین ظاهر و مبرهن ساخته باشد .

بعد از یکساعت آلباتروس از اوماها در گذشت ، برسیا حان اسیر گشتهٔ آلباتروس به تحقیق پیوست که سفینه خط راه آهن کبیر را تعقیب نموده یکسر بسوی غرب متوجه میباشد . حالا نکه اینمسئله پرودانت و فیل ایوانس را بدهشت می انداخت . و امید برگشتن و طن شانرا ازدل شان دور میساخت !

پرودانت گفت :

--- معلوم است که این حریف بجایی که دلش میخواهد مارا میبرد !

فیل -- بلی ! هم از ما نمیپرسد ! اما جان خود را نگاه کند ! من ازان آدمانی نیستم که اینگونه کارها را هضم بتوانم !

پرودانت --- منهم نیستم ، اما اگرسخن مرا میشنوی باید که صبوری و اعتدال دم را پیشه گیری !

فیل -- چه ، به اینگونه معامله صبر کنم ؟

پرودانت — بلی ، حدت و غضب را برای یك وقتی نگهداریم که فائده و منفعت آنرا به‌بینیم !

ساعت پنج بود که کوههای سیاه اراضئی نزاسقا سراسر از نظر نهان گردید . وقتی که شام شد تمام حوضهٔ نهر (پلات) را گذشته بودند . امشب مانند شب گذشته صداهای لوفو . و تیغهای راه آهن ، و اوازهای حیوانات اهلیهٔ ده هاو قریه های معمور سکونت شب را اخلال پذیر نمیشد . زیرا این زمین هاهمه گی چمنزار ، جنگلزار ، شوره‌زار بود . گاه گاه صداهای گاو های دشتی و جنگائی ماها ، وغنو نام امریکا که بگلهها گله هاما نند سیلاب خروشان در جریان میبودند . و گاه گاه آواز هـای شغال و روباه و گرك نیز بگوش مسافران آلباتروس نشین میرسید و نیز گاه گاهی که آلباتروس بزمین بسیار نزدیك میشد بو یهای خوش نباتات خوشبوئی که در پستو میدانها بوافری موجوداست بدماغ های شان برمیخورد .

والحاصل امروز نیز با آخر رسیده بعداز طعام شب مسافران بخواب فتمند . فردا که (۱۵) ماه حزیران بود صبح وقت فیل ایوانس پیشتر از پرودانت از کرهٔ خود برامده بفکر آن بود که باکه روبوررادیده بتواند ؛ ولی چون مهندس رانیافت مجبور گردید که سبب پنهان بودن روبور راازسرطایفه (توم تورنر) بپرسد . توم تورنر درپیش اوتاق سکاندار بنظارت ونگرانی مشغول بود . فیل‌ایوانس به‌اونزدیکشده پرسیدکه :

— آیا امروز مهندس روبور را دیده میتوانیم ؟

— نمیدانم !

— آیا از اوتاق خود بیرون برامده است ؟

— بلکه برامده باشد !

— چه وقت خواهد درامد ؟

— البته هروقتیکه کارش تمام شود خواهد درامد !

توم تورنرا نرا گفته و بکار خود مشغول شد ، وچنان وضعیتی نمودار کرد که دیگر جواب نخواهد داد .

پرودانت نیز درین اثنا برامده بود . هر دوی شان بطرف زیر نظاره کردند . در زیر پای خود وادیها و دره های کوه های (روشوز) را مشاهده کردند . امّا این رابه گمان وتخمین درك کردند . زیرا فیل ایوانس چون اینطرفها را ندیده بود حکم کرده نمیتوانست که این کوهها و دره ها کجاست . اما خریطهٔ منظمی که در پیش روی او نای سکاندار درمابین آلهٔ باروه ترو . وترمومتر و آویخته شده بود نه این موقع را نشان میداد .

بعد از کمی بعضی زروه های کوههای بلندیکه باطلوع شمس خاوری یك رنگ آتشینی گرفته بود در پیش روی خود مشاهده کردندکه این زروه های کوه (روشوز) بود .

رفته رفته سردی بسیار شدیدی بر وجود خود شان حس کردند ، فیل

ایوانس گفت :

— این سردئی هوا از تبدل حرارت منطقه نیست بلکه از بلند پروازئی آلباتروسست که میخواهد از سر زروه های کوهها بگذرد !

وبواقعی که همچنین هم بود زیراچون در زیر نظر کردند دیدند که زروه های کوههای پربرف در زیر پای شانست ! بعد از یکساعت هوا کسب اعتدال نمود . مگر آلباتروس زروه های کوه راپیموده درمیان درّه ها و کوهسارها در آمده است که این رهسپارئی میان درّه ها و کوهسار ها تنها سیاحان ما را نیز و بلکه کشتیبانان بسیار ماهر را نیز براه غلط کردن . ودوچار وله وحیرت ساختن کافیست .

بعد از یکچند دقیقه آلباتروس کوه (سنه ونسون) را بطرف راست گذاشته نهر (بلوستون) را مرور نمود . وبه تالاب بسیار بزرگی که بنام همین نهره وسوم ست واصل شد .

این تالاب که از بلند ترین تالابهای دنیا از سطح دریا شمرده میشود چنان یك منظرهٔ لطیفی راما لکیت که تعریف قبول نمیکند . اجسام منانهٔ که اطراف سواحل این تالاب را فرا گرفته است به انعکاس شمس دلا را چنان یك اطافتی میگیرد که چشمها را میادر خشد . جزیره های سبز و خرمی که درمیان تالاب عرض دیدار میکنند چه خوش منظره . چه خوش لطافت !!

منظرهٔ لطافت آور جزیره های سبز و خرمی که در میان تالاب مذکور پدیدار است دگرگونه لطافت و علویتی تشکیل میدهد . آبهائیکه در میان جزیره های مذکور میماند هریك مانند آئینهٔ مجلایی میدرخشد .

مرغان رنگارنك متنوع عجایب و غرایبی که در اطراف و میان این تالاب موجود است شمار انواع آنها ممکن نیست !

سواحل سنگستان ، ودرختستان این تالاب خیلی نظر ربائی داشت . از زیر درختان وسنگهای کنار تالاب در هر طرف بصد ها شلاله های کوچك کوچك حاصل شده بود . از میان بعضی ازین شلاله ها بخار های ماء بسیاری نیز ظهور میکرد که این بخار های ماء همه گی از حرارت داخلیهٔ زمین ، ومیاه معدنیهٔ که دایما در حال غلیان بود بحصول میآمد . بعد از یکساعت آلباتروس تالاب بزرك و بلند بلوستونرا گذر نمود . و بعداز کمی از فواره های آبهای معدنی جوشان طبیعی که در لطافت و غرابت معادل فواره های مشهور طبیعی (ایرلاند) میباشد نیز گذشتند . این فواره های طبیعی که بقوت حرارت مرکزی زمین بشدت بر میجهند شکلهای مختلف دارد . بعضی مانند بادزن . بعضی بشکل قوسی ، بعضی چون خط مستقیم ، بعضی بشکل دایره از زمین فوران مینمود .

برودانت ، وفیل ایوانس به این مناظر لطیفهٔ طبیعیه حیران حیران میبگریستند . مهندس روبور چنان گمان میشد که این منظره هارا بار بار

دیده که هیچ پدیدار نبود .

ساعت هفت بود که آلباتروس در درهٔ مشهور (بریدزر) که خط راه آهن بزرك امریکا از ان مرور نموده داخل شد . درینجا آلباتروس گویا مهارت فوق العادهٔ زیر حکم بودن خود را نشاندادن میخواست که سرعت سیر خود را کم کرده از میان این درهٔ عمیق مارپیچ طولانی بکمال مهارت رفتار مینمود .

اعتراف باید کرد که این سیاحت درهٔ عمیق مارپیچ (بریدزر) آلباتروس شایان حیرت بود . سیاحان ماکه دشمن طرفداران از (هواسنگین) هستند باز هم در پیش این دره پیمائی ماشین طیار از هو اسنگینتر از حیرت و استغراب خود داری نتوانستند .

آلباتروس در ظرف دو نیم ساعت درهٔ مارپیچ راطی نمود ، و از جبال متسلسلهٔ روشوز که بمقسام مهرهٔ کمر قطعهٔ امریکای شمالیست سراسر بیرون برامد . و بقطع کردن اراضئی (اوتاه) بسرعتی که در ساعتی صد کیلومتر و میپیمود آغاز نهاد ، وهم برروی زمین یکچند صد متر و نزدیك میرفت که درین اثنا یکی یکبار صدای لوقو موتیف ریل از پایان بگوش آلبا تروس نشینان برخورده پرودانت و فیل ایوانس بپسایان نظر کردند . دیدند که یك ریل داك بسیار سریع السیر است که بسوی شهر . (غراق لان ساله) روان میباشد .

آلباتروس مانند عقابی که برای شکار خود فرو آید بیکبارکی بقدر صد متر وفرو آمدو باریل بصورت موازی برفتار آغاز نهاد ، از واغونهای ریل سرهای بسیارمردمان بیرون برامده بتماشای ماشین طیاره مشغول شدند ، بسیاری از ریل نشینان در برنده های قطار نیز برامدند حتی بعضی بربا مهای واغونها نیز بالاشدند .

صداهای حیرت ، و آوازهای شاباش ریل نشینان بعیوق برامد . اما روبور هنوز هم بر سطح سفینهٔ طیار پدیدار نبود . آلباتروس حرکت دو ریئپروانه های عمودی خود را کم کرده زیاده ترفرو آمد . و برای پس نما ندن قطار ، سرعت خود را نیز کم نمود . چنان گمان میشد که آلباتروس یك مرغ درندهٔ بزرگیست ، و قطار نیز یك مار گزندهٔ بزرگیست که مرغ درنده اورا میخواهد برباید . آلباتروس گاه بچپ و گاه براست قطار بالهای خود را کشاده پرواز دارد . گاه میگذارد که قطار پیش شود ، و چون یکقدری پیش شد باز بیکسرعت خارق العادهٔ ازو پیش میشود ، باز آرام شده باقطار برابر میرود . درین اثنا بیرق سیاه رنك آلباتروس که رسم آفتاب زردی بر انست بکمال عظمت باز گردید . کپتان قطار ریل نیز بیرق جماهیر متفقه را باز کرده جواب داد .

سیاحان بیچارهٔ ما برای اینکه خود را بقطار نسینان بشناسانند بیهوده کوشش هاورزیدند . پرودانت بیچاره دستهای خود را دراطراف دهن

خود گرفته به بلندی هر چه تمامتر فریاد بر آورد :

-- من در فیلادلفیا رئیس کاپ ولدن پرودانم !

-- منهم سرکاتب او فیل ایوانسم !

این نداها در میان آوازهای هورراهائیکه از ریل نشینان میبرامد آمیخته شده غایب گردید .

سه چار نفر طایفه های آلباتروس از شنیدن اینصداها از کره های خود بیرون بر امدند . یکی از انها بسوی قطار یك ریسمانی آویخت و به اینصورت بر لوقوموتیف ریل ریشخند واستهزا نمود که یعنی بوعار سیده نمیتوانی ریسمان ابخود ببند که ترا کشیده ببریم ! در وقت کشتی دوانیهای دریائی نیز کشتیهائیکه پیش میشوند برای کشتیهای پس مانده همچنین ریسمان می اندازند و به اینصورت بران استهزا میکنند .

آلباتروس سرعت معتادهٔ خود را گرفته در ظرف نیم ساعت آنقدر از قطار پیش افتاد که در افق دود آن نیز دیده نمیشد .

یکنیم ساعت بعد از ظهر یك نقطهٔ بسیار واسعی که با شعاعهای شمس میدرخشید دیده شد . پرودانت گفت :

-- مرکز ادارهٔ (مورمون) ها خواهد بود !

فیل -- بلی ، بلی ! (سل لاف) نام شهر است که بمعنئی (تالاب شور) است .

براستی که همچنین بود ، این شهر (سل لاف) نام شهر است که مرکز

حکومت قوم (مورمون) است . و آن نقطهٔ که میدرخشید معبدهای جسیم آنهاست که سطح قبهٔ مجلای آن ضیای شمس را بهر جهت منعکس میساخت اینشهر درد امنهٔ کوه بزرك (واز اچ) که بادرختان سیب وار چه مستور است واقعشده میباشد . دریکطرف نیز نهر بزرك (ژورون) که آبهای تالاب (اوتاه) رابه تالاب شور میریزاند دیده میشد .

منظرهٔ اینشهر بزرك مانند یك خوابی گذشت . آلباتروس بسرعت خیلی زیادی یکسر بسوی جنوب غربی رهسپار بادپیمایی گردید . این سرعت ازسرعت بادخیلی افزونتر بود که به این سبب بر سطح آلباتروس ایستادن برمسافران خیلی دشوار میگذشت .

بعد ازگذری آلباتروس بر اراضئی (ناوادا) به پرواز آغاز نهاد . که این اراضی رك های معدن نقرهٔ کوه (سیه را) را از رکهای معدن طلای (قالیفورنیا) تفریق میدهد .

فیل ایوانس گفت :

— گمان میبرم که پیش ازانکه شب شود (سانفرانسیسکو) را خواهیم دید !

پرودانت — خوب . بعدازان ؟

درین اثنا مهندس روبور نیز بر سطح پیداشد . هر دو سیاح بی مکث بودرنك در پیشش رفته گفتند :

— مهندس روبور افندی ! اینست که تامنتهای حدود امریکا رسیدیم .

گمان میبریم که حالا لطیفه را خاتمه بدهید ....

-- افندیان ! من اصلا لطیفه را دوست ندارم !

مهندس اینرا گفته و به توم تورنر یك اشارتی کرده همانْدم آلباتروس بزمین نزدیکشد ، ولی چنان تیز رفتاری را آغاز نهاد که بر سطح سفینه ایستادن محال بود . مسافران خودرا بمذاب تا به کمره های خود رسانیده توانستند ، ودر انجا آرام یافته پرودانت گفت :

— اگر یك کمی دیگر مرا به تنك آرد گلویش را به پنجه آنقدر خواهم فشرد که نفسش را از آلباتروسش زود تر بجهنم بفرستم !

فیل — این فایده ندارد ! چاره برای فرار باید یافت !

پرو — بلی ، مطلق بایدیافت !

در وقتیکه مسافران میخواستند بخواب بروند یك صدای شرپ شرپ بزرك و بلندی بگوش شان برخورد که این صدای موجهای بحر بود که با ساحل برمیخورد و این صدای امواج گو باصدای منادی بود که از حدود امریکا برامدنرا اعلان نمود .

باب نهم

آلباتروس درکجاده هزار کیلومتر ویك مسافه رامی پیماید ، ودرکجا یك جهیدن بوقوع میآید ؟

پرودانت وفیل ایوانس برفرار قطعیاً قرارداده اند . چونکه درسفینهٔ

طیار بقدر هشت نفر من دمان تنو مندی پر قوتی موجود اند که بدو نفر را نهاغلبه جستن ، وسفینه راامالك شدن ، وبجائیکه دلشان بخواهد فرود آمدن غیر ممکنست . اگر بگوئید که اینها دو نفر نی بلکه سه نفر اند ، زیرافر یقولن نیز با اینهانست ! حالا نکه اگر فریقولن را شناخته باشید آن کامل پرخور ترسندك را بجمع آدم حساب نباید کنید .

پس خوب ! چون بقوت غلبه ممکن نیست البته بحیله مراجعت باید کرد . فیل ایوانس اینمسئله هارا از هر طرف به پرودانت فهمانید ، واورا بسکو نت واعتدال دم دعوت کرد ، ومنتظر فرصت شد ند .

فردا چون از کمره هـای خود برامدند از ساحل هیچ اثر ندیدند ، وموجهای بحر محیط کبیر را بکمال شکوه وعظمت در زیر پای خود یافتند آلباتروس بکمال سرعت بقدر صد متر و بلندتر از روی بحر هوا پیمائی مینمود . هندس روبور از کمرهٔ خود خیلی کم خروج میکند . امروز نیز بقرار عادت خود خیلی ناوقت از کمرهٔ خود برامده درجهت دنبال کشتی بقدمزدن مشغول شد ، وبمسافران خود اردو ریك سلامی داد !

امروز فریقولن نیز یك جرأت وجسارت فوق العادهٔ ابراز کرده در حالیکه چشمانش از بیخوابی سرخ شده بود ، ونظرش حال طبیعئی خودرا غائب کرده بود ، وپایهایش میلرزید از کمرهٔ خود بیرون برامد . مانند شخصی که زیر پای خودرا محکم واستوار نه بیند ، ویا بر پل بسیار کم

بر لق لقی راه برود همچنان براه رفتن آغاز نهاد . در اول امر چون دید که پروانه ها بحال طبیعئی خود دور دارند یکقدری خاطر جمع شده آرزوی دیدن شهرها و زمینها ئیکه آلباتروس از روی آن میگذرد بدلش افتاد . و آهسته آهسته بسوی کناره کنار سفینه روان شد . و مانند نابینایان دستپالك کرده کنار سر کناره رابدست آورد .

الحق که این جسارت فریقولن یك همت بسیار بزرگی شمرده میشود آفرین فریقولن آغا ! آفرین !!

اول وجود خودرا پس کشیده کناره را بخوبی بجنبانید تا بداند که محکم است یانی ، وچون دید که محکم است خود را راست کرد . وبه پیش میل کرده سر خودرا بپایان بیاویخت . امااینرا هم بگوئیم که فریقولن اینهمه کارهارا بچشم پوشیده اجرا کرده است . نهایت دفعهٔ چشمهای خودرا بسوی پایان باز کرد !

سبحان الله ! چه نعره ها ، چه خود را پس کشیدنها !

سرخودرا در میان دوشانهٔ خودچنان فروکشید که انسانرا بحیرت می انداخت ! اگر موهایش زنگله نمیبود راست بر میخواست . فریاد براورده گفت :

— امان یاربی ، بحر است ! بحر !

حال فلاکت اشتمال فریقولن را آشپزباشئی سفینه دیده بزودی خودرا

به او برساند ، واگر از زیر بغلهایش نمیگرفت بیچاره بشدت تمام بر پشت می افتاد .

این آشپز (فرانسوا تاپاژ) نام یك فرانسوئیست که داخل شدن آن در شمار طایفه های آلباتروس یك مسئلهٔ معمائیست . اما زبان انگلیزی را خوب تکلم میکند . از زیر شانه‌های فریقوان گرفته و بشدت تکان داده گفت :

— راست بایست ! راست ایستاده شو !

فریقوان انطرز نو میدانهٔ خود را بسوی پروانه هـای آلباتروس دوخته گفت :

— امان مستر تاپاژ !

— آیا چه میفرمائید ؟

— آیا پنها خواهد شکست ؟

— نی : امایکروزی از روزها البته خواهد شکست !

— چرا ؟ چرا ؟

— چونکه در مملکت ما میگویند که هر چیزی میگذرد . میشکند . خراب میشود !

— اما از برای خدا ! نمی بینید که در زیر ما بحر است !

— خوب ست نی ! اگر بیفتید افکار نمیشوید !

— اما غرق میشوم . غرق !

— بلی ، غرق میشوی اما خورد و خاش نمیشوی !

بعد از یکچند دقیقه فر یقولن خود را جمع کرده توانسته به کرهٔ خود در امداد امروز که ۱۶ حزیرانست ماشین طیار بصورت معتدلانه قطع مسافه مینمود . دائما بقدر صد متر و بلندتر از سطح آب رفتار میداشت که به اینصورت سطح مجلای درخشندهٔ بحر بخوبی تماشا میشد .

پرودانت گفت :

— اگر روبور نخواهاید شکار ماهی آرزو کنند هیچ بعید الاحتمال نخواهد بود زیرا طایفه هار امشغول تدارکات جمع آوری اسباب صید ماهی میبینم !

فیل — امادر دریا هیچ ماهی دیده نمیشود . مگر بعضی ماهیان (بالینه) که از صید آنها بجز خونریزی بیهوده دگر هیچ فائدهٔ نیست .

هردو رفیق درهمین سخن بودند که روبور بر سطح سفینه پدیدار شد . توم تورنر نیز بااو بوده . بنابر اشارت روبور آلباتروس فروتر آمد ، و بقدر پنجاه متر و از سطح بحر بالاتر ماند .

نه هیچ یك ساحلی پدیدار است ، و نه هیچ یك کشتی . تنها بعضی فواره های بخار ماء که از دماغهای (بالینه) هسا بر هوا میشد در بعضی نقطه های روی بحر مشاهده میشد .

توم تور نوبادو نفر ما کینیست دیگر بطرف سر سفینهٔ طیار بر فتند بدستهای شان یك یك تفنك رخ دار قالیفورنیایی که مخصوص برای شکار بالینه ساخته

شده واز کلهٔ آن (ژیپقین) نام پیکان پر داری میبراید ، وجود بود ، گله های ژیپقین دار مدکور باریسمانهای مضبوطی بچرخهای مقره دار سطح سفینه مربوطست .

درین اثنا مهندس روبور بطرف پیشی سفینه بجای دیده بان برامد ، و بدست راست خود برماکینیست وبدست چپ خود برسکاندار اشارت و کوماندہ دادن گرفت . آلباتروس بچه درجه سرعت وسهولت تابع اشارتست که تعریف آن نمیشود . گویا سفینه یك جسم ذی روحیست که روح آن (روبور) است . درین اثنا توم تورنر فریاد براورد که :

— اینست ، بالینه ، بالینه !

براستی که بقدر شصت هفتاد متر و بیشتر یك بالینهٔ بسیار جسیمی پدیدار گردیده بود . آلباتروس رایکسر برسر بالینه براندند . وقتیکه برسر بالیه رسید توقف نمود . توم تورنر تفنك ژیپقین داررا بسوی بالینه دور داده نشان گرفت ، وماشه را بکشید ، ژیپقین از تفنك برامده بر پشت بالینه اصابت نمود ، وریسمانی را که با آن مربوط بود با خود ببرد . گله مجر دیگر بربدن بالینه بکفید ژیپقین در وجود بالینه درامد .

حیوان بیچاره ارصدمهٔ ژیپقین متأثر شده چنان دم خود را بشدت در آب بزد که آبهای بسیاری تابدرون سفینه بریخت ، وبسرعت و شدت تمام در آب غوطه بخورد ، مقرهٔ که ریسمان ژیپقین با آن مربوط بود بچنان

سرعت بدور افتاد که برای آتش نگرفتن آن آب بر ان ریختند . حالا تصور بکنید که قوت بالینه باریسمانی که به سفینه مربوط ست سفینه را بچه سرعت وشدت در پی خود میکشد ؟ پروانه ها ایستاده شد . آلباتروس به کیف و آرزوی بالینه بتبعیت مجبور گردید . توم تورنر تبر بدست منتظر ایستاده بود که اگر ماهی بصورت تیکه سفینه را بان برساند غوطه بخورد به بریدن ریسمان حاضر میبود .

بقدر نیم ساعت آلباتروس شش میل مسافه را در پی بالینه بهمین صورت رفتار نمود . بعد از کمی دوچار ضعف شدن حیوان حس گردید . و بور اشارت کرد . پروانه های افقی بدور افتاد . آلباتروس بقدر بیست و پنج متر و باند شد . بالینه دم عظیم الخلقت خود را بدهشت تمام در آب همیزد . و گاهی بر پشت غلطیده روی دریا را کف آلوده میساخت .

یکی یکبار ماهی برجهید . و چنان یك غوطهٔ خورد که توم تورنر در کار خود که چه کند حیران ماند .

در آن واحد سفینه تابه سطح دریا فرو آمد . در نقطهٔ که بالینه غوطه خورده بود یك گرداب عظیمی حاصل شده بود بر سطح آلباتروس موجهای بسیاری ریختن گرفت . تهلکهٔ بزرگی بر سفینه و سفینه نشینان عرض دیدار نمود !

اما هزاران شکر که توم تورنر درین اثنا به بریدن ریسمان کامیاب آمده

تهلکه بر طرف گردید • آلباتروس بجردیکه از ریسمان ماهی رهایی یافت دفعهٔ بقدر دوصد متر و بسوی هوا بر جهید • روبور بکمال اعتدال دم مانورهٔ سفینهٔ طیار خود را اجرا کرده بود •

بعد از چند دقیقه لاشهٔ ماهئی بالینه که بشدت زیبقین آلباتروس مرده بود بر روی بحر بالا برامد • از هر طرف مرغان لاشه خوار در پایی بران هجوم بردند • آلباتروس یکقدری این منظره را چون تماشا کرد بر راهیکه داشت به بادپیمایئی خود آغاز نهاد •

فردا که ١٧ حزیران بود بساعت ده خشکه پدیدار گردید که این خشکه شبه جزیرهٔ (آلاسقا) بود • آلباتروس نشبان ایموقعرا که بسیار ماهئی (فوق در انجاشکار میشود تماشا کرده درگذشتند • دو هزار کیلو متر و مسافهٔ که در مابین جزائر (آله ئونیه ن) و دماغهٔ (قامچاتقا) موجود است تابه شام قطع گردید •

پرودانت و فیل ایوانس تابه اینندم فرصت فرار را نیافتند • و گمان میشود که در بنسر زمینها باز فرار را مناسب نه بینند • آلباتروس شبه جزیرهٔ قامچا تقارا بیك خیز گذر کرد • عمارتهای (پترو پاوه لوفسق) و کوه آتشفشان (قلوشو) را بقدر یك ثانیه دیده نوانستند • در ١٩ حزیران دماغهٔ شمال (ژاپونیا) و جزایر (ساخالین) دیده شده در آبنای (پهروز) که در مابین آنها واقعست مواصلات نمود که درین آبنای نهر (آمور) که بزرگترین نهر

های سیبیریاست همیرزد .

وقتیکه به آبنای مواصلت کردند یك دمهٔ بسیار کثیف و غلیظی پیدا شد از انرو آلباتروس بالا برامده خود را از دمه ها رهانی داده دمه را در زیر گذاشت . درین اثنا روبور از پیش مهمانان خود گذشته توقف نمود و بیك طور بی اهمیتی گفت :

- افندیان ! واپورها و کشتی هائی که در میان دمه میمانند خود را در تهلکهٔ عظیمی دیده و صفیرها انداخته با آهستگی راه میپیمایند تا آنکه مبادا بدیگر واپور و کشتی باسناك مصادمه نکنند . حالا آنکه آلباتروس از دمه هیچ پروا ندارد درین اثنا از آن واحداً زیر دمه ها خود را بالا کشیده بی پروا براهی که دارد دوام میورزد !

روبور این سخن خود را تمام نموده از پیش روی شان در گذشت و به کشیدن پایپی که بدهن داشت دوام نمود .

فیل ایوانس به پرودانت گفت .

معلوم ست که آلباتروس تا می العاده از هیچ چیزی ترس و باك ندارد !

معلوم خواهد شد که دارد یا ندارد ؟

ازین سخن پرودانت معلوم شد که یك فکر خفی و مدهشی در دل میپروراند . دمه ها تمام آن روز بر دوام بود . آلباتروس بسبب که با کوههای بلند (فوزی یاما) که در ژاپونیاست مصادمه نکند خیلی بلند گردید . روز دیگر چون

دمه را یان گردید یك شهر بسیار خوشنمایی پدیدار گردید که عمارتهای پست پست چوبین روغنی آن خیلی دلربایی داشت . جاده‌ها و بازارهای صاف و منتظم ، وصیفیه‌ها و باغچه‌ها و بیشه زارها و کشتزارهای برنج آن بخوبی دیده میشد ! فیلیاس چون بدانطرفها سیاحت نکرده از شهر مذکور را نشناخت .

روبور در اثنائیکه ارتفاع میگرفت به سیاحان نزدیکشده گفت :

— افندیان ! میدانم که شما اینشهر را نمیشناسید . لهذا بشما خبر بدهم که این شهر (یدو) ست !

پرودانت جواب نداد ، زیرا هر وقتیکه بپاش روی مهندس میآمد حالی میشد که گویا بی هوا مانده و حالا خفه میشود !

روبور باز گفت :

— منظرهٔ شهر یدو حقیقتاً خیلی خوش است ، اما بعد از کمی که منظرهٔ شهر (پکین) پایتخت چین را به بینید اینرا هم فراموش خواهید کرد ؟

در ظرف یکساعت آبنای (موره) را آلباتروس گذر نمود ، بعد از ان شبه جزیرهٔ قوره را دور نموده به بحر اصفر داخل شد ، در ۲٤ حزیران بر سر پایتخت چین یعنی شهر (پکین) واصل شد .

هر دو سیاح ما بر کنار کشتی تکیه زده به خارج تماشا میکردند ، و بحقیقت که شهر را همچنانکه روبور گفته بود یافتند ، دیوارهائیکه این شهر بزرگ

را بدو قسم تقسیم کرده که یکی را قسم چینی ، ودیگری را قسم مانچو میگویند ، ودوازده محلهٔ که در اطراف آنست ، وبازارهای واسعی که در وسط شهر دراز شده رفته است ، معبدهای زرد و سبز بزرگ ، خانه های توانگران ، وباغچه های شاتزا ، ومعبدهای شهر بزرگ زرد ، وباغچه‌های بزرگ ، وتالارهای صنعی ، وکوههای سبز وخرم آنرا یکان یکان تماشا کردند • نهایت در وسط شهر اصفر [شهر احمر] نام سرای امپراطوری رانیز دیدند •

درین اثنا آلباتروس در میان هزارها کاغذبادهای مختلف اشکال متنوع الوانی که از چوبهای بانس باصولهای رنگارنگی ساخته شده بود ، واز طرف چینیان که به این بازی خیلی هوسکارند باشند بر هوا شده بود داخل گردید جو هوا از صداهای مختلف آهنك این کاغذبادها چنان گمان میشدکه بدسته های سازهای گوناگونی دمسازگردیده است •

روبور گویا از آهنگهای این صداها خوش شده بود که در پیش هر کاغذ باد جداجدا نزدیکشده آهسته آهسته صداهای آنهارا میشنید • اما چینیانی که تارهای کاغذبادها رابدست گرفته ، ودهلهاوسرناها وطبلهامینواختند بمجرد دیدن نزدیکشدن آلباتروس رابدیدند بگمان آنکه یك جانور مدهش هوائیست به ترس وبیم افتاده دفعةً یك سکون وسکوتی برای شان حاصلشد وریسمانهارا واگذاشته به تفنك وطپانچه زدن آغاز نهادند •

بعضی از کاغذ بادها دفعةً و بعضی آهسته آهسته بر زمین افتادند ، صداهای مختلف آهنك نیز منقطع شد .

درین اثنا صدای طرم توم تورنر بشدت از جو هوا نواخته شد ، سفینه نیز از دایرهٔ حدود پکین بیرون بر آمد .

آیا آلباتروس از نجابار بکدام سمت متوجه گردید ، بگوئیم که دایما طریق جنوب شرقی را در پیش گرفته است که از ین هم معلوم میشود که بهندوستان نزدیك شدنرا آرزو دارد .

بعد از انکه از پکین سفینه حرکت کرد ، ده ساعت بعد فیل ایوانس و پرو دانت در جوار (شن سی) یك قسم سد کبیر را دیدند ، بعد از ان در جهتهای (تبت) از حدود چین در گذشت .

در صحرای بسیار بلند (تبت) که از نباتات بکلی عاری میباشد در هرهر طرف کوهها و تپه های پر برف منجمد کننده دیده میشد ، بعضی کوداهای یخ بسته ، و شلالهایی که از توتهای یخ تشکیل شده بود با بعضی نالاپهای پریخ که در اطراف آن بعضی در ختها و بیشه های مخصوص آنسر زمین که همیشه سبز است معلوم بود ، بر همهٔ این زمینها یك سرما و خنکگی بسیار تیز و شدیدی حکمفرما بود .

بارومتر و درینوقت ٤٥٠ ملیمتر فرو آمده بود که از ین یك ارتفاع چار هزار متر و را نشان میداد ، با وجودیکه موسم تابستان بود حرارت از درجهٔ

صفر میگذشت . برودت هوا باسرعت سفینه افزونی گرفته بدرجهٔ رسید که خارج تحمل بود . باوجودیکه سیاحان لباسهای گرم سفینه را که در کرهٔ شان از طرف روبور حاضر شاه بود پوشیده بودند باز هم در کره درامدن را مرجح دانستند .

روز ۲۷ حزیران پرودانت وفیل ایوانس درمنتهای افق درپیش روی صرور آلباتروس بسیار بلند یك حایلی دیدند ، از پشت آئینهٔ کرهٔ خود بسوی این دیوار حایل بزرگی که درپیش روی آلباتروس در آمدن بود بطور دقت همی دیدند . فیل ایوانس گفت :

گمان میبرم که کوه (همالایا) باشد .

روز دیگر که ۲۸ حزیران بود سفینه دربالای ویالت (زانغ) در پیش روی کوه بزرك رسیده بود . در ینجا تشکلات ارضیه خیلی عجیب است ! زیاده ازدو صد قلهٔ کوه مشاهده میشود . هفده عدد ازین ذروه ها کار تفاع آنها چهاردش شاه بیست و پنج هزار قدم است ، ودر ینوقت ذروهٔ که در پیش روی آلباتروس واقعست ذروهٔ کوه (اووه رست) است که هشتهزار وهشتصد متر و ارتفاع دارد پیشتر ازان ذروهٔ کوه (دهوالای) موجود بود که هشتهزار ودوصد متر و بلندی دارد ، وپیشتر ازان ذروهٔ کوه (کنشانزوغا) پدیدار بود که هشتهزار و پنجصد متر و بلندی داشت . این سلسلهٔ کوه های متسلسل عالیه بمثابهٔ استخوان مهرهٔ پشت قطعهٔ

آسیاست که قطعهٔ مذکوره را بدو سطح مایل بسیار واسعی تقسیم نموده است ، جهت شرقئی آن چین و آسیای وسطاست ، طرف غرب آن هندستان است ،

آلباتروس بفکر گذر کردن ازبالای این زروه ها نیست ، البته که در میان این سلسلهٔ جبال بعضی ممرها موجود است که روبوران ممرهارا دیده ومیشناسد ، وحالا نیز ازمیان آن دره ها و ممرهای عمیقهٔ مدهشه گذر کردن میخواهد ،

بوافقی که روبور همچنین کرد ، ماشین طیار بدیعه کارسریع رفتار خود رادرمیان درهٔ (اپی عاش) سوق نمود ،

مردمان سفینه شب رابه هیجان وتلاش بزرگی گذرانیدند ، خفت هوا تنفس راصعوبت میداد ، سردی شدید آن بشدت تمام بربدنها اجرای حکم مینمود ، روبور درحالتیکه لباسهای بسیار گرم وکافتی پوشیده بود درطرف سرسفینه درجای کپتانئی خود ایستاده ، وبکمال مهارت اوامر کشتی رانی را اجرامینمود ، تومتورنر سکان سفینه رابدرستی وهوشیاری تمام اداره میکرد ، ماکینیست دقیقهٔ واحد غفلت نداشت ، پروانه ها بسرعت فوق العاده دور کرده صداهای عجیبی برمیآورد ، بارومترو به ۲۹۰ ملیمتره فرو آمده بودکه اینهم هفتهزار متره ارتفاع رانشان میداد ، اما منظرهٔ کوهستان عجب منظرهٔ دهشت نظیرهٔ بود ، درهر طرف زر

وه های سفید سفیدی پدیدار بود . یخهای اسطوانه شکلی که ده هزار قدم طول داشت درهر هرطرف دیده میشد . در اطرافهای پایان سلسلهٔ جبال بیشه ها و جنگلهای بسیار غلو و تیرهٔ دیده میشد .

شب گذشت آلباتروس به سقوط آغاز نهاد . و در ظرف دو سه ساعت از نقطهٔ منتهای درهٔ مرتفعی که طی میکرد بیرون میبرامد . و فتیکه ازدهنهٔ دره برامد در پیشگاه نظر سیاحین یك وادءی بسیار واسعی نمودار گردید . روبور بطرف مهمانان خود پیش آمده بیکصدای نازکانهٔ گفت :

- . افندیان ! اینست هندستان !

باب دهم

خدمتکار فریقولن درکجا یکچند غوطه دربحر میخورد ؟

مهندس روبور . به این فکر و اینمقصد نبود که سفینهٔ خودرا بر موا قع لطیفهٔ هندستان بگردا ند ، نی بلکه مقصد یکانهٔ او این بود که درجهٔ مکملیت ماشین طیار خودرا بر انکار کننده کان آن ثابت نماید که از دره های مدهشهٔ کوهسار بزرگترین دنیا که (هما لایا) باشد بچه مهارت ، وچه صنعت میگذرد . آیا آلباتروس هیچ قصور و نقصانی نداشته خواهد بود ؟ این در آخر معلوم خواهد شد !

پرو دانت ، وفیل ایوانس اگر چه درپیش صنعت ومهارت خارق العا دهٔ ماشین طیار که درمیان آن سیاحت میکنند بدل خیلی حیران وتحسین خوانند ، ولی از کبر وعنادی که دارند در ظاهر هیچ تنزل به آفرین خوانی نشان نمیدهند ، بلکه همهٔ اوقات خود شانرا به جستن چاره های فرار صرف مینمایند ،

در دامنه هـای کوه (هالایا) ، (نزایی) نام یك چیز از پر گل ولای بزرگی موجود است که همیشه تب لرزه بر مردمان همجوار آن عارض میکند اما خاطر جمع باشید که بر آلباتروس نشینان ازین رهگذر هیچ ضرر وزیانی نرسید ، آلباتروس از بسیار بلند از روی آن درگذ شته بسوی وادیی که نقطهٔ التصاق ترکستان ، وچین است بالا برامد ،

در ۲۹ حزیران بوقت صبح درپیش روی آلباتروس وادهٔ ی لطیف کشمیر اظهور نمود ، درمابین سلسله های کوچك وبزرك هالایا وادی کشمیر ، الحق که خیلی لطیف است ، درین وادی جبال بعضی شاخه های جبال متسلسلهٔ مذکوره تا به حوضهٔ (هیدساپ) درازشده رفته است ، هرطرف این وادی لطیف با آبشارها وجوبهای بسیار خوشنمایی محاطست!

سفینه بوقت صبح برسر شهر کشمیر که آنرا (سرینگر) نیز میگویند موجود شد ، پرودانت . وفیل ایوانس بتماشای این شهر خوشمنظر که بردوساحل (دل) نام یك تالابی واقعشده است مشغول شدند ، ده های

خوش منظر چو بین و قصر های پرنقش و نگاریکه باسایه های درختهای بید خیلی لطافت پیدا کرده بود ، و کنارهای لب تا لاب که با درختها و سبزه زارها مزین بود خیلی نظر ربائی داشت . فیل ایوانس گفت :

ــ اگر در اوروپا میبودیم ، میگفتیم که در شهر (وندیك) هستیم .

ــ آه اگر در اوروپا میبودیم به آسانی راه امریکا را می یافتیم !

آلباتروس ، بر شهر مذکور بسیار توقف نموده ، نهر مذکور را که در دل میریخت تعقیب کرده به پیش رفت . تا آنکه بر سر نهر مذکور در جائیکه از مردم خالی بود رسیده بقدر ده متر و بلندتر از روی آب توقف نموده ، و نلهای رابری خود را به نهر انداخته بقوت تلمبه ها حوض انبار های سفینه را به پر کردن آغاز نهاد .

در وقتیکه سفینه به آب گرفتن مشغول بود فیل ایوانس و پرودانت بیکنظره منبداری بهمدیگر خود دیدند . دو متر و از روی نهر بالا میباشند ، ساحل نهر نیز نزدیکست ، علی الخصوص که شناوری را نیز خوب میدانند ، یك برجه بیدن همان ، و از اسارت روبور رهائی یافتن همان !! بس توقف کردن چه لازم ؟

در آن واحد هر دو رفیق از کنار کتاره یکقدری خود را برای میدان کشیدن واپس کشیده بشدت جهیدند . اما هزار افسوس که هنوز پاهای شان بر هوا نشده بود که یکچند دست قوتناکی فرار یا نراشکنجه آسا

محکم گرفت !

معلوم شد که سیاحان دایماد رزیر نظر و ترصد گرفته شده اند . پرو دانت ، و فیل ایوانس تا که میتوانستند بمشت و لکد ، و دست و پا زدن مقابله و مجادله کردند . اما بیهوده ! زیرا طایفه های آلباتروس خیلی مردمان تنومند و پرقوتی بودند که رهایی از دست شان محال بود !

مهندس روبور بیکصدای ریشخند آمیزی گفت :

-- افندیان ! مانندشما مردمان عاقل را ، ازسفینهٔ مانند آلباتروس ، وازچنك مانند این عاجرکه شما اوراعنوان(مظفر) داده اید بفرار قیام کردن هیچ نمیزیبد !

پرودانت سخنهای مستهجن برزبان راندن گرفت و آثار شدت و حدت نمودار کرد ، ولی فیل ایوانس او را بیکطرفی کشیده به تسکین کردن کوشش ورزید .

آلباتروس بدرجهٔ کفایت آب خود را برداشته ، و ناهای رارئی خود راجمع کرده بازیکسر بسوی غرب رهسپار عزیمت گردید .

امروز بیك سرعت وسطی اراضئی (کابلستان) رامرور نمود ، بعداز کمی شهر کابل رانیز بدیدند ، وادی (چاردهی) وکوهستان سبز و خرم آن خیلی نظر ربایی داشت !

در وقت عصر آلباتروس ازشهر مشهور (هرات) گذر کرد بعد از ان

اراضی (خیوه) و (ترکمان) را که در گردله های طوفان ریك مانند خیالی معلوم میشد بیك سرعت فوق العاده مرور نمود برین خط طولی که آلباتروس گرفته از کوه های بسیار بلند یکه ازان ترس مصادمه باشد اثری نیست ، تنها جبال متسلسلهٔ (دماوند) که ده هزاره زو ارتفاع دارد ، و کوه (البرز) که شهر (طهران) در دامنهٔ آن واقعست موجود است که در وقت شام از ارتفاع یازده هزار متر و ارتفاع مانند برق حالی مرور نموده

روز دیگر ، آلباتروس بر سطح (بحر خزر) که از سطح بحر محیط سه صد قدم مرتفعست نزدیک شد ، در وقت ظهور سفینه از سطح بحر خزر صد متر و بلند تر هوا پیمایی داشت .

آلباتروس در وسط بحر رفتار داشت ، و از هیچ طرف ساحل پایدار نبود ، سرعت خود را نیز خیلی کم کرده بود ، امروز بوقت صبح توم تورنر با آشپز فرانسوا تاپاژ مکالمه میکردند .

توم میگفت :

— بلی ، بقدر چهل و هشت ساعت بر روی بحر خزر رفتار مینمائیم !

— چون چنینست البته شکار ماهی کرده خواهیم توانست ؟

— بلی بلی ، و از ینست که کپتان سرعت سفینه را خیلی کم کرده است .

این جواب توم تورنر را فیل ایوانس که نزدیك به آنها ایستاده بود شنید . فریقولن نیز در پیش فیل ایوانس بود . و از وزنداری و نیز رجا

میکرد که به افندی او و صاحب سفینه بگوید که او را بخشکه بکشند !

فیلی ایوانس بی آنکه فریقوان را جواب بدهد در پیش پرودانت آمده به بسیار احتیاط که کسی دیگر نشود سخنانی را که از توم تور شنیده بود بفهمانید ، پرودانت گفت :

-- چه فائده ! این حریف پست وطن ما را همیشه در زیر نظر دارد و تا دلش نخواهد ما را او آزاد نمیشود !

- بلی همچنین است !

-- پس چون چنین است ، بهر گونه طرزی که لازم باشد دست و پا بزنیم ، و خود را از آلباتروس برهانیم .

-- اما آلباتروس هم خیلی مکمل یکچیز است ، ها !

- هرچه که باشد ! من همیشه میدانم که مال یك پست فطرت است که مرا از حقوق آزادی ما جدا کرده است ، علی الخصوص که این سفینهٔ ماهوئیه برای فکر و مسالک ما و همهٔ رفیقان ما خیلی تهلکه نالدیك بلائیست ، لهذا ما باید که سعی کنیم که این سفینهٔ بلادفینه را خراب کنیم ، و وجودش را از دنیا بر داریم .

— اول چارهٔ فرار را بیندیشیم ، خراب کردن آنرا پسان می اندیشیم؟

— بسیار خوب ! دائما بیدار باشیم ، از هر فرصتی که ظهور نماید استفاده کنیم .

— اماچسان خواهیم گریخت ؟

بشنوید ! گاه گاه آلباتروس ازروی زمین یکچند صد قدم بالا تر میپاشد ، در سفینه ریسمان هم بسیار است ، اگر یك جسارت بکنیم رهائی مییابیم !

— هرگاه دیگرچاره نیابیم دراینهم هیچ تردد نخواهیم کرد .

— دیگراینکه درشبهاغیر ازسکاندار دیگرپاسبانی درسفینه نیست ، پس مانهایتی درطرف سرکشتیاست . بی آنکه کسی مارا به بیند فکرخود مانرا اجرا کرده میتوانیم .

— اعلا . اعلا ! هم بنظر بسیار شکرگذار میبینم که درحال شما سکونت بسیار خوبی پیداشده . اینستکه برای کار دیدن سکون و آرامی بسیارمفیداست . اماحالا برسر بحرخزر هستیم . که تا پاهم دیده میشود که آلباتروس نیز برای صید ماهی فرومیآید . آیااین فرصت استفاده نخواهیم توانست ؟

نی نمیتوانیم ! زیراهمیشه مارا درزیر نظر گرفته اند .

— چون چنینست ، آیابچه دلیل میگوئید که درشبها نیز مارا درزیر نظر نداشته باشند ؟

— جانم . هرچه باداباد میخواهم که این عالم آلباتروس را خاتمه بکشم والسلام !

پس دیده میشود که این دو رفیق ، علی الخصوص او نکل پرودانت آنقدر به تنك آمده اند که تا بمحو کردن خود رابا آلباتروس در نظر گرفته است .

امروز یك واقعهٔ دیگری بظهور آمد که در مابین روبور ودوسیاح سبب بوقوع آمدن معاملهٔ بسیار ناکواری کردید ، وسبب آن فریقولن شده بوده

فریقولن چون دید که بر سر یك دریای زرقی درهوا پروازیست بخوف ودهشت عظیمی افتاده بگریستن ، وفریاد کردن ، وچیغ زدن آغاز نهاد و میگفت :

— من نمی ایستم ! .. نمی ایستم ! .. مرا بیرون برارید ! از خدا بترسید ، مرا برون برارید ! .. مرا خدا مانند مرغان برای پریدن روی هوانیافریده ! امان ، مرا بخشکه برارید ! بخشکه برارید میگویم مرابرارید ! برارید ! .....

پرودانت ، فریقولن را تسکین کردن نخواست . بلکه خدمتکار خود رازیاده تر برو واویلا کردن برانگیخت . کار بدرجهٔ رسید که صبر وطاقت روبور راضایع ساخت .

آلباتروس از سطح دریا درینوقت پنجصد ششصد متر وبلندتر بود . چون طایفه های کشتی بصید ماهی مشغول بودند ، وفغانها وواویلاهای فریقولن افکار را مشغول میساخت ازامروامر کرد که فریقولن رادریك

مخزن بندی کنند حالا آنکه فریقولن در مخزن ماهی گورنایی آرام نگرفته به لگد ها و مشتها در و دیوار را کوبیدن ، و فغانها و جیغ زدن گرفت .

سطح دریا از کشتیها و زورقها خالی بود ، زیرا بعضی کشتیهای بادی ماهیگیران چون آلباتروس را دیده بودند به خوف افتاده فرار کرده بودند .

درین اثنا توم تورنر یک ماهئی بسیار بزرگی که از نوع ماهئی (سر[illegible]ین) بود با نیزه یقین زد . این ماهی بقدر چهار ذرع طول داشت که از شکم آن ماده ـــ یعنی چربی بسیار اعلا ساخته میشود . لهذا مردمان کشتی هوائی خیلی ممنون شدند . اما اصل ممنونیت و مسرت وقتیکه دامها را از دریا بیرون آوردند حاصل میشد . زیرا در میان دامها از هر جنس ماهیان بسیار [illegible] ظهور میکرد ، و آلباتروسیان از بسیاری فرحت و مسرت دست بهم میزدند .

سفینه . بعد از آنکه دام خود را بدریای انداخت راه میرفت و چون یکچند میل رفته بود دام را میکشیدند . در هر دام کشیدن بسیار از ماهی صید میشد . در ظرف یکساعت زیاده از لزوم ماهی صید گردید . سفینه نیز راه شمال را در پیش گرفت .

در اثنای صید ماهی فریقولن هیچ سکوت و آرامی نگرفت . دائما واویلا میکرد ، و بمشت و لگد در و دیوار کره را بشدت میکوبید . روبور بقهر آمده گفت :

— این ملعون آرام نمیشود ! ها ! !

فیل — گمان میبرم که بیچاره بشکایت حق دارد !

روبور — آیامنهم حق ندارم که اوراساکت بسازم ؟ زیرامرادردسر داد ، گوشهایم شماتت بسیار رانمیخواهد !

اینرا گفته و به‌توم‌تورنر اشارت کرده توم‌تورنر مقصد روبوررادانست-فریقولن راازکره اش بکشیدند ، دونفرطایفهٔ دیگریك سبد بسیار بزرك و چقوری حاضر کرده بودند ، فریقولن رادرمیان سبد مذکور انداختند ، سبدرانیز بیك ریسمان بسیار محکم ومتینی بستند ، بیچاره دراین اثنا آنقدر فریادهاو واویلاهامیکرد که مرغان هوارا برقت میآورد سبدرا ازسفینه به‌بیرون آویختند ، فریقولن درمیان سفینه بمقدار چند صد قدم بپایان آویخته ماند ،

روبور گفت :

- حالاهرقدرکه دلت میخواهد فریادکن !

دراین اثنا پرودانت بسوی روبور بشدت وحدت پیش آمد ، روبور نیز بسوی او پیش شد ، بچشمهای همدیگر بغضب نظرید و خشماد ، پرو دانت گفت :

— اینچه خائینیست ! اینچه دنائت است !

— آیاراست میگوئید ؟

— آنقدر قوت و قدرت خودرا به بدی استعمال میکنید که مرا بعد

این مجبور میکنید که دگرگونه معامله کنم !

— بکنید !

— یعنی بدانید که انتقام خواهم گرفت ! مهندس افندی !

— بگیرید رئیس افندی !

— هم از شما ، هم از شریکان شما !

— برای چه ایستاده اید ؟ بگیرید ، نی !

— خاطرجمع باش ! چنان انتقامی بگیرم که خودت حیران بمانی !

— بس ، بسست ! بسیار پرمگو ، وگرنه طناب هم بسیار است وسبد هم ! حالا ترا نیز درپیش خدمتکارت خواهم فرستاد !

پرودانت ، سکوت کرد اما نه از خوف ، بلکه از غضب بسیار فیل ایوانس نیز بسعی و کوشش بسیار پرودانت را بکمره اش فرو آورده توانست !

از مدت یکسما عتست که احوال هوائیه خیلی تغیر پیدا کرده است الکتریک درهوا آنقدر افزونی پیدا کرده است که حدو اندازه ندارد از اشارات آلات آلباتروس چنان پدیدار بود که یك طوفان بسیار شدیدی ظهور کند .

بعد از کمی طوفان باد بسیار شدیدی ظهور نمود . برقها و رعدهائی همدیگر همیرسید ! باران و باد نیز بشدت تمام اجرای احکام مینمود درین

اثنا آلباتروس از سطح بحر به ارتفاع هزار متر و بلند بود که بناگهان یك صاعقهٔ بسیار دهشتناکی در نزدیکئی سبد فریقولن بر سطح بحر بشدت برخورد. و آبهای بحر را برهم زده و جهارا تا به نزدیکئی سبد فریقولن بلند کرد، پس درجهٔ خوف و دهشت فریقولن را قارئین کرام حساب کنند که بچه درجه رسیده باشد!

طایفه مافریقولن را هیچ نمی اندیشیدند. همهٔ شان به مانورهٔ آلباتروس مشغول بودند. برای رهایی یافتن از خطر طوفان گاه ببالا گاه بپایان گاه بچپ گاه براست حرکت میکرد.

قبل ابوالهول در بیرفت ببالا برامده خواست که برای بالا آوردن فریقولن از روبور رجا کند. ولی دید که طایفه ها ببالا کشیدن او مشغول اند. بعد از یکچند ثانیه فریقولن بالا برامد. سرتا بپا تر شده بود، و از خوف و دهشت بسیار مانند سکته زده شدهٔ گردیده بود. بچا بکئی تمام در کرهٔ پهلوی آشپزخانه درامده آنقدر ساکت ماند که تنفس هم نمیکرد.

درین اثنا ضیاهای الکتریك آنقدر درخشنده گی پیدا کرده بود که روی دریا در میان تیره گی ابرها مانند آئینهٔ مجلایی همید رخشید. دفعتهً دردور پروانه های عمودی یك آهسته گی پیدا شد.

روبور ماکینیست را خطاب کرده گفت:

— قوت! قوت! پیشتر ازینکه طوفان ازینهم شدت کند ببالا برائیم.

— اما ممکن نیست !

— چرا ؟

— زیرا در جریان الکتریکی یك بی انتظامی حاصل شده است .

بواقعی که همچنین بود ! چنانچه در زمانهای هواهای طوفانی در الکتریك تلگرافخانه ها بی انتظامی حاصل میشود ، درینوقت در ماشین آلباتروس نیز همچنان یك بی انتظامی و بی آهنگی پیدا شده است حالا که این حادثه در تلگرافخانه‌ها آنقدر اهمیتی ندارد . ولی در آلباتروس این حادثه تهلکهٔ عظیمی را موجب میشود . زیرا بر زمین می افتد !

روبور فریاد براورده گفت :

— بگذارید که سفینه فرو آید ، تاباشد که از دایرهٔ طوفان رهایی یابد .

خود مهندس برجای کوماندا براٰمد . طایفه ها بکمال غیرت بکار آغاز کردند .

آلباتروس درحالتیکه یکچند صد قدم فرو آمد بازهم درمیان ابر های الکتریکی مانده بود . پروانه هـا زیاده ترسنگینی پیدا کرد سقوط بسیار دهشتناکی درهرلحظه نمودار گردید ! در ظرف یکچند دقیقه بسطح دریا تماس کردنش محقق گردید . اگر سفینه یکبار بدریا غوطه بخورد باهیچ یك قوتی رهایی دادن آن ممکن نمیشود !

درین اثنا ضیاهای الکتریك درطرف سمت جنوبی آلباتروس در

گذشت . آلباترس نیز بقدر پنجاه شصت قدم از سطح بحر بالاتر بود .
اگر یکچند ثانیهٔ دیگر فرو آید کار از کاره بگذرد .

لهذا روبور از گذشتن طوفان بسمت جنوبی استفاده کرده هماندم
جریان الکتریکئی ماشین خود را رها کرد . درهماندم پروانه هافوت و
شدت اول خود را گرفت . سفینه از تهلکهٔ سقوط رهائی یافت . و آهسته
آهسته بصعود آغاز نهاده در جو هوا بلندشده برفت .

روز دیگر که چارم ماه تموز بود آلباتروس حدود شمالئی بحر خزر را
عبور نمود .

باب یازدهم

فی پرو حادث رودات رفته رفته درکجا یاده میشود ؟

روبور بعد از سیاحت بحر خزر راه اوروپا را پیش گرفته یکسر بسوی شمال
هوا پیمائی را آغاز نهاد . اما چه سرعت ! سرعت خارق العاده ! سرعتی
که پرودانت . و فیل ایوانس را یکقلم از فکر فرار فارغ ساخته بود ! مگر
روبور نیز فکر فرار آنهارا دراوروپا میدانست که بسفینهٔ خود این سرعت
خارق العاده را بخشیده بود .

ارچند روزیکه سیاحان ما در آلباتروس هوا پیمائی دارند ، باد دائماً
بصورت موافق بوزیدن بود ، یعنی بطرف فکه سفینه رفتار داشت باد هم به

هرطرف وزش داشت . اما یکی یکبار باد تبدیل باستقامت ورزید باد چنان کسب شدت ورزید که بر سطح سفینه ابدا توقف نمودن محال مینمود . علی الخصوص که شدت سرعت آلباتروس نیز با آن منضم گردیده توقف را بلکه تنفس را نیز بمشکلات می انداخت . پرودانت و فیل ایوانس که بر سطح سفینه بیخبر از این شدت بودند . دفعتاً بچنان شدت باد مصادف شدند که اگر خود شانرا بدیوار کناره کمال محکم نمی چسبانیدند بلاشک تمام از سفینه بهوا میپریدند . اما صد شکر که سکاندار از اوتاق آیینه دار خود حال فلاکت اشتمال تهلکه ناک آنها را دیده بواسطهٔ زنگ الکتریکی طایفه ها را طلب نمود تا سیاحان را وارهانند .

چار طایفه بالابر امداد بکمال مشقت خود را تا به دنبال کشتی اگرچه رسانیده توانستند ولی سرعت آنقدر شدت داشت که نقل مکان رفتن هم مشکل مینمود . چه جائیکه رهانیدن ملهندار و پورشیپ . گردید که سرعت سفینه را یکقدری تخفیف دهد تا رهائی دادن سیاحان ممکن شود . بعد از تخفیف یافتن سرعت سیاحان بنزد و آمدن گرده کامیاب شدند .

ازینجا صلابت ومتانت آلباتروس را قیاس باید کرد که تا چه صلابت و متانت است !! پروانه های سر و دنبال سفینه از کثرت سرعت دیده نمیشدند .

سیاحان آخرترین شهری را که از سطح سفینه دیده بودند شهر (استراقان) بود که در منتهای کنار بحر خزر واقع شده است کابینه های بزرگ .

وقلعه های جسیم ، وعلی الخصوص کلیسای بسیار بزرك پنج قبه ئی آبی رنك این شهر بزرك قدیم را که شاعران روس آنرا (نجم صحرا) مینا مند، دیدند ، وما نند برق نی بلکه بسرعت برق درکذشتند .. بعد ازانکه از استراقان که در منصب نهر (وولغا) که دوصد کیلو متر و سعت دارد آلبا تروس کذر نمود سرعت خارق العاده را بکرفت .

بعد از استراقان کوههای (اورال) را بکمال سرعت مرور نموده وقت شام بود که از (موسقوا) درکذشت ، یعنی در ظرف ده ساعت دو هزار کیلومتر و مسافهٔ را که استراقان را ازموسکوا تفریق داده است مرور نمود .

درنیمشب به (پترسبورك) واصل شد . چون در شبهای ماه حزیران هوای شهرپترسبورك خیلی مظلم وتاریك میشود ازان و تماشای منظرهٔ عمومئی شهر پتر سبورك ممکن نشد .

بعدازان خلیج فنلاند ، جزیره های آبو ، بحر بالتیك ، ممالك اسوج ، شهراستوقهولم ، ملك نوروچ ، شهرکریستیانیا ، دیده شدکه اینهمه مسافه های بعیدی که دوهزارکیلومترو طول دارد نیز به ده ساعت پیموده شد .

اماسفینه نیز برسرشلالهٔ مشهور (روقانفوس) کهدر نوروچ است یکقدری درنك ورزیده وجه عزیمت خود را بجانب جنوب توجیه نمود . و باز همان سرعت اولین خود را بکرفت . کوه بلند (غوستا) کهدر نقطهٔ مرتفع حوالئی (تله مارق) است مانند لمح بصر از نظر غائب کردید .

آیا درین هوای بهائی دهشتناك فریقولن چه میکند؟ فریقولن در کرهٔ خود بکمال سکونت و آرامی دم فرو بسته نشسته است غیر از وقت طعام همهٔ اوقات خود را بخواب میگذراند .

همسایه اش فرانسوا تاپاژ گاه گاه بهاحوال پرسی فریقولن آمده میگفت :

— چه طورستی او لاد! میبینم که آرام شدهٔ . فریاد و فغان نمیکنی جانم ، تو خفه مشو . فریاد کن ، فغان کن ! چه خواهد شد؟ باز یك دو ساعت آویزان خواهی ماند؟ اما گر راست بپرسی؟ به این تیر رفتاری آویزان ماندن آدم را به لذت شدیدی گرفتار میآرد !

— موسیو تاپاژ ! من ازین میترسم که سفینه پاره پاره خواهد شد !

— باکی نبود ! اما خاطر جمع باش آنقدر بسرعت میرویم که اگر پاره پاره هم بشود بزمین نخواهیم افتاد ! آیا اینهم غنیمت نیست او لاد؟

— راست بگو موسیو تاپاژ ! ترا بخدا این هوا پروازی ما تاکی دوام خواهد ورزید؟

— خاطرجمع باش ! بسیار نیست ! تا به آخر عمر !

فریقولن ازشنیدن این سخن باز به واو یلا وفغانها آغاز نهاد . آش پز باشی گفت :

— خود را نگهدار فریقولن ! اگر مهندس صدایت را شنید هماندم گهواره ات حاضر است ! ها !!

بیچاره فریقولن از ترس بسیار هماندم یك دوافمهٔ بزرگی بدهن خود انداخته ساکت میشد ●

درین اثنا پرودانت وفیل ایوانس نیز بیك کاری قرار داده بودند ● و آن قرارداد شان این بود که چون برزمین رسیده نمیتوانند هیچ نباشد از حال خود بساکنان زمین یك خبری بدهند ● لهذا پرودانت و فیل ایوانس این قرار خودرا خواستند که ازقوه بفعل آرند ●

پرودانت به نسوار دماغ عادت داشت ● قطی نسوارش بااو بود ● واز وقتیکه بسفینه داخل شده بودند قطیش خالی شده بود اینست که این قطی را آلهٔ مخابره قرار دادند ●

بریك ورقپارهٔ کوچکی یکچند سطر مختصر که مافلانیان میباشیم و رئیس وسرکاتب کاپ ولدن هستیم و بچنك روبور درسفینهٔ هوایی آلباتروس محبوس هستیم واسم محل اقامت خودرا نوشتند. واز یابندگان قطی رجاکرده بودند که ازاحوال ایشان بدوستانشان خبربدهند ●

پرودانت بعد ازانکه کاغذنوشتهٔ خود را در درون قطی نهاد برای باز نشدن ونشکستن آن در یك پارچه نمدکافی آنرا بدوخت ومنتظر فرصت شدند ● زیرا تایك فرصت خوبی بدست نیاید انداختن قطی بیهوده میرود ● بلکه درکدام نهریاتالاب یابحری افتاده غرق ونابدید گردد ●

بعد ازیکمدتکی فرصت ظهور نمود ● چونکه آلباتروس بعد ازارا

ضئی نوروج یکسر بسوی جنوب بر گردیده است ، و بر خط دایرهٔ نصف النهار (پاریس) سر راست بسوی نقطهٔ صفر این دایره که عبارت از شهر پاریس است عنان عزیمت را گردانیده بود .

چنانچه معلوم است که این خط نصف النهار از روی بحر شمال مرور میکند . آلباتروس به بسیاری از واپورها و کشتیها ئیکه در میان این بحر سیر و سفر داشتند خود را نشان داده ، موجب حیرت و استغراب شان شده بود .

بساعت ده شام آلباتروس از برابر ئی لیمان (دو نکرك) بساحل خاك فرانسه واصل شد . اگرچه شب بسیار تاریك بود باز هم چراغ دوار الکتریك آبنای (پادیکاله) و چراغ دوار الکتریك (دوور) ساحل انکلستان یکمدتی نمودار گردید . سرعت سفینه هنوز هم اعتدال پیدا نکرده است از سر شهرها و قصبه ها مانند کاه میگذرد ، بر همان خط دایرهٔ نصف النهار رهسپار عزیمت میباشد . تا آنکه دولنی ، آمیه ن ، فردیال ، سن ده نی را مرور کرده در نیمشب بر سر شهر پاریس مواصلت کرد .

مهندس روبور بر سر این شهر شهیر دلپذیر به آرزوی توقف کردن افتاد . غریبتر آنکه آلباتروس بر سر شهر آنقدر فرو آمد که یکچند صد متر و در ما بین فاصله بماند درین اثنا روبور بر سطح سفینه بر آمده ، دیگر همه سفینه نشینان نیز بر سطح سفینه برای هوا خوری بر آمدند .

پرودانت وفیل ایوانس نیز این فرصت مهم را فراموش نکردند ، بعد ازانکه ازکرهٔ خود شان براه‌مدند دریك کنارهٔ کناره آمدند ، واز نظر انیار پنهان درانجا ایستادند ، چونکه مهمترین کارشان همانست که کردنی شانرا کسی نه‌بیند .

آلباتروس مانندیك مرغ درندهٔ بزرکی آهسته آهسته برشهرپاریس به پرواز آغاز نهاد ، وبربازار هاوجاده ها ئیکه بانوار الکتریك منور بود سیرکردن کرفت . صدا های ارابه هاوتراموایها . وصفیر هـای ریلهاتا بکوش آلباتروس نشینان همی رسید . بعد ازان تاحد عمارتهای مرتفعهٔ پاریس فرو آمده توقف نمود . واز برابرئی نوك سیخ سپر صاعقهٔ (قلهٔ ایفل) که سه صد متر و بلندی دارد تماشای شهر مشغول شد . ضیای شدید الکتریك که از قلهٔ ایفل در پر تواغشانی بود همهٔ شهررا روشن داشته بود .

آلباتروس بقدریکساعت برشهرپاریس بدینمنوال سیر وکردش نمود . وچون بر میدان مشهور شانزه لزه وبازار بزرك او په رای بزرك رسید برای آنکه یك خارقهٔ عجیبی به مردمان پاریس نشان بدهد همهٔ چراغهای بزرك الکتریکئی خود را روشن نمود . دودریای آتشین ضیای شدید الکتریك ازدو بغل سفینهٔ آلباتروس بربازارها ، وعمارتها ، و باغچه های شهر پاریس انوارنثاری نمود . طرم توم تورنر نیز یك لارهٔ بسیار آهنکدار بیت ملی فرانسوی را نواختن کرفت .

صداهای هورراها ، وکف زدنهای پرحیرت مردمان پاریس بگوش آلباتروس نشینان برخورد . درین اثنا روبدانت برکناره تکیه زده انگشتهای خود راباز نمود ، قطعی نسوار درنمدپیچیده شده بپایان افتاده از نظر غائب گردید آلباتروس نیز بهوا صعود نمود ، ودفعةً چراغهای الکتریکئی خود را خاموش کرد . اطراف آلباتروس را باز ظلمت و سکونت احاطه نمود ، ودر ساعتی بسرعت دو صدکیلو متر و قطع مسافه کردنرا گرفت .

اینست که دیدنئی پاریسیان عبارت ازهمینقدر بماند . صبح بساعت چار آلباتروس ، همهٔ اراضئی فرانسه راماثلاً قطع ، واز دماغهٔ (آنتیب) برسر (پرووانس) بهقطع مسافه آغاز نهاد ، و این ازان بود که برای گذشتن از سرکوههای (آلپ) و (پره نه) وقت ضایع نکند .

بساعت نه ، پاپاسهائیکه در اطراف قبهٔ کلیسای مشهور (سن پیهر) در شهر (روما) برامده بودند گذرکردن سفینهٔ هوائی رامشاهده کرده نظرحیرت و استغراب بینندگانرا بخودجلب نمود !

بعد ازدو ساعت خلیج (ناپولی) را گذشته یکچندثانیه درمیان دودهای کوه آتشفشان (وه زو) پویان شد . بعده بحرسفید راماثلاً قطع نمو ده ازوقت ظهریکساعت گذشته بود که سفینه را مردمان شهر (تونس) که درساحل افریقای شمالی واقعست مشاهده کردند .

سفینهٔ خارق العاده درطرف این بیست و سه روز قطعهٔ امریکا، آسیا، اورو پارا طی نموده، یعنی زیاده ازسی هزار کیلو مترو راپیموده دربنوقت برموقعهای معلوم و مجهول قطعهٔ افریقا بر هسپاری آغاز نهاده است.

بلکه قارئین کرام اندیشه ومراق خواهند کرد که آیا قطئی پرودانت چه شد؟ اگرچه ماهنوز درسفینهٔ طیار هوا پروازی داریم، وبرزمین فرونیامده ایم که از احوال قطی با خبر شویم. ولی بازهم برای رفع اندیشه ومراق قارئین خود میگوئیم که قطئی مذکور در کوچهٔ (ریوولی) درپیش روی خانهٔ نمبر (۲۱۰) دروقتیکه کوچه خالی بود افتاده بود.

روزدیگر بوقت صبح بدست یك زن جاروب کش با ناموسی افتاده یکسر دردایرهٔ قومیسری پولیس ببرد. دردایرهٔ پولیس قطی را دراول امراز آلات ناریه گمان کردند. لهذا بکمال احتیاط نمدروی قطی رابازکرده قطی رابراوردند، وبکمال دقت سر آنرا بازکردند.

بمجرد باز کردن یك شیشهٔ درمیر دمان حاضرین پیداشد! اما اندیشه مکنید! این شیشه از کفیدن دینامیت، یادرگرفتن دگر گونه آلات ناریه نبود! نی نی، بلکه از عطسه های پئی هم مردمانی که بود که بوی نسوار به بینی های شان داخل شده بود!

از قطی یك کاغذی براوردند. بکمال حیرت این سطرهارابخواندند:

«رئیس وباشکاتب کاپ (ولدن) که در (فیلادلفیا) میباشد»

« در سفینهٔ طیار (آلباتروس) نامیکه مهندس (روبور) آنرا ساخته »
« میباشند ، از روی لطف و مهربانی به احباواقربای شان خبر بدهید . »

امضـا

(پرودانت) و (فیل ایوانس)

اینست که بسایهٔ این کاغذ مسئلهٔ که افکار همهٔ مردمان روی زمین را زیر و زبر کرده بود حل گردید ، ارباب تدقیقی که در رصدخانه های روی زمین به تحقیق مسئله مشغول بودند نیز به حقیقت آگاه گردیده بسکوت مجبور شدند .

باب دوازدهم

یك یك گلهٔ انسانینکا رانه روبوردرکجامی اندازد

کسانیکه اینحکایهٔ ما را بخوانند البته به اینچندسوال مجبور خواهند شد :
این روبوری که تابحال اسم آن را میشنویم آیا کیست ، و از کجا ست؟ آیا همهٔ عمر خود را همچنین درجو هوا میگذراند ؟ سفینهٔ او آیا هیچ آرام وراحت نمیکند ؟ آیا دریك جای مجهولی یك آرام گاه مخصوصی ندارد ؟ مرغهای بسیار تیز پرواز عظیم الجثهٔ دراز پرواز نیز یك آشیانهٔ آرامگاهی داشته میباشند ، البته که آلباتروس را نیز یك آرامگاهی موجود خواهد بود !
آیا مهندس روبور با این دو نفر سیاح چه میخواهد بکند ؟ آیا تا به ابد

آنهارا این رفاقت خود گردانیدن میخواهد ؟ اینست که جواب این سوالها درین وقت داده نمیشود . این سوالهارا وقوعاتیکه بعد ازین آمده میرود بما نشان خواهدداد !

تنها همینقدر خبر بدهیم که روبور را که از مرغ هیچ فرقی ندارد اگر آشیان و آرامگاهی هم باشد . آن آرامگاه او درین سه قطعه یعنی امریکا . و آسیا ، و اوروپا نیست ، زیرا درانجاها هیچ توقف و آرامی نورزید ! که میداند؟ بلکه در افریقا باشد ؟ به بینیم !!!

قسم باقی ماندهٔ امروز در سر اراضئی (تونس) و جزایر امرار نمود . از دماغهٔ (تابان) تا به دماغهٔ (قارتاجه) رفتار نمود گاه بسرعت ، وگاه بسستی رفتار مینمود . بعد ازکمی بسوی داخل گردش کرده مجرای نهر لطیف (مه‌زردا) راتعقیب کردن گرفت ، برروی نهرمه زردا که اطراف آن با بیشه های زقوم محاط شده بود ره پیمائی آغاز نهاد . برسر چوبها وسیمهای تلگراف بهزارها طوطیهار انشسته دیدند که گویا خبر هائیکه از سیمها میگذشت آنرا شنیدن میخواستند !

بعد از شام آلباتروس بسوی حدود (کرومری) متوجه گردید . بعدازکمتری کرومری نیز واپس ماند . مردمان اینجا نیز سفینهٔ طیاره رادیده بوالهگی و حیرت افتاده بودند . درشب از جزایر (فیلیپویل) درگذشت .

درهشتم ماه تموز آلباتروس بر اراضی صحرای کبیر جولان نمود . وقتیکه برین اراضی میگذشت یك باد بسیار تندی ریگهای صحرا را بهوا میکرد که ازانرو آلباتروس بر طبقات هوائیه بلندشدنرا مناسبتر یافت . بعد ازان تپه های سیاه سیاه [شیقا] مشاهده شده در طرفهای شام بر اراضی مستوئی کهباتپههای ریك مستور بود هواپیمائی نمود . بعد ازکمی غوطهٔ (اودار غلا) کهدر یك جنکل نخلستانی واقع شده بود پدیدار گردید . چاهای [آرته زیه ن] کهدرین حوالی کنده شده آبهای دایم الجریانی داشت . آلباتروس تاناپهای رابرج وجبههای برفوت خود ازین چاها آب برداشت .

مردمان (دار غلا) سفینهرا یك مرغ بسیار بزرگ و وحشتناکی گمان کرده باتیرها وتفنگها استعمال کردن گرفتند . اما گلهها و تیرها تابه آلباتروس نرسیده واپس بروی زمین افتادند . بعد ازیکمدتی مدار سرطان را مرور نموده بمنطقهٔ حاره داخل گردید یعنی حدود خطاستوارا گرفت . ازحدود افریقای شمالی تابه اینجا هزار کیلومترو قطع مسافه نموده است . امااینرا هم بگوئیم که مهندس روبور برقطعهٔ افریقا به بسیار آرامی گردش میکند وهرهرطرف آنرا ازنظر دقت میگذراند . وچنان گمان میشود که خریطهٔ بسیار مکمل آنرا گرفتن میخواهد .

امشب یك سیلاب ملخ بر سطح آلباتروس بریخت مانندم جاذآنها را

رو بیدند ، ولی یکچند صددانهٔ آنرا آشپز تاپاژ جمع کرده یك طعام بسیار اعلایی از ان حاضر کردکه فریقولن نزدیك بود پنجه‌های خود را با آن بخورد!

روز دیگر بعد از ظهر در یك گوشهٔ یك نهری یك شهری بنظر در امد این نهر، نهر (نیژر)، و شهر، شهر (طومبوقتو) بوده اینشهر که تنها از طرف یکچند اوروپایی دیده شده از طرف پرودانت، وفیل ایوانس امریکایی نیز دیده شد ، این شهر بوسعت پنجصد ششصد کیلومترو، و بشکل مثلث بود ، قیل وقال بسیاری از مردمان شهر بگوش سیاحان بر میخورد که این صداهای حیرت، ودعاهای دفع بلابود که از دیدن آلبهٔ تروس، وکان بلای آسمانی ازمردمان شهر برمیخواست!

روبور، نخواست که مهمانان او این شهر را نا شناخته در بگذرند ، لهذا به نزد سیاحان پیش آمده گفت:

— افندیان! این شهر (طومبوقتو) ست که دیدن آن برای هر کس میسر نمیشود ، در (١٨) درجه عرض شمالی، و (٥١) دقیقه و (٥٦) ثانیه طول غربی واقعشده است ، ده دوازده هزار اهالی دارد ، هرگاه مردم آن وحشی نمیبود اهمیت و قمیهٔ آن خیلی بود ،

اینرا گفته باز بیك طور استهزا کارانه گفت:

— بلکه در ینشهر یکچند روز اقامت کردن آرزو داشته باشید اگر آرزو کنید، امر بفرمائید!

پرودانت، و فیل ایوانس شانه‌های خودشانرا جنبانیده هیچ جواب ندادند.

روبور بازبیکوضع مستهزیانهٔ گفت :

— امادو نفر امریکائی اگر در میان و حشیان افریقائی گردش بکنند هیچگاه بقاعدهٔ احتیاط موافق نخواهد بود! علی الخصوص که از راه جو هوا آمده باشند!

فیل ایوانس نیز بهمان طور استهزا پیش آمده گفت :

— افندی اگر برهائی یافتن از دست شما کامیاب بشویم و بدست ظلم این وحشیان بیفتیم خودرا بختیار میشماریم. زیرا از یك زندان برامده بدیگر زندان می افتیم. علی الخصوص که طومبوقتوی وحشیان در پیش ماز آلباتروس شما بسیار بهتر است.

— طبایع مختلفست! بهرصورت شمارا بگردش اجازه نمیدهم. زیرا زندگانی مانند شما مهمانان عزیز برای من خیلی لازمست!

پرودانت زیاده برین تحمل نتوانسته گفت :

— مهندس افندی! زندانبانئی ماشمارا کفایت نمیکرد که حالا بنای تحقیر مارا نیز گذاشتید، ها؟

روبور — حاشا! تحقیر نمیکنم، استهزا میکنم!

پرودانت — آیا در سفینهٔ شما سلاح موجود نیست؟

روبور — چرا موجود نیست. بسیار است!

پرودانت — اگردو طپانچه امر کنید که بیارند ، یکی برای شما ، یکی برای من کفایت میکنند !

روبور — وای ! مگر خیال (دوئللو) را دارید ؟

پرودانت — البته !

روبور — نی نی رئیس افندی ! شمارا زنده نگهداشتن اولتر است !

پرودانت — نی ، بلکه زنده ماندن خود را اولتر میدانید ! حرکت عاقلانه هم همینست !

روبور — اگر عاقلانه است . وگر مجنونانه ! هرچه که دلم میخواهد همانرا میکنم ، شماهم بهرجائیکه شکایت میکنید بکنید !

فیل ایوانس — مهندس افندی ! آگاه باشید که ما شکایت کردیم !

روبور — آیا راست میگوئید ؟

فیل ایوانس — بلی ، وقتیکه از اوروپا میگذشتیم انداختن یك شکایتنامه برروی زمین چندان کار مشکلی نبود !

روبور — آیا شما این کار را کردید ؟

پرودانت — اگر اینکار را کرده باشیم چه میتوانید بکنید ؟

روبور — اینرا میتوانم که . . . . .

فیل ایوانس — چه ؟

روبور — (بهر) که برای یافتن شکایتنامهٔ تان از پنجهزار متر و به

پایان شمارا بیندازم ؟

پرودانت — چون چنینست بیندازید ! هیچ درنك مکنید ! زیرا ما اینکار را کرده‌ایم !

روبور آنقدر بغضب آمده بودکه از چشمهایش شعله های قهر وحدت میدرخشید . دستهای خودرا برهم فشارداده بر سیاحان پیش آمد . و بنابراشارت اوتوم تورنر وسه چار طایفه نیز پیش شدند . ولی هماندم باز پس بخود آمده خودداری نمود . وبجائی بکمرهٔ خود فرو آمد .

فیل ایوانس گفت .

— بسیار خوب شد !

پرودانت — کاریراکه‌او بران جسارت نورزید من خواهم کرد! بلی، مطاق من خواهم کرد !

درین اثنا مردمان طومبوقتو برباه‌ها برامده دعاهای نجات میخواندند! بوقت شام آلباتروس برسر درختهای جنگلهای غلو بحرکت آغاز نهاد . صداهای گاوهای جنگلئی که درین اراضی بکثرت پیدا میشود تا بگوش های سیاحین میرسید .

در یازدهم ماه تموز بوقت صبح آلباتروس کوههای کنیهٔ شمالی را در گذشت . این کوهها درمابین اراضئی سودان ، وخلیج کینه وا قعشده است . درافق کوههای (قونغ) نیز بطرز غبار آلود مشاهده گردیدکه‌در

دامنهٔاین کوهها حکومت قرالئی (داهومی) افتاده است .

ازوقتیکه ازطومبوقتو حرکت کرده‌اند پرودانت وفیل ایوانس دیدند که خط حرکت آلباتروس یکسر بسوی جنوب متوجه است . و ازین دانستندکه اگر بعدازینهم برهمین خط دوام ورزند بعدازکمی ازخط استوا میگذرند . آیابعد ازان که افریقارا ترك کنند بکجاخواهدرفت ؟ چونکه بعد ازان بحرهای محیط درپیش می آید که چارهٔ فرار را برسیاحان مفقود میسازد . لهذاهر دوسیاح بیچاره راایندمسئله خیلی بفکر واندیشه انداخته قهر وغضب شانرامی‌افزود . اما آلباتروس برقطعهٔ افریقا بچنان آهسته گی حرکت میکنند که گویاازینقطعه برامدن نمیخواهد .

قریب ظهربود که آلباتروس براراضئی (داهومی) واصل شده . معلوم ست که قرالیت (داهومی) بزرگترین اقسام افریقای غربی را تشکیل میدهد . هفتصد هشتصد هزار نفوس راممالك ، وبك حکومت مستقلهٔ درحال وحشت مخصوصهٔ خودداراند وباحکومت (آشانتی) که همسایهٔ اوست قوت محاربه کردنراداارد .

اگرچه حکومت قرالئی (داهومی) خیلی بزرگ یك حکومتی نیست اما ازسبب ظلمهاوخونریزیهائیکه درسال یکباردریك جشن مخصوص خود اجرامیکنند بسیار شهرت واهمیت حاصل کرده ودر وقت تخت نشینئی قرال . قصابئی که درقتل اسیران اجرامیکنند خیلی نفرت آوریك

حکومتی شمرده میشود . حتی اگر یك مهمان اجنبی . و یا یك شخص معتبری از مردمان مملکت به نزد قرال بیاید از لوازمات نزاکت مهماننوازی یکی اینست که در نزد آن مهمان ده پانزده عدد کلهٔ انسان را هماندم بریده و تقدیم میکنند ، واین قصابی را [منغان] نام وز یر عدالت قرال اجرا مینماید .

هنگامیکه آلباتروس به داهومی تقرب نمود حاضری تخت نشینئی قرال اجرا میگردید که بجای قرال (باهادو) که در انروزها مرده بود بر حکومت می نشست . مهندس روبور این حاضری رسم تخت نشینئی قرال داهومی را از زیر نظر دقت دور نگرفت ، واین تماشا را خواست که به آلباتروسیان نشان بدهد .

بسیاری از جمعیتهای مردمان اراضئی داهومی جوق جوق بسوی مقر ادارهٔ قرالئی داهومی که قصبهٔ (آبومی) میباشد پیش می آمدند . این مردمان بر راههای منتظمی که در میان جنگلهای خرما . وجوز هندی ، وکیله زارها کشاده شده بود پیش می آمدند . بوهای خوشی که از درختان نارنج و پورتقال ولیمون میبرامدتا بد ماغهای آلباتروسیان میآمد ، و بهزاران مرغان رنگارنگ برشاخهای درختان میپرید آلباتروس چون برسر جنگلها رفتار داشت از طرف داهومیان دیده نمیشد .

ساعت یازده بود که شهر (آبومی) پدیدار گردید . مردمان آیندهٔ اطراف در میدان بسیار فراخی که در پیشگاه اقامتگاه قرال موجود بود جمع

می آمدند ، در پیش روی سرای قرالی یك صفهٔ بزرگی موجود بود که بر سر آن از شاخهای درخت خرما و کاه و امثال آن یك چپری زده شده بود .

در یکی از حولیهای سرای قرالی که بر اقسام مختلف تقسیم شده بقدر چار هزار جنك آور صف بسته ایستاده بودند که این جنك آوران همه زن بودند و بعضی ازین زنان پیراهنهای آبی و لنگهای سرخ بر کمر بسته بودند ، و کمانهای بزرگ بزرگ چوب بانس بر شانه ، و ترکشهای پر تیر بر کمر داشتند ، و بعضی بعکس آن پوشاك پوشیده و با تفنگها و قرابینهای چقماقی مسلح بودند . و یك قسمی از آنها پیراهنهای سفید و لنگهای برك خرما پوشیده ، و با حربه ها و کاردهای کوتاه مسلح بودند . و بر سرهای خود شان دو دو شاخ گاوهای دشتی خلانیده بودند ، یك قسمی از جنك آوران دختران نوبالغی بودند که نفری طوپچی شمرده میشدند که سراپا سرخ پوشیده بودند و یك یك کاردی بر کمر و سنبه های طوپ را بر شانه گرفته بودند .

برین جنك آوران زن یك پنج شش هزار عسکر مرد برهنه که تنها از برگهای درختان یك لنك تا بزانو بر کمر آویخته بودند علاوه بکنید که از دوی داهومی در پیش نظر شما جلوه بکنند .

کوچه ها و خانه های شهر (آبومی) امروز سراسر خالی بود همه مردمان شهر در همین میدان فراخ قرالی جمع آمده بودند که همهٔ جمع آمدگان شهر و اطراف بقدر پنجاه شصت هزار آدم بودند . اینست که درین

میدان رسم تخت نشینئی قرال نو اجرا میشد ، وهزارها اسیری که در محاربهٔ آخری گرفته شده بودند ودستهاوپاهای شان بسته‌در یك طرف صفهٔ قرالی مانند گوسفندان قربانی افتاده بودند ، در میان اهالی انداخته شده بشرف این روز مبارك بقتل میرسیدند •

همکامیکه آلباتروس بر سر این میدان رسید از وقت ظهر دوساعت گذشته بود • آلباتروس از میان ابرهایی که اورا از نظرمردمان داهو می پنهان داشته بود به فرو آمدن آغاز نهاد •

این قرالی‌که نو بر تخت میخواهد بنشیند (بونادی) نام یك آدم بیست و نجسالهٔ ایست که‌در زیر یك سایبانی که‌از شاخهاوبرگهاساخته شده نشسته‌بوده دریپش روی صفهٔ قرالی پنجاه نفر موزیك نواز وحشی موجود بودند که‌با یکنوع آلات بی آهنکی که از بوغهای کج دندان‌فیل ونی‌های چوب بانس .ودهلهاودطبلهامرکب بودنغمه‌های کریه‌الصوتی میبراوردند • گاه گاه شلکهای طوپ وتفنك نیزاجرا میشدوبا صداهای آن ها آوازهـای حیوان‌مانندهزارهاوحشی نیز بلندشده یك‌شماتهٔدهشتناکی بعمل‌میآورده

دریکطرف میدان گروه اسیرانی که‌بشرف روح قرال مرده تلف می شدند افتاده بودند • قرال مرده دروقت جلوس خودسه هزارکله بریده بود که‌این قرال نونیز بهمین قدرکله بریدن مجبور بود •

بقدر یکساعت نطقهاخوانده شد ، فریادها . فغانهاغنالسرائیها اجرا

گردید ، بعد از ان رقص آغاز نهاد ، همه نفریهای عسکر زن برقص اشتراك ورزیدند ،

نهایت زمان خونریزی رسید ، روبور که به این عادت کریهٔ این مردمان وحشی بیدین واقف بود گروه اسرا را از نظر دقت دور نمیداشت ، مأمور عدایهٔ قرال جنـاب (مینغان) بیك عظمت وغرور وی در پیش روی قرال ایستاده بود ، وتیغ کوتاه بسیار تیز یکه بدست داشت بحرکت میآورد ، اما چون درین روز مرده‌گاه میشوند بسیار است بقدر دوسه صد جلاد های بسیار ماهر نیز درعقب مینغان باتیغهای خونفشان آمادهٔ کاه برانی بودند ،

و حشیها ، دفعةً صدا های (فررر ررر) آلبـاتروس را که از روی میدان بقدر دوصد متر و بلندتر فرو آمده بود شنیده سرهـای خود را بلند کردند ، وهیئت غریبهٔ جانور هوائی را دیده گمان کردند که یك معبود یست که برای تقدیس ومبارکبادئ قرال نو آمده است ،

از هر طرف سجده ها ، وسلامها ، ووضعیتهای احترام گرفته شد ، درین اثنا کاهٔ یکی از اسیران بشمشیر منغان برید ودیگر جلاد ان نیز خواستند که بکار آغاز کنند که دفعةً از بالای یك گالهٔ تفنگی آمده برجگر منغان برخورد ، وهماندم جان تسلیم نمود روبور گفت :

— آفرین توم ! خوب نشان گرفتی !

-- بلی ! گاه گاه همچنین نشانهای نافع گرفته میتوانم !

درین اثنامیان انبوه خلایق یك شور ماشوری برپاشد زیراداز نمد که جانور هوائی برای تقادیس ومبارکبادی نی بلکه برای هجوم آمده است ، وچون جسد بروح مهمان رابر زمین افتاده دیدند صداهای حدت و غضب شان بلند گردیده به تفنگ زدن وتیر انداختن آغاز نهادند .

پرودانت وفیل ایوانس اگرچه یك حس عداوتکارانه در حق روبور میپرورانیدند ولی به این فکر انسانیتکارانهٔ اوازاشتراك ورزیدن خود داری نتوانستند ، و گفتند :

-- بلی ، بلی ! بسیار خوب کردید . بهمه حال اسیرانیم ما هم !

روبور -- بلی فکر منهم همین است !

همهٔ نفری سفینه مسلح شده بر سطح سفینه برامدند ، دو تفنگ سریع آتش بدست دو نفر سیاح نیز دادند وهمه به آتش کردن آغاز نهادند . حتی طوپ کوچك سفینه رانیز ازبالا بپایان میلان داده یکچند گلوله انداختند ، وحشیان نیز ازگلوله اندازی خودداری نکردند . ولی آکثر شان به خوف عظیمی افتاده فرار میکردند .

اسیران ازین معاونت ناگهانی بحیرت افتاده بباز کردن دستها وپاهای همدیگر خود شتاب میورزیدند . جنگ آوران ازگلوله اندازی روگردان نمیشدند . حتی یك گلوله بر پروانهٔ آلباتروس خورده پروانه را بشگافت .

توم تورنر بغضب آمده به مخزن جبه خانه فرو آمد وبقدر ده دوازده دینا میت را گرفته بالا برامد . وبمجرد یکه یکچندداتهٔ آنرا بر وحشیان پرتاب نمود ، وآنها بشدت در میان شان کفیده موجب تلفیات زیادی گردید تاب وتوانایی مقابله برای شان باقی نمانده بسرعت فرارکردند ، اسیران نیزر هایی یافتند وکسی در پی آنها طبعاً افتاده نتوانستند .

اینست که روبور به اینصورت فایده ومنفعت آلباتروس خودرادر نظر پرودانت وفیل ایوانس اثبات نمودکه برای اینگونه کارهای انسانیتکارانه چقدر نافع ومفید است .

بعدازان آلباتروس مستریحانه به جوهوا صعود نمود و بسرعت تمام از خاك قطعهٔ افریقا برامده بر بحر محیط اطلسی به هواپیمایی آغازنهاد .

باب سیزدهم

پرودانت وفیل ایوانس بی آنکه بسر چرخشی در پایی گرفتارشوند از بحرمحیط چسان میگذرند ؟

چیز یکه دورفیق ازان میترسیدند بسرشان آمد . بلی ، آلباتروس بر بحرمحیط برامد . آیا آلباتروس بکجا میرود ؟ درصاحبان سفینه اصلا اثرخوف وهراس پیدانیست ! روبحردر پیش آنهایکسانست هرکس در کمره ها خوابهای خوش خود را میکنند ، وهیچگاه خوابهای ترسناك

هم نمی بینند .

اما این سیاحت البته در یک جائی نهایت خواهد یافت زیرا اگر یک آرامگاهی نداشته باشد برای بکار داشتن سفینهٔ خود مواد لازمه را از کجا تدارک خواهد کرد ؟ و این هم طبیعیست که آن آرامگاه در جو هوائی بلکه در روی زمین باشد .

خوب ! مادام که این چنین آرامگاه ضروری دیده میشود آیا آن آرامگاه در کجا خواهد بود ؟

اینست که پرودنت و فیل ایوانس مصمم بودند این سؤالها را از او بکنند ولی واأسفا که جواب دهنده نمی یابند ! پس فکر کنیم که آیا کم کم این دو امریکائی آرامش مزاج خود را بدرجه قهر و غضب می آورند ؟ آیا اگر به بدبختی تسلیمشان عنقریب اقدام و رفتار نداشتند ؟

هرچه که هست ، حالا این ملاحظات را گذاشته ببینیم که سفینه در چه حالتست ؟ سفینه در دوازدهم ماه ژوئن بر بالای محیط اطلانتیک بکمال عجله در جریان بود . روز دیگر که شمس تابان از نقطهٔ الحاق بحر و سما طلوع کرد با وجودیکه بسبب بلندی آلباتروس دایرهٔ رؤیت خیلی واسع بود باز هم هیچ خشکه از هیچطرف معلوم نمیشد .

فریقولن بیچاره از کرهٔ خود بیرون برآمده چون بحر ذخار را در زیر پای خود بدید بی آنکه از بیم آویخته شدن دهن خود را بگشاید از زبان

لرزان واپس بکمرهٔ خود بخزید !

سطح بحرها ئیکه برکرهٔ زمینست سه صدو هفتاد و چار ملیون و پنجاه و هفتهزار و نهصد و دوازده متر مربع میباشد ، که بحر محیط اطلسی بقدر یك ربع این سطح را استیلا کرده است . وازین یك بزرگی و وسعت این بحر را قیاس باید کرد .

درین جهت کرهٔ ارض که بین المدارین گفته میشود همیشه او قات یك جریان هوا موجود است که از صحرای کبیرافریقا بسوی خلیج (مکسیقا) متمایلاً درجریان دایمی میباشد . این جریان هوا گاهی از طرف غرب بسوی شرق ، وگاهی از طرف شرق بسوی غرب در تمام مدت تابستان دوام میورزد . آلباتروس بسرعت متوسط که باز هم از سرعت هرقسم واپورها تیزتر است هوا پیمائی مینمود .

درسیزدهم ماه تموز از خط استوا مرور نمود ، واین مسئله از طرف روبور به سیاحان خبر داده شد . رودانت از گذشتن خود از نصف کرهٔ شمالی به نصف کرهٔ جنوبی خیلی بقهر و غضب افتاد .

همهٔ سفاین حربیه ، وتجاریه وقتیکه از خط استوا می گذرند بعضی مراسم جشن و سروری اجرا میکنند که آلباتروس این مراسم را اجرانکرد . تنهافرانسواتاپاژ یك کاسه آب سرد را بیخبر بگردن فریقولن بریخت که فغانهای بیچاره را کشید . ولی بعوض آن یکچند قدح شراب

اعلای (رین) به او نو شانید که فریقولن از ین مراسم گذشتن خط استوا خیلی ممنون شد .

درپانزدهم ماه تموز بوقت صبح آلباتروس ازمابین جزیره های (آسانسیون) ، و (سنت هلن) مرور نمود وبجزیرهٔ سنت هلن زیاده تر تقرب نموده کوههای بلند سبز وخرم آنرا تماشا کرد .

اگر سفینهٔ مهندس روبور درانزمانی که ناپولیون بوناپارت درین جزیره محبوس بود موجود میبود ، بر خلاف همه تدابیر احتیاطیهٔ که محافظ جزیره (هودسون اودو) درباب نگهبانی ناپولیون بوناپارت درجزیرهٔ سنت هلن بکار میبرد رهایی دادن او خیلی آسان میگردید .

درشانزدهم وهفدهم ماه تموز درزمان غروب شمس جهان آرا خیلی عجیب یکمنظرهٔ بدیعهٔ طبیعیه مشاهده گردید که اگر درنزدیکهای قطب جنوبی میبودند چنان گمان میشد که فجرشمالی یانقطهٔ قطب خواهد بود ! چونکه دروقتی که آفتاب غروب میکرد ضیا های بسیار رنگارنگی ازافق پیدا گردید که بفجر شمالی خیلی مشابهت داشت .

وغیر ازین بسی مناظر طبیعیهٔ دیگر نیز گاه گاهی ظهور میکرد که انسان در پیش بدایع آن حیران میماند . درشب هجدهم ماه درحالتیکه قمر هنوز حال بدریت خودرا گم نکرده بود آنچنان یك هالهٔ جسیم قوس قزحئی پدیدار کرده بود که انسانرا حیرت میداد .

آیا این بدایع طبیعیه علامت یك طوفان مدهشی نخواهد بود ؟ بواقعی که همچنین هم شد ۰ در دریا یك شورش بسیار مدهشی برپا بود ۰ در هجدهم تموز از مدار جدی مرور آلباتروس بوقوع آمد ۰ روز دیگر یك بدیعهٔ غریب دیگر بظهور آمد که کشتیبانان دریایی از ان خیلی میترسند ۰

در سطح دریا خیلی موجهای شعله داری بکمال سرعت بر همدیگر همیغلطید که سرعت آن ها در ساعتی زیاده از شصت میل دیده میشد ۰ موجها خیلی خطهای ضیادار در ازی میدان میاورد ۰ چون شب هم بود ضیای شدید موجها به آلباتروس هم میرسید ۰

سبب یگانهٔ این بدیعه که در سطح دریا مشاهده میشد الکتریك بود ۰ چونکه در هوا این الکتریك خیلی شدتی پیدا کرده بود ۰ هرگاه کشتی و وا پوری در تموجهای الکتریك دار گرفتار می آمد از غرق شان هیچ باقی نماند ۰ اما آلباتروس از تموجها هیچ پروا نداشت ۰

درین اثنا دایرهٔ عرض چهل و هفتم را مرور کرد ۰ روزها درین جاها از هفت هشت ساعت زیاده تر دراز نمیشد ۰ بعد از وقت ظهر بیکساعت آلباتروس برای پیدا کردن یك خط موافقی برای حرکت خود بقدر صد قدم پایین تر از سطح آب فرو آمده بود که ناگهان در میان دایرهٔ دوران یك (خرطوم) دریایی گرفتار آمد ۰

چنانچه معلوم ارباب طبیعت شناسانست که خرطوم یك حادثهٔ بسیار

مدهشهٔ طبیعت است که عبارت از یک گردباد ابر و آب بحر است که باهمدیگر تاب خورده و آب بحر بدوران بسیار شدیدی از طرف ابرها بالا کشیده میشود کشتیهائیکه بخرطوم گرفتار آیند در هایی یافتن شان خیلی دشوار است . در ینوقت بقدر بیست عدد خرطومهای ابرهای سیاه بسوی سطح بحر دراز شده آب های بحر را بشدت خارق العاده مانند شعلهٔ جو الله بدور آورده بکشش فوق العاده بالا میکشید که آلباتروس در میان آن گرفتار آمده بود . اما هزار شکر که حرکت دوریهٔ خرطومها بعکس حرکت دوریهٔ پروانه های عمودئی آلباتروس بود . وگرنه پروانه سالار حرکت مانده سفینهٔ طیار معطل و بیکار مانده غوطه خوار گرداب ادبار میگردید .

مهندس بزرگی ومدهشی تهلکه را درك نموده . زیرا پروانه ها تأثیر نمیکرد ، و آلباتروس از خرطوم رهایی نمی یافت طایفه ها از شدت دوران خودداری نمیتوانستند و بهزار زحمت خودشانرا بکناره ها محکم گرفته بودند .

مهندس فریاد برآورد که :

— برادران ! صبوری واعتدال دم بکار است .

براستی که این دوچیز خیلی ضرور بود . فیل ابوانس و پرودانت حلقه های دروازه هارا محکم گرفته کم مانده بود که ازسرچرخئی دوران خرطوم بیهوش شده بدریا افتاده از دغدغهٔ عالم زندگانی آلباترس وارهند !

تنها توم تورنر دلاور بنا برا شارت مهندس ازیك چیزی بدیگر چیز چناك زده خود راتابه نزدیك طوپ سفینه رسانیده بتوانست .

بلی چارهٔ یگانهٔ رهـایی با فتن از خرطوم طوپ زد نست توم تورنر بسرعت تمام کارتوس رادرطوپ بینداخت،و آتش داد هماندم خرطومها ازاهتزازات هوائیهٔ که از صدای طوپ پیش آمده بود و یران گردید ، وابرهائیکه خرطومهارا تشکیل داده بودند به آب تحویل یافته مانند آبهائیکه ازناوه بریزد ریختن گرفت .

آلباتروس بمجرد رهایی یافتن ازخرطوم یکچند صدمتر و بلند گردیده مهندس پرسیدکه :

— آیادرسفینه شکست وریختی بهمرسیده خواهدبود ؟

توم — نی ، اما آنچنان یك صدمهٔ بدی بودکه اگردیگر بار پیش شود خیلی بدخواهدبود !

براستی کهاین واقعهٔ خرطوم خیلی مدهش صدمهٔ بود کهاگرصلابت و متانت فوق‌العادهٔ آلباتروس نمیبود پاره‌پاره میگردید. واثری از ان پیدانمیشد.

سیاحت روی بحر محیط به اینگونه خارقه های طبیعیه مرور مینمود . روزهاهم روز بروز درکوتاهی بود . هوانیزروزمره سردی پیدامیکرد . پرودانت وفیل ایوانس نیز روز روز بهتنك شده میرفتند . مهندس را نیزخیلی کم‌دیده میتوانستند . زیرا مهندس اکثراوقات خودرا درکمرهٔ

خود به تعیین خط حرکت آلباتروس بسر می آورد . و برروی خریطه گذرگاه های خود در اشارت میکرد ، وتحولاتی را که بارومترو ترمومترو ودیگر آلات رصدیهٔ هوائیه دمبدم نشان میداد آنهارا یگان قید و ثبت مینمود . وهر گونه وقوعاتیکه در اثنای سیر وسیاحت سفینه بوقوع می آمد در دفتر سیاحتنامهٔ خود بقید می آورد .

سیاحان ما دایما برسطح سفینه بر کنار کتاره تکیه زده وگوشها و بوز های خود شانرا از خنك با گوش پیچهای مخصوصی که در کمرهٔ شان برای روزهای سرما آماده شده بود بخوبی پیچانیده بتماشا مشغول میبودند ، و بنظرهای متجسسانه خود شان خشکه را می پالیدند .

از یکطرف فریقولن را مأمور کرده بودند که درباب که بودن روبور ، و بکجا رفتن آن از آشپز باشي معلومات وحوادث گرفته خبر بیارد . حالا نکه مانند موسیو فرانسوا تاپاژ یك فرانسیس سنگین مغز ، بمانند فریقولن پوچ مغز چسان معلومات صحیح ودرست خواهد داد ؟

وقتیکه فریقولن ازو میپرسید ، اوکاه روبور را رئیس سابق جمهوری امریکا ، وکاه یکی از جزالهای ژاپونیا ، وکاه یکی از نوابهای هندستان ، وکاه یکی ازخانهای ترکستان برقم میداد وچون ازجای رفتن آن سوال میکرد میگفت :

— افندی ما بکرهٔ قمر میرود . اگر درانجا قابل سکونت یکجایی بیابد

ساکن میشود ! خوب چه میگوئی فریقولن ! آیاتو هم باما می آیی ؟

فریقولن اینسخن را راست دانسته بشدت گفت :

— نی نی ، ازبرای خدا من نمیروم !

تاباز — چرا ؟ چرا ؟ تراد انجا یکدختری ار ساکنه های قرعروسی میکنیم ، چه میشود ، در انجا یك عرق اسود باز میکنید !

فریقولن چون اینگونه حوادث را برای افندئی خود میاورد پرودانت میدانست که در حق روبور چیزی نخواهد آموخت . و ار ازو فکر انتقام را زیاده ترفوت میداد . حتی یکروز برفیق خود گفت :

— حالا قانع شدید که فرار کردن ازین سفینهٔ منحوسه ممکن نیست ؟

فیل — بلی ، پرودانت ! هیچ ممکن نیست .

پرو — اما انسان دا مار حیات خود مالك است ، آن حیات چون به اسارت بگذرد فدا کردن آن لازم است !

— بسیار درست میگوئید ! اگر فدای جان کردن لازم باشد هیچ درنك نباید کرد .

— بلی برادر هیچ درنك لازم نیست ! آلباتروس قریبست که بحر محیط اطلسی را طی نماید . آیابعد ازان بار بحر محیط کبیر خواهد برامدیا بسوی قطب جنوبی رهسپار خواهد شد ؟ والحاصل همهٔ عمر خود را در جوهوا خواهد گذرانید که اینچنین زندگانی بدر دما نمیخورد . لهذا انتقام

باید گرفت سفینه را باسفینه نشینان آن محو وهلاك باید کرد !

— های های ! خود را نیز باید با آنها هلاك کرد ، و عالم را از حریفها رهائی باید داد !

اینست که ایندو رفیق ارقهر بسیار به ایندرجه هارسیده‌اند که برای انتقام بمحو کردن وجود خود نیز ایستاده اند ! تصور محو ساختن آلبا تروس را نیز چندان مشکل نمی بینند ، چونکه تنها بیك نفر پی خرد را بمخزن جبه خانه رسانیدن ، ویکدو دینامتی بدست آوردن برای این کار کافی دیده میشود !

اما هزارشکر که فریقوان ازین تصور آگاه نیست ، وگرنه هیچ شبهه نیست که افندی خود را بدست بدهد !

در بیست و سوم ماه تموز ازطرف غرب جنوبی زمین پدیدار گردید . این خشکه آبنای (ماجلالان) بود که نقطهٔ منتهای امریکای جنوبیست . دراینموسم دراینطرفها که بیشتر ازپنجاهمین درجهٔ عرضست شب تابه هجده ساعت ممتد میشود . حرارت نیز ارصفر شش درجه فرو میآید . اگر ششماه پیشتر میبود دراینسر زمینها روز ها بقدر شانزده هفده ساعت دراز میشد . زمینها نیز سبز و خرم بنظر میآمد .

امروز در اثنای غروب شمس یك تالاب بسیار لطیفی که بابیشه ها محاط بود در گذرگاه آلباتروس تصادف نمود . که بصدها هزار مرغان هر رقم

بررو واطراف آن در پرواز بودند آلباتروس چراغهای الکتریك خود را روشن نمود . هزاران مرغان خوش گوشت آبی برسطح سفینه خود را انداختند که به اینصورت شکار بسیاری بچنك آلباتروسیان افتاده تایك مدت مدیدی برای طعامهای رنگارنك بدست فرانسوا تاباز آشباز باشی کار پیدا شد .

بعد از آنکه آبهای ماجالان و آبهای (باکر) را مرور نمود آلباتروس بجهت جنوب به پیش رفتن آغاز نهاد . بعد هاجزیرهٔ (تاوارن) را گذر کرد . والحاصل بعد از آنکه از ساحل داهومی تابه اینجا هفتهزار و پنجصد کیلومترو مسافه راطی نمود و همهٔ جزایر ماجالان راپیمود . دماغهٔ مشهور (هورن) رانیز گذشته یکسر بسوی جنوب هواپیمائی آغاز نهاد !

باب چاردهم

مهندس روبور دارد در کجاهای کارخیر انداخته اجرا مینماید ؟

فردا که بیست وچارم تموز بود از دایرهٔ پنجاه وچارم عرض آلباتروس خیلی پیش رفته بود که این دایره در نصف کرهٔ شمالی مقابل دایرهٔ ایست که از (ادینبورغ) که در (اسقوچیا) واقع است گذشته است . بیست وچارم تموز در نصف کرهٔ شمالی بیست وچارم کانون ثانیست در نصف کرهٔ جنوبی . لهذاترموه‌تروداپدرجهٔ حرارترا از صفر پایانتر نشان میداد !

روبور مجبور بود که کره های سفینه را به الکتریك گرم نماید . و چون سفینه دائما بسوی جنوب پیش میرود رفته رفته روزها هم کوتاه شده بود و روشنی کم شده تاریکی بیشتر میشود .

در سفینه لباسهای زمستانی که برای سیاحت قطب بکار آید از اقسام بسیار اعلا موجود بود که هر دو رفیق خود را خوب پوشانیده هر روز به سطح سفینه میامدند ، و در باب چارهٔ فرار . و وسایط اخذ انتقام را پیامیزدند .

آمدیم بر روبور . بعد از گفتگوئی که در فصل فوق با ایشان داشت کرد خیلی کم با آنها دید و وادید میکرد ، و هیچ مکالمه با آنها رد و بدل نمیکرد . دائما با توم تورنر مکالمه های دور و دراز اجرا میکرد یکی دو بار موتورها را بدقت تمام معاینه کردند . و از وضع شان چنان معلوم میشد که بعضی ماشینهای نو را جستجو میکنند . دیگر آنکه دفتر اجزاء و مصالح های لازمهٔ ماشین ، و موتور را که طایفه ها و لوازمات داشتند همه را تنظیم میدادند .

در اینوقت در زیر آلباتروس بحر بسیار بزرگی که در مابین آسیا و امریکا واقع است موجود میباشد . آیا آلباتروس بکجا میرود ؟ از طرز رفتارش چنان معلوم میشود که بطرف قطب جنوبی رهسپار است ! آیا در اینموسم زمستان ، و ظلمتهای شبهای بیپایان سیاحت قطب چه ضرورت دارد ؟ حالآنکه از بعضی کارهائیکه روبور و توم تورنر در سفینه می بینند چنان

معلوم میشود که بفکر بازگشتن افتاده باشند !

امروز در حالیکه میزان الهواء از بسیار مدتی بلند بود دفعهٔ سقوط نمود که اینگونه سقوط باروه‌ترو اگرچه برای سفاین بحریه خیلی اندیشه آور و تهلکه گستر یك مسئله ایست ، اما آلباتروس هیچ پروا ندارد ! زیرا این سقوط باروه‌ترو بر سطح بحر محیط علامت طوفان بسبب زمدهشی را نشان میدهد ، ولی ماشین طیار روبور چه باك دارد !

از وقت ظهر یکساعت گذشته بود که توم‌تورنر به مهندس تقرب کرده گفت :

— مستر روبور ، درینطرف افق بر سطح بحر به بینید یك نقطهٔ سیاهی معلوم میشود ! آیا چه خواهد بود ؟

روبور دوربین خود را با نطرف دور داده به تدقیق آغاز نهاد ، پرودانت ، و فیل ایوانس که برطرف سر سفینه بودند نیز بهما نطرف میدیدند .

روبور گفت :

— آن نقطه یك قایقیست ! حتی در میان آن آدم نیز هست !

توم — مطلق قضازده‌ها خواهند بود .

روبور — بلی ، از وضع شان همچنین مینماید که قضازده باشند بلکه از گرسنگی و تشنه‌گی بحال تلف رسیده باشند .

توم — آلباتروس ما چرا بمعاونت شان نشتابد ؟

روبور همان دم به ماکینیست اشارت کرد . سفینهٔ طیاره آهسته آهسته

بسقوط آغاز نهاد ، وچون بقدر صدمتر و برسطح بحر نزدیکشد یکسر بسوی قایقی که دیده شده بود روان گردید .

وقتیکه آلباتروس نزدیکشد ، آلباتروسیان دیدند که در قایق پنج نفر بودند ، وغیر متحرك افتاده بودند ، یا آنکه هلاك شده بودند ، یا آنکه از مانده گی و گرسنگی بیهوش افتاده اند .

آلباتروس چون برسر قایق نزدیکشد فروتر آمد . و سفینه نیز قایق را بخوبی مشاهده کرد . برطرف دنبال قایق نام وعنوان سفینهٔ که این قایق به آن منسوبست نوشته شده بود . چون بدقت نظر کردند دیدند که اسم سفینه (ژانه ت) واز کشتیهای بندرگاه (نانت) فرانسه است . لهذا معلوم گردید که قضازدگان بیچاره فرانسوی میباشند . توم تورنر بصدای بلند :

-- هی !

گفته برانها آواز داد . درقایق نشینان هیچ حرکتی پیدا نشد و بور گفت :

— بلکه نشنیدند ! تفنك بندازید .

تفنك زدند . صدای تفنك یکمدتی برسطح دریا عکس انداز گردید .

بصدای تفنك ، یکی ازقایق نشینان که ازضعف مانند تشریحی شده بود بکمال زحمت سرخودرا بالا کرده انظار بیهوشانهٔ خودرا به اطراف عطف نموده توم تورنر باز :

— هی !

گفته بانگ زد !

قضازدهٔ بیچاره چون سر خود را بالا کرد آلبا تروس را بر سر خود مشاهده کرده در اول امر به خوف و دهشت افتاد. روبور بزبان فرانسوی گفت:

— مترسید. برای امداد شما آمده ایم ، بگوئید که کیستید و چه حال بر شما پیش آمده ؟

— طایفه های کشتئی سه دیرکهٔ (ژانه ت) میباشیم که خود من کپتان دوم آن میباشم ، سفینهٔ ما غرق شد ، ما پنج نفر خود را بااین قایق رهایی دادیم ، پانزده روز است که درمیان ، و جها غلطانیم ، نه خوراك و نه نوشیدنی داریم ، نزدیك بهلاکت میباشیم !

درین اثنا چهار قضازدهٔ دیگر نیز آهسته آهسته به امید نجات حیات یافته از جای خود بر میخواستند ، آنقدر ضعیف و بیرنك بودند که از اموات فرق نداشتند ، دستهای خود شانرا بیکوضع نومیدانهٔ بالا بر اوردند ،

بنابر اشارت روبور یك کوزهٔ چرمینی را از آب پر کرده و بیك ریسمانی بسته به قایق آویختند ، بیچاره ها بیك هول و تلاشی که جگرانسانرا پاره پاره میکرد به کوزه چسپیده و آبرا نوشیده :

— نان ! نان !

گفته فریاد بر اوردند ، هماندم درمیان یك سبد نان و گوشت . ویك

شیشه شراب، ویکقدری قهوه وشیرینی آویختند احوال قضاز دکال بیچاره شایان مرحمت بود ! بچنان تهالك وانهماکی برسبدهجوم بردند. وخوردند ونوشیدند که مجسمهٔ نجه دادن حیات وممات رادر نظر آلباتروسیان جلوه گر ساختند ،

بعداز انکه یکقدری جان گرفتند پرسیدندکه :

— در کجا هستیم ؟

— ازسواحل شیلی وجزایر شوناس نجاه میل دورتر هستید !

— تشکرمیکنیم ، اما این نجاه میل مسافه را ماچسان طی خواهیم توانست ؟ باد هم نیست ، باد بان ماهم پاره پاره شده ، قوت پرکشی هم نداریم ! ...

— ماشما را کشیده میبریم !

— شما کیستید ؟

— مامردمانیم که برای رهایی دادن شمایان آمده وبه اینواسطه خودرا بختیار میشماریم !

قایق نشینان بیچاره بردیگرسوال جسارت نتوانستند چونکه بگرداب حیرت فرورفتند که آیا نجه گونه حال است ؟ بنابراشارت مهندس روبور بطول صدقدم یك ریسمانی به قایق انداختند . قایق نشینان ریسمان را به قایق خود به بستند . آلباتروس یکسر بسوی شرق حرکت نموده وقایق

را کشیده ببرد .

ساعت ده بود که خشکی پدیدار گردید . یعنی چراغهای دوار ساحل مشاهده شد . بعداز انکه آلباتروس قضازدگان بیچاره را تاجزایر شانوس برد توم تورنر آواز داد که :

— ریسمانرا باز کنید !

قضازدگان بیچاره عرض تشکرات بسیاری کرده ریسمانرا باز کردند ، واین واقعه رایك خارقهٔ آسمانی پنداشتند . آلباتروس نیز پس براهیکه داشت دوام ورزید .

پرودانت وفیل ایوانس باوجودیکه درحق آلباتروس وروبور عداوت بسیار شدیدی میپرورانیدند بازهم دراینمسئله به اعتراف کردن مجبور شدند که اینگونه کارهای انسانیتکارانه را بجز آلباتروس دگرباو نهااجرا کرده نمیتواند .

دربحر وهوا لحظه بلحظه علایم طوفان بسیار شدیدی پدیدار میگردید . از علامتهائیکه بارو مترونشان میداد هیچ شبهه نماند که یك طوفان بسیار مهلك ومدهشی ظهوریابد . از نصف شب یکساعت گذشته بود که باد دهشت بنیاد بکمال شدت وقوت وزیدن گرفت . ماشین طیاره مهندس روبور بکمال زحمت برروی باد راه می پیمود ، ودرساعتی پنج شش میل قطع مسافه میتوانست . ولی بیشتر ازان ره پیمایی خارج دایرهٔ احتیاط بود .

طوفان رفته رفته شدت میکرد ، وبخوبی معلوم شدکه (قاصرغه) نام طوفان گردباداست که گاه گاهی ظهور میکند ، ودر بر وبحرخرابیهای بزرگی میرساند ، این قاصرغه هایعنی گردبادهارا دربحرمحیط اطلسی (هوارقان) ، ودربحر چین آنرا(طایفون) ، ودرصحرای کبیر(سیمون) مینامندکه مالك حرکت دوریهٔ دایمی ومدهش یك طوفانیست .

روبور به احوال این گردباد مدهش بخوبی واقف است لهذابر طبقات بسیار بلند هوابرامده خود رااز تهلکه محفوظ میتواند ، وهم میبایست که بجابکی این کار رااجرابکند ، چراکه هیچ وقت باقی نمانده ، چراکه باد شدت خودرالحظه بلحظه می افزاید ، وگردباده دکوریکسر بسوی قطب جنوبی دورکرده میرود که اگر یکبار آلباتروس بدایرهٔ دور آن بیفتد حکماً باید که خواه ناخواه بقطب جنوبی برود ، آنهم بشرطیکه سالم بماند .

اینست که روبوراین مسئله هارااندیشیده توم تورنر راامرصعود عطا نمود ، آلباتروس پروانه های افقی خودرابشدت هرچه تمامتر بدور آور ده مائلاً صعود نمود ، اماهنوز بقدر دو صد متر وبالاشده بود که دفعتهً توقف نمود ، واین توقف اوازان بودکه بجریان بسیارشد تناك پرفشار هواکه ازبالایکسر بپایان میآمد مقابله نتوانست ، یعنی نقطهٔ استنادنیافته بتوقف مجبور گردید .

وابور هائیکه در نهرهای شدیدالجریان میروند بسببی که آنها ازمیان

چرخهای پروانه های آن بشدت وسرعت در میگذرد . و برای دور پروانه نقطهٔ استناد پیدا نمیشود چرخ از کار افتاده پس پس میرود . اینست که آلبا تروس نیز در ینوقت بهمین حال افتاده است .

اما روبور باز هم مغلوب شدنرا برخود گوارانه پسندید . و هفتاد و چار قطعه پروانه های عمودی خود را بیکبارگی قوت آخرین را عطا نمود اما وا اسفا که به این گردباد شدید یکد درختانرا از ریشه میبرارد . و دیوارها را از بن میغلطاند ، و اپورهارا از بندر به ساحل می اندازد ماشین پر قوت آلبا تروس تاب آور مقاومت نگردیده خواه ناخواه تابع جریان باد گردید . ودانست که بسمتی که خواهش خود اوست رفته نمیتواند . لهذا قوهٔ پروانه هارا بطرفیکه جریان دوریهٔ باد درحرکت بود دور داده از مقابله و مجادله فارغ گردید توم تورنر و روبور به اشارت باهم سخن میگفتند . و همه مهارت وکاردانئ خود شانرا درباب ادارهٔ سکان آلباتروس صرف میکردند .

حال خیلی دهشتناك بود ، ادنا غفلت موجب هلاکت میگردید از همه بدتر که باد ظلم بنیاد بسرعت خارق العاده سفینه را بسوی قطب جنوب میبراند ، حالا نکه سمت قطب جنوبی درینموسم عبارت از یك انجماد و ظلمت است وروبور هیچ آرزوی رفتن آنجهت رادر ینموسم ندارد .

در ماه تموز . در نیجهت کرهٔ ارض شبها بقدر نوزده ونیم ساعت دراز میشود . کرهٔ شمس که از حرارت وضیا محروم است یك کمی بر افق پدیدار

شده بازغایب میشود ، امادر نفس نقطهٔ قطب شب یکصد وهفتاد ونه روز تمام دوام میورزد . حالاً نکه از روش حال چنان معلوم میشود که آلبا تروس بهمه حال در ورطهٔ این ظلمت وانجماد دائمی بیفتد .

در میان این تهلکه هامهندس بکمال اعتدال دم امر هامیدهد . طایفه هانیز مانند اجسامیکه روحشان مهندس باشد به اوامراو اطاعت میکردند . شدت طوفان نیز درین اثنا بدرجهٔ رسیده بود که مهندس بهکم کردن حرکات دوریهٔ پروانه های آلبا تروس مجبور گردید زیرا اگر چنین نمیکرد هم بیم شکستن پروانه هابود . وهم استعمال کردن سکان محال میشد .

تمام روز طوفان باد دوام ورزید . دایرهٔ عرض هفتادو پنجم را سراسر دور نمود . هر چه که بقطب نزدیکتر شده میرفت ظلمت نیز بیشتر شده میرفت . رفته رفته بجز درخشنده گی سیارات . وقمر دیگر هیچ روشنی پدیدار نماند که بسبب هلال بودن قمر اینسر زمینهای قطبیه راچنانچه از جمعیت بشریه تابه ایندم هیچکسی دیده نتوانسته است مهندس روبور که بمجبوریت تابه آنجارسیده نیزدیده نخواهد توانست .

هیچ شبهه نیست که آلباتروس پیش از انکه به نقطهٔ قطبیه درایداز جهت غربئی قطعهٔ لوئی فیلیپ مرور کرده خواهد بود که انسانهاتابه ایندم از ینجا پیشتر رفته نتوانسته اند .

پرودانت و فیل ایوانس در تمام زمان طوفان از سطح سفینه فرو نیامدند .

خودرا محکم بسته بودند . اما هزار افسوس که همهٔ اینمو اقعیکه آلباتروس
ازان میگذرد درمیان چنان ظلمتی مستغرقست که دیدن آن ممکن نمیشود!
یك کمی از نیمشب گذشته بود که فجر مخصوص قطب اطراف را روشن
ساخت . شعاعهـای آتشین خیره رنك فجر جنوبی در نصف دایرهٔ سما
مانندیك بادزن بسیار بزرگی که کشاده شده باشد پدیدار بود . نقطه های
آخرین شعاعات الکتریکئی آن تابه نجم قطبئی جنوبی وچهار کوکب
درخشندهٔ اطراف آن امتداد داشته بود .

این بدیعهٔ طبیعیه ناقابل تصور و تعریف یك لطافتی حاصل کرده بود .
بواسطهٔ ضیای لعل‌فام آن اطراف واکناف که بیك لباس سفید یخهاو برفها
پوشیده شده بود یکقدری مشاهده گردید .

سوزن مقناطیس قطب نما که درسفینه بود بسبب نزدیکشدن نقطهٔ قطب
یك بی انتظامی و بی آهنگی پیدا کرده بودکه در خصوص تعیین خط
حرکت یك فکر صحیح ازان حاصل نمیشد . بعد ازکمی سوزن مقناطیس
قطب نما آنقدر بسوی پایان میل نمودکه روبور محقق دانستکه بر نقطهٔ قطب
واصلشده است . لهذا زاویهٔ راکه سوزن مقناطیسی نشان داده بود رو
بور بدقت پیمایش کرده فریاد براوردکه :

— نقطهٔ‌قطب جنوبی درزیر پای ماست !

روی زمین‌که بیك کسوهٔ سفید برفهاویخ هـا پوشیده شده بودمشاهده

گردید . اما باز هم هیچ معلوم نشد که در زیر آن چه چیزها مختفی خواهد بود!

درین اثنا طوفان باد چنان دهشت آور یك شدتی پیدا کرده بود که در هر لحظه بیم هلاك آلباتروسیان . و پاره پاره شدن آلباتروس محقق مینمود . زیرا آلباتروس خود داری و ضبط عنان نمیتوانست . و کوه های مرتفع منجمده در پیش روی آن برابر شدن . و مصادمهٔ شدید وقوع یافتن . و پاره پاره شدن در هر لحظه محتمل میبود . علی الخصوص که سفینه چنانچه در حرکت افقئی خود بر خود حکم کرده نمیتوانست همچنان بر بالا بر امدن نیز موفق نمیشد .

حتی بعد از کمی یك ترلکهٔ بسیار عظیم دیگری رونما گردید . چونکه در پیش روی آلباتروس بقدر صد کیلو متر دورتر دو نقطهٔ مرتفع ضیا داری پدیدار گردیده بود که این دو نقطهٔ ضیاء از دو عدد کوه آتشفشان (ئه ره بوس) نام بود .

پرودانت و فیل ایوانس از روش رفتار بی اختیارانهٔ آلباتروس تفرس دانستند که آلباتروس مانند پروانهٔ در شعله های آتش کوه های آتشفشان بی پر و بال شده در دهنهٔ مجرای دوزخین آن احراق بالنار خواهد شد . اگرچه این از اعین مقصد میدانستند ولی به این یك تأسف میکردند که کوه آتشفشان چرا بر ایشان سبقت کند . و نگذارد که بدست خود انتقام خود را از روبور بگیرند .

شعله های کوه آتشفشان ساعت بساعت در مقابل آلباتروس نزدیک میشد. سفینه هر اندازه که کوشش میورزید راه خود را انحراف کرده نمیتوانست، و یکسر بسوی آن بسرعت نزدیک میشد. راه را یك حایل بسیار بزرك آتشینی قطع مینمود. هر طرف بیك ضیای شدیدی روشن شده بود، سیمای مردمان سفینه نشین بشدت ضیای شعله ها تابناك گردیده یك رنك خوفناکی پیدا کرده بود. هرکس بلاحرکت و بیصدا، و نفس بسته منتظر در آمدن آتشدان مدهش مانده بودند. و بغیر از لطف ربانی چارهٔ نجات را مفقود میدیدند.

آلباتروس بقدر سی چهل متر و بشعله ها نزدیك شده بود که لطف ربانی ظهور نمود. یعنی بادشات نهاد سبب نجات شان گردید چونکه در دقیقهٔ که آلباتروس میخواست در میان شعله ها بریان شده در میان دهنهٔ مدهشهٔ مجرا بیفتد، یك جریان شدتناك باد آمده شعله های مدهشه را بسوی دامنهٔ کوه هموار بخوابانید! سفینه باینصورت بعد از آنکه با بسیاری از سنگپاره های معدنی که از دهنهٔ وولقان بهوا میشد مصادمه نموده مجرای وولقان را گذر کرد!

بعد از یکساعت آتشهای وولقان از نظر نهان گردید. نهایت بساعت دو بود که دایرهٔ دوریهٔ گرد باد آلباتروس را باز بدرجهٔ شصتمین عرض آورد. ولی درینوقت طوفان نیز سکونت پیدا کرد. آلباتروس باز بر

حرکات خود مالك مختار گردید و یکسر بسوی شمال بقطع مسافه آغاز نهاد ، تا آنکه خودرا بموافعی که باضیای شمس منور بود رسانید . صبح بساعت هشت آفتاب طلوع کرده مردم سفینه را بضیای حیا تبخشای خود مستغرق انوار حیات نمود .

آلباتروس بعدازانکه از واقعهٔ مدهشهٔ خرطوم دماغهٔ — (هورن) رهایی یافت بگرداب بلا انتساب قاصرغه گرفتار آمده در ظرف نوزده ساعت منطقهٔ قطبیه را عبور نموده باز بروی بحر محیط کبیر آمده بود که در اثنای این دوران مدهش سفینه درهردقیقه یك فرسخ قطع مسافه نموده است ، واین سرعت دوچند سرعت حقیقئی آلباتروس است .

امروز مهندس روبور خیلی اندوهگین دیده میشد، زیرا در اثنای طوفان بلانشان مدهشه درپروانه های پیش وپس سفینه بعضی خرابیها و نقصانهایی پدید آمده است که به این سبب سرعت رفتار سفینه خیلی از خیلی نقصان پیدا کرده است . ازهمه بدتر اینکه اگر سفینه بهمین حال بماند روبور تا به جزیرهٔ مجهولهٔ که برای خود آرامگاه مقرر نموده رسیده هم نمیتواند. زیرا اگر چارهٔ تعمیر آن اندیشه نشود لحظه بلحظه پروانه های عمودی که سبب یگانهٔ رفتار آلباتروس است خرابتر شده میرود . لهذا سفینه را معلق داشته تعمیر کردن ضروری دیده میشود .

روز دیگر که بیست وهفتم ماه تموز بود از دور یك خشکهٔ پدیدار گردید .

بعدار کمی دانسته شد که این خشکه یك جزیرهٔ میباشد . اما آیاازهزارها جزیرهٔ که در بحر محیط افشانده شده‌است این کدام یکی از آنها خواهد بود؟ باوجود آنهم روبور بر توقف کردن در یجزیره قرار قطعی داد .

باد نیز سراسر ایستـاده شده بود - لهذا امانورهٔ توقف کردن آسان مینمود . چونکه هیچ نباشد بسبب نبودن بادسفینه در جائیکه معلق ایستاده شود محکم میماند .

سفینه چون بر کنار جزیره رسید یك ریسمانی که بقدر یکصدو پنجاه قدم درازی داشت ، و بر نوك آن یك چنگل بسیار گیرای لنگر جهاز مانندی مربوط بود بشدت برزمین پرتاب کرده چنگل ها لنگر مذکور را بدرستی ومحکمی برزمین خلا نیده آلباتروس رامعلق ایستاده کرد . پروانه‌های افق طبعاً بر حرکت دوریهٔ خود شان دوام میورزید. وگرنه سفینه چسان معلق ایستاده شده میتوانست ؟

اینست که آلباتروس ازوقتیکه از فیلادلفیاحرکت کرده‌است این اول بار است که باخشکه ارتباط نموده‌است .

باب پانزدهم

فریقولی در کجا یك پیشقدمئی عجیبی اجرا میکنند ؟

در وقتیکه آلباتروس هنوز بجزیره لنگر انداز ارتباط نشده بود که

جزیره راخیلی کوچك دیده بودند . آیا این جزیره بر کدام دایرهٔ طول ، و کدام دایرهٔ عرض واقعشده است ؟ آیا در بحر محیط کبیر یا در بحر محیط هندی میباشد ؟ اینست که اینمسئله هـا هنوز معلوم نیست . زیرا روبور هنوز ارتفاع نگرفته ، وتعیین موقع ننموده است !

مهندس انتظار برامدن آفتاب از ابرها برای ارتفاع گرفتن وتعیین موقع نمودن نکشید . بامید آنکه تا بشام تعمیرات را با تمام رساند فیا لفور به امر تعمیرات شروع نمود . پروانه های افقی که بردیرکها بطور افقی دور میخوردند وخدمت بالابراوردن سفینه را ایفا میکنند جملهٔ سالم است . در ینوقت کمتر از نصف آنها بدور است که به آن سبب سفینه را معلق داشته است .

حالا آنکه پروانه های پیش ودنبال که خدمت ، اندفاع را میکنند از درجهٔ که روبور گمان کرده بود بیشتر خسارزده شده اند . حالا لازم آمد که پروانه های مذکور را از شافت براورده چرخهای دندانه دار آنها را تعمیر بکنند .

دراول امر روبور بنظارت روبور وتوم تورنر ابتدا به تعمیر پروانهٔ پیش رو آغاز نهادند .

دراثنای تعمیر پرودانت وفیل ایوانس بعداز آنکه بر سطح سفینه یکقدری گردش کردند درطرف دنبال کشتی رفته نشستند .

فریقولن بحال خاطر جمعی وامنیت کاملهٔ میباشد . چون بقدر یکصدو پنجاه قدم خودرا از روی زمین بالا می بیند نعمت بزرگی میشمارد .

تابوقتیکه وقت عملیات تعیین موقع میرسید بر کار تعمیرات دوام ورزیده شد .

هنگامیکه آفتاب جهانتاب بسمت الرأس رسید مهندس روبور بکمال دقت عملیات تعیین موقع را اجرا کرده ثابت شد که سفینه در ۱۷۶ درجه و ۱۷ دقیقه طول شرقی ، و ۴۴ درجه و ۳۷ دقیقه عرض جنوبی میباشد . و چون برین طول و عرض بر خریطه نظر کردند معلوم شد که این جزیره (ویف) نام جزیرهٔ کوچکیست که از توابع جزیرهٔ (شاتام) و از جملهٔ جزایر مجتمعهٔ (بروغتون) است . این جزایر مجتمعه در پانزده درجه جهت شرقی جزایر (پومرتو) واقعست که جزایر پوموتو نیز آخرترین (زه‌لاند جدید) میباشد .

روبور ، توم تورنر را گفت :

— چون چنین معلوم گردید که از جزیرهٔ (س) چهل و شش درجه بسوی جنوب افتاده ایم .

— بلی ، یعنی از آرامگاه خود دو هزار و هشتصد میل دور میباشیم که باین حساب اگرچه بسیار دور نباشیم ولی اگر باد مخالفی برخواسته و مارا دور کند باین مأکولات و لوازمات جزوی که بدست داریم بسیار مشکلات خواهیم کشید .

— همچنین است که تو میگویی توم ! منهم گمان میبرم که تا بنشانم تعمیرات یک پروانه را تمام کرده حرکت بتوانیم ، و تعمیر پروانهٔ دیگر را در راه کامل کنیم .

— مستر روبور! آیا این دو امریکائی و خدمتکار آنرا چه خواهیم کرد؟ گمان میبرم که اگر در جزیره (س) مهمان بشوند چندان زحمتی نخواهند کشید!

اما آیا این جزیره (س) کجاست. وچسان جائیست؟ خبر داریم که جزیره (س) در بحر محیط کبیر غایب شده یك جزیره ایست که مستر روبور آنرا یافته. و باصطلاح فن جبر آنرا جزیره (س) نام نهاده است. از راه رفت و آمد کشتیهای تجاریه و حربیه برکنار افتاده است. خوش آب خوش هوا سبز و خرم یك جزیره ایست که روبور آنرا برای خود قرارگاه و آرامگاه مقرر کرده است آلباتروس وقتی که در سیاحت هوا آخر دفعه خود را ... حتی وتجدید ... خود محتاج شود در همین جزیره آمده تدارك میکند. و لوازمات خود را کامل کرده تعمیرات و اصلاحات فنیه خود را بعمل میآورد. هم مهندس روبور این جزیره را بحال مکملیت فوق العاده ای در آورده است. مکملیت آنرا از این یك قیاس باید کرد که مانند آلباتروس یك سفینه هوائی در اینجا ساخته شده است. در این جزیره مخفی مهندس روبور هرگونه تعمیرات ماشین طیار خود را بعمل آورده میتواند. حتی اگر بخواهد یك آلباتروس نو دیگر بسازد نیز میتواند ساخت. زیرا در کارگاههائی که در جزیره از طرف مهندس ساخته شده است هر نوع ماشینها، و آلات آهنین، تخته خوراك پوشاك نوشیدنی، اسباب و اجزای کیمیائی. و حکمی موجود

است . تمام جزیره بقدر پنجاه نفر نفوس دارد که همهٔ آنها تابع مهندس رو بور . وعمله وعونهٔ آلباتروس اند .

چندروز با شترکه روبور دماغهٔ (هورن) را گردش کرده بسوی غرب رهسپار عزیمت شده بود مقصدش این بود که به آرامگاه خود یعنی جزیرهٔ (س) بیاید . اما طوفان شدید (قاصرغه) اورا میدان نداد ، وتا بقطب جنوبی اورا پوبان نمود . اگرچه درینوقت بجزیرهٔ (س) نسبتاً نزدیکست ولی خرابئی پروانه ها سیاحت اورا سکته دار ساخت ، وگرنه خیلی پیشتر بمنزل مقصود خود میرسید .

پس معلوم شد که روبور بجزیرهٔ (س) میرود ، وبرای رسیدن بجزیرهٔ مذکور لازم است که همهٔ قوت خود را مالك شود . و مالك شدن قوت بر تکمیل شدن تعمیرات موقوفست که ازا نسبب مهندس وهمهٔ طایفه ها بجد وجهد تمام به تعمیرات مشغولند وبدیگر هیچ چیزی نمیپردازند .

اینست که درین اثنا که طایفه ها درطرف سرکشتی به تعمیرات مشغول بودند پرودانت وفیل ایوانس نیز درطرف دنبال کشتی بیك مذاکره و مکالمهٔ بسیار مهمی گرفتار بودند که ذکر آن در ینجا ضروراست . پرو دانت میگفت :

— حالا بگوئید فیل ایوانس ! آیا برای فدا کردن حیات خود حاضر هستید ؟

— بلی ، بلی حاضرم !

— باز خوب ملاحظه کنیم ! آیا به این یك خوب دانسته اید که از رو بور لطف و مروت انتظار کشیدن بیفائده است ؟

— بلی ، هیچ رهائی یافتن از چنك این ظالم متصور نیست !

— بسیار خوب ! چون چنینست من قرار دادم ، آلباتروس میخواهد که امشب حرکت بکند ، منهم کردنش خود را ایجاد هم بکنم ، یعنی نمیگذارم که برود ، پر و بال ، پهدس نامد پرواز را می شکنیم ، سفینهٔ او را بر هوا میپرانیم !

— بلی ، بلی بپرانیم ! اما چیزی یکه لازم داریم آیا حاضر است ؟

— بلی ، دیشب وقتیکه طایفه هوا هائی دادن پروانه از شافت مشغول بودند به مخزن جبه خانه فرو آمده یك دانه کلهٔ دینامیت بدست آورده توانسته ام .

— بسیار خوب ، بسیار اعلا ! هیچ صبر نکنیم ، بکار آغاز کنیم .

— نی بسیار عجله لازم نیست ، باشید که شب بیاید ، بکرهٔ خود در فنه بکار آغاز میکنیم .

هر دو رفیق بر همین فکر قرار داده بنابر عادت هر وقتهٔ خود بساعت شش طعام خوردند . بعد از دو ساعت چنانچه گویا بکمال راحت بخواب میروند بخوابگاههای خود رفتند .

به بیمدکه پرودانت بنابر حس شدید انتقامی که در دل میپروراند برای

بر هوا کردن سفینه را با سفینه نشینانش که خودشان هم در ان داخل هستند چه گونه ترتیبی را قرار داده است :

یکی از گله های مدهشهٔ که روبور آنرا برمردمان داهومی انداخته بود بدست آورده . و یکقدری باروت نیز از همان جبه خانه دزدیده به کرهٔ خود آورده است . و بکمال احتیاط آنرا در زیر فراش خوابگاه خود پنهان کرده است .

فیل ایوانس گلهٔ دینامیت را معاینه کرد . دید که خیلی مکمل و برای بر هوا کردن و خراب ساختن یك قسمی از آلباتروس کافیست . اما مهمترین کارها اینست که گله را در وقت و زمان معین یا بزدن یکچیز برابر بتاقتی آن . و یا آنرا با آتش در دادن لازمست . اینست که پرودانت اینمسئله را در زیر نظر دقت گرفته یك فتیلهٔ درازی ساخت . و آنرا با باروتی که داشت معامله نمود . و حساب آنرا خیلی درست کرد که به این حساب هرگاه بساعت سه فتیل را آتش بدهد دو سه ساعت بعد دینامیت آتش گرفته مطلوب حاصل میشود .

اینهمه کارهائی آنکه هیچ شبههٔ کسی را دعوت کنند تمام گردید . پرودانت در حالتیکه در کرهٔ خود بحاضر کردن فتیله و ربط دادن آنرا به دینامیت مشغول میبود . فیل ایوانس نیز به دیده بانی و کشك کشی بر سطح سفینه قدم میزد .

بساعت ده همهٔ کارهای پرودانت سرانجام یافته فیل ایوانس بکمره فرو آمده رفیق خودرا ازکارش فارغ یافت .

روبور ورفیقانش تابشام هرانقدرسعی وغیرتی که درباب تمام کردن کار پروانه وانداختن آنرا بجایش سعی کردندکامیاب نشدند . لهذا روبور چنان قرارداد که یکچند ساعت عمله راازکارفارغ ساخته استراحت بدهد، وکار نشاندن پروانه رابجایش بفردا بگذارد . زیرابرای اینکار بهمه حال بروشنئی روز محتاج جست .

اینست که فیل ایوانس وپرودانت ازینقرار روبورخبرندارند. وچنانچه بروزازروبور شنیده بودند که به نیم شب حرکت میکند برهمان فکربودند، وبرهمان فکر نقشهٔ حرکت خودرا تیار کرده بودند . وچنان میپنداشتندکه سفینه ازجزیره خودرا بازکرده درهوا رهسپار میباشد . حالا آنکه سفینه هنوز بجزیره باریسمان مربوط وهمهٔ سفینه نشینان به استراحت مشغول بودند .

از نیمشب یکقدری پیشتر پرودانت بکار آغاز نهاد، درزیر خوابگاهش یك درجی موجود بود . دینامیت رادرمیان درج مذکور وضع نمود، وفتیل را از درج بیرون درازکرد . ولی درزیر لحاف پنهان کرد تا آنکه بویش منتشر نشود .

پرودانت بساعت نظرکرده گفت :

— وقت رسید !

اینرا گفته فتیل را آتش داده وبارفیق خود یکجا رسطح سفینه بر امده دروازهٔ کرهٔ خود شانرا خوب به بستند، دراول امرچون سکاندار را بجایش ندیدند متحیر شدند، و بچابکی بخارج نظر کردند . فیل ایوانس بصدای خفه لرزان گفت :

— وای ! آلباتروس درجای خود ایستاده است !

پرودانت — لعنت ! حالاباید فتیلرا بزودی خاموش کنیم !

— نی ، خودرا بایدبرهانیم !

— آیاخودرا ازها نیدن ؟

— بلی ، شب تاریکست ، از ریسمانی که سفینه را بجزیره مربوط داشته فرو آمدن چندان کارمشکلی نیست !

— راست گفتی فیل ایوانس ، از چارهٔ که تصادف برای ما خود بخود پیش آورده استفاده کردن لازم است .

هردو رفیق بکار آغاز نهادند . دراول امربکمرهٔ خود فرو آمده بکس قیمتدار خودشانرا که یکچندهزار فرانك نقدمو جودشان دران بودبگردن آویختند . بعداز ان برای جستجوی فریقولن بسوی سر سفینه روانه شدند .

ظلمت شب خیلی تیره بود ، درکمره هابغیراز خرخرهٔ خواب نفریها دگرهیچ چیزی مخل سکوت وسکونت دیده وشنیده نمیشد . به آهسته گی

تا به نزدکرهٔ فریقولن آمدند .

بحیرت افتادند! زیرا کرهٔ فریقولن باد ، وخود او را در ان نیافتند ، دیگر طرفها را نیز جستجو کردند ، ولی هیچ اثری از و نیافتند . فیل ایوانس گفت : مبادا پیشتر از ما فرار کرده باشد !

-- هرچه که باشد زیاده برین صبر کردن جائز نیست !

همانـدم به نزد ریسمان آمدند ، اول پرودانت بعدازان فیل ایوانس خود را از ریسمان در آویختند ، با پاهای خودشان بر ریسمان چسپانیده و بدستهای خود ریسمان را محکم گرفته لغزان لغزان تا بزمین رسیدند .

از بیقدر مدتها که از قدم نهادن روی خاك محروم بودند ، و در ینوقت یکبار پای شان بر زمین رسید آنقدر ياك ممنون ومسرور گشتند که برای شان پیدا شد که تصویر آن قابل نیست !

در اثنائیکه میخواستند کنار جوی آب کوچك را گرفته بداخل جزیره بروند در پیش روی شان یك آدم برآمد !

مگر این آدم فریقولن بود !

بلی ، فریقولن تنبل بیشتر از افندیان خود بفکر فرار افتاده بر زمین فرود آمده است . وچون قدم خود را بر زمین غیر متحرك فشرده است اظهار مسرت وشادمانی کرده است .

اما هیچ وقت باقی نمانده بود . بایدکه یك آن اول تر یك ملجأ و مأوایی برای

خودشان تدارك كنند . هنوز یکچند قدم دور نشده بودند که درسفینه های روی سفینه نشینان بلند شد . هیچ شبهه نیست که فرار کردن ورا ریان اخبر شدند .

درین اثنا خدامای الکتریك را بجزیره انداختند . توم تور نرفر یاد براورد که :

— ایست فراریان !

بوافعیکه فرار بان ادیدند . درین اثنا صدای مهندس روبور بلند که بن طایفه ها امر فرو آوردن سفینه را عطا نمود . سفینه آهسته آهسته دور و حرکت پروانه های خودرا آرام کرده بفرو آمدن آغاز نهاد . فیل ایوانس فریاد داد :

— مهندس روبور ! آیامارا در یجزیره میگذارید که آزاده باشیم ، و برپاسخن قسم بناموس میخورید . ناماهم شمارا از یك منفعی آگاه بسازیم ؟

مقصد فیل ایوانس ازین سخن این بودکه اگر روبور سوگند یاد کند ، وارایشان دست بردار شود ، اورا بر تهلکهٔ دینامیت آگاه ساخته پیش از کشیدن آن جلوه گیری آنرا سفارش کند . اما چون از طرف روبور بشدّت :

— اصلا ! اصلا !

گفته شد، وحتی یك تفنگی هم انداخته شده که آن پرشانه فیل ایوانس اصابت نموده زخمدارش گردانید. پروداست باکاردی که بدست داشت بر ریسمان حمله برده بیاك کش ریسمانرا برید.

آلباتروس که قوت پروانه های خودرا سست کرده بود، ولکن خودرا همه بر ریسمان انداخته بود. وبادهم دران اثنا بدرجه هیوز بدو بر برده شدن ریسمان بچنان شدت بسوی شمال شرقی بروی بحر پویان گردید که درضرف چند دقیقه سراسر از نظر سیاحان نهان گردید.

—(باب شانزدهم)—

—(دیناه‌ت چه ... چه می بخشد ؟)—

مهندس روبور به نهایتدرجه غضبناك گردیده بود. تابسیار جاها آلباتروس راضبط نتوانست. بادهم رفته رفته کسب شدت میکرد. بعدازکمی جزیرهٔ شاتام از نظر سفینه نشینان سراسر نهان گردید.

روبور گفت:

— وای خاینها! فرار گردیدها! اما از دست من رهایی نخواهید یافت! بعد ازانکه پروانهٔ آلباتروس رابسازم اوّل بسوی جزیرهٔ شاتام آمده شمارابدست خواهم آورد! بازمن میدانم وشما!

براستی که اگر روبور عودت کند فراریهارا بازبدست آورده میتواند. زیرا آنها از جزیرهٔ شاتام به آسانی وبزودی برامده نمیتوانند. اولا آیا

مردمان وحشی انجز یره با ایشان چگونه معامله و رفتار خواهند کرد ؟ گیرم که حسن سلوك ورزند . یك چند دینامیتی که روبور برا نها بیندازد حال شان چه خواهد شد ؟ اما جان مسئله اینجا ست که اگر رو بور عودت بتواند ! پرودانت از دینامیت خود خاطر جمعست که رو بور عودت نی ، بلکه زندکانی هم نتواند !

مهندس روبور دانست که غلبه جستن برباد مطلق به کار کردن پروانه‌ها، واتمام یافتن تعمیر آنها موقوفست لهذا گفت :

— توم ! چراغهای الکتریك را روشن کن ، هرکس بکار آغاز کند !

اوامر روبور درحال اجرا گردید ، تومتورنر وطایفه ها بکمال فعالیت بکار آغاز نهادند . ولی بادسفینهٔ از پروانه محروم را مجال درنك نمیداد . روبور مجبور گردید که سفینهٔ خود را بطبقات سفلای هوا فرو آرد ، تاباشد که باد در انجا کمتر باشد .

درین اثنا تومتورنر به مهندس تقرب نموده گفت :

— باد یکقدری کسب اعتدال نمود !

— آیا بارومترو چه نشان میدهد ؟

— در بارومترو تبدل نیست ، اما ابرها پایان شده میرود . چنان گمان میشود که باران شدید بیارد !

— اما اگر ببارد بما چه ضرر میرساند ! ما ندم از ابرهای باران بلندتر

برامده به تمام کردن کار خود مشغول میشویم! اصل کار تمام شدن تعمیر آنست!

— یك قسم کلئی تعمیرات به انجام رسیده است ، خیلی کم کار مانده است!

— توم! بمجردیکه پروانه را بجایش نهادیم اول کار ما همین باید بودکه راه جزیرهٔ شاتام را پیش بگیریم ، و آن فراریهای خاین را بدست آریم! زیرا وجود آنها برای ما خیلی ضرر تهادارد .

— راستست مهندس افندی : اگر آنهارا نیابیم البته چارهٔ رفتن مملکت خود را خواهند یافت ، و اسرار مارا بعالم فاش خواهند کرد .

— بلی توم! از همه بدتر اینکه ، چشمهای عالم را بطرف ما بازکرده ، در پئی جستجوی ما خواهند افتاد . علی الخصوص که از جزیرهٔ (س) ما نیز آگاه شده اند!

— حقیقت که مسئله خیلی مدهشست! البته که سفاین متحدهٔ امریکا آمده آن عالم پنهائی مارا ضبط واستیلا خواهند کرد .

در اثنائیکه اینمکالمه ها در مابین مهندس . و توم تورنر جریان می یافت ، پروانه نیز کامل التعمیر شده بجایش نهاده شده بود . روبور اشارت حرکت دادن پیلها راداد . پروانه بدور آغاز نهاد آهسته آهسته سرعت اصلئی آلباتروس بازعودت میکرد . روبور سفینه را بیك سرعت وسطی بسوی جزیرهٔ شاتام برای گرفتار کردن فراریان دور داد . روبور توم تورنر را مخاطب نموده گفت :

— چنان گمان میبرم که بعد از یکساعت بجز برهٔ شانام برسیم .

— منهم چنین میپندارم مستر روبور !

— چقدر خوب میشود توم ! زیرا بسبب واصل شدن ما بجزیره خیلی بهتر است ، فرار بهامار ادورگران کرده پنهان شده نمیتوانند سفینهٔ خود را در جزیره فرو می آریم ، و خود مادر پئی آنها میبرائیم . و تا آنها را بدست نداریم نمیگذاریم !

— اگر جنك و جدال لازم آید ؟

— مجادله میکنیم توم ! لهذا برای مجادله میباید که قوت ما تمام باشد ه حالا نکه پروانهٔ دنباله هنوز کار میخواهد .

اینرا گفته و طایفه ها را خطاب نموده گفت :

— دوستان ! هنوز زمان راحت نیامده ، تا بصبح کوشش ورزیدن لازمست !

طایفه ها برای سعی و کوشش حاضر بودند ه هرکس بسوی دنبال کشتی برفتن حاضر شده بودند که درین اثنا بدماغ توم تورنر یك بوی بسیار بدی برخورده . نظر دقت خود را باز کرد ، دید که بوی از طرف کمرهٔ فراریها و دود کثیفی نیز از پنجره های کمرهٔ آنها میبراید ، لهذا بتلاش افتاده گفت :

— این چیست ؟

— چیست توم ؟

— وای ، این بوی ودود را نمی بینید ؟

— بلی بلی ، از کمرهٔ آن خانه‌ها میبراید ! چابك بدوید ! چابك بدوید ! دروازه را بشکنید !! ...

ولی توم ودیگر طایفه ها هنوز دو قدم پیش نرفته بودند که یك صدای بسیار مدهشی بلند گردید . بام ودر و اطراف کمره ها در آن واحد پاره پاره و گداوود شده بر هوا گردید ، وهنوز پاره های آن میپرید که یك قسم کلئی طرف دنبال سفینه بهمراه یك قسم اعظم ماشین و پروانه ها از هم ریخته و پاشیده شده بدر یا ریختاند . تنها طرف پیش روی سفینه با یکچند دیرك پروانه های افقی . و یك عدد پروانهٔ بزرك عمودی که نوار کار فانع شده بود باقی ماند . که آنهم بکمال شدت بسوی سطح بحر به افتادن و شرقهٔ بحر فداشدن از ارتفاع سه هزار متر پویان شده می آمد .

و بسببیکه پروانهٔ بزرك مانولهٔ آن کسسته شده بود بدوران نیز اختیاری عظیمی افتاده بطور عمودی باقی ماندهٔ سفینهٔ پاره پاره شده را که رو بود و هشت نفر عونه او بریسمانهای کنار کمارهٔ خود را محکم چسپانیده بودند و بر آن پارهٔ باقیمانده مانده بودند بسوی گرداب بحر همیکشید .

در ینحال و بوربار یك جرأت و اعتدال دمی نشانداده بهر صورتیکه بود خود را تا به مانولهٔ پروانهٔ بزرك برسانید ، و مانوله را بدست آورده بتاب دادن آن کامیاب گردید . و به‌این سبب سقوط یکقدری خفت پیدا کرده

سفینه پاره یکقدری راست شده بعد از یکنیم دقیقه از آتش گرفتن دینامیت به آهستگی بر روی آب بیفتاد .

باب هفتدهم

درفیلا دلفیا چه شد ؟ و چه خواهد شد ؟

در بابهای سابق از شورش و هیجان فوق العادهٔ که در کلپ ولدن بظهور آمده بود بحث رانده بودیم . یعنی در ۱۳ ماه تموز وقوعاتیکه در کلپ ولدن در مذاکرهٔ بالون جیسان پیش شد ، فردای آن در تمام (فیلا دلفیا) سبب هیجان بزرگی گردید .

هنوز صبح وقت بود که در زبان همه مردمان شهر فیلادلفیا حکایت داخل شدن یك مرد اجنبی در دالان مذاکرهٔ کلپ و تحقیر کردن او اعضای کلپ را ، و مدح کردن ماشینهای ثقیلتر از هوا را . و بجوش و خروش آوردن حاضرین را بر خود و دفعةً از میان غایب شدن او جریان و دوران مینمود .

اما این هیجان . و غلیان بسبب غایب شدن رئیس وسرکاتب کلپ بدرجهٔ رسید که تنها مردمان شهر فیلادلفیا را نی بلکه تمام امریکا . و بلکه افکار تمام برعتیق وجدید را از یروز بر نموده زیر ا ایندو شخص از مردمان بسیار مشهور و باکمال و نام وسکار فیلا دلفیا شمرده میشوند . وهیچ عادت آنرا ندارند که در بیرون یعنی غیر از خانهٔ خود در دیگر جا بخوابند ، وگیرم

که در دیگر جا بخوابند بهمه حال خبر میدهند . حالا آنکه درا نشب که از کلپ برامدند بهمه رفقای خود گفته بودند که بخانهٔ خود میروند ، و فردهٔ صبح برای فیصله کردن مسئلهٔ سکان بالون (غوهد) به کلپ حاضر میشوند ، و برهمین وعداز اعضای کلپ وداع کرده برامده بودند .

دیگر اینکه : هرگاه بگوئیم که دو رفیق بلکه برای یك کاری بابنابرت روتی بیك طرفی رفته باشند ، ودرین نزدیکها خواهند آمد . خوب ! امه بغایب شدن فریقولن چه بگوئیم ؟ آیافریقولن چه شد ؟

نهایت سه ، چهار . پنج . شش روز گذشت . هفته شد هفته دو هفته شد . . . . خبر نیست . . . هیچ یك اشارتیکه اثر غایب شدکانرانشان بدهد پیدا نشد !

حالا آنکه در تمام محله های شهر بکمال دقت جستجوها اجرا گردید ، سواحل دریا ، کشتیها ، کشتیبانها ، بندرها ، ایستیشن ها کوهها دره ها جنگلهـا همه گی تفحص و تجسس شد هیچ چیزی پیدا نشد ! نیست ! نیست ! نیست !

تنهادرمیدانئی جنگل (فرمون) یکجای زمین رامیده ومضمحل یافتند که شبهه ناك دیده میشد . حتی در کنار جنگل مذکور ونزدیك زمین کوفته شده بعضی آثار مجادله ومنازعه نیز دیده میشد ! مبادا آنها بیك هجوم و تعرض رهزنان گرفتار نیامده باشند ؟

اینهم ممکنست ! لهذا از طرف ادارهٔ پولیس بکمال دقت و اعتنا به اجرای تحقیقات آغاز کرده شد . آبهای نهرها را پالیدند . گلهای زیر نهرها را کشیدند ، علفهای کنار هسای نهرها را درو کردند ، اگرچه این عملیات بیفایده نرفت زیرا نهرها به پاك کردن خیلی محتاج بود ، و به اینواسطه پاك شد ولی واأسفا که در زیر آن نهرها بجز لوشها و گلها از پرودانت و فیل ایوانس اثری پیدا نشد .

بواسطهٔ اخبارها ، اعلا ننامه ها و اخطار نامه ها بهر طرف امریکا نشر گردید . مکافاتها و اکرامیه ها وعده شد . در کوچه ها اشتهارها چسپانیده شد ، پنجهزار دولار بخبر آورنده گان آنها وعده شد !

ولی واأسفا که پنجهزار دولار در صندوق کاپ باقی ماند ، و خبر آورندهٔ آن پیدا نشد .

درین اثنا بازمسئلهٔ جسم مجهول هوایی که افکار مردمان دنیارا بهیجان آورده بود سر از نو بمیدان برامد . زیرا جسم مجهول درجهتهای امریکای شمالی باز یکچند دفعه دیده شده بود ! حتی در یکبار شکل ، و جسامت جسم مجهول بخوبی مشاهده شده بود .

در اول امر در اراضئی (کانادا) یکروز پستر از غایب شدن ارکان کاپ آن جسم مجهول دیده شده بود . بعد از ان در جنکل (فار وست) در اثنائیکه باقطار ریل مسابقه میکرد دیده شده که بعد ازین مشاهده فرضیات

وتخمیناتیکه درباب جسم مجهول در محافل علمیه ودوایر رصدیه دوران داشت زایل گردید ودانسته شدکه این جسم از مخلوقات طبیعیه نی بلکه یك سفینهٔ طیاریست که بنابر قاعدهٔ مسئلهٔ (از هواسنگینتر) ساخته شده است. علی الخصوص که جسم مذکور چون بعد از چندروز از چین ، و بعدازان ازهندستان دیده شد ، و بواسطهٔ تلگرافها این خبر بهر طرف منتشر گردید سرعت فوق العادهٔ آن نیز دانسته شد .

آیا این ماکینیست دلاور خارق العاده که خواهدبود ؟ آیا از قوای طبیعیه کدام قوت را درزیر حکم آورده باشد که بواسطهٔ آن سفینهٔ روی هوای خود را این قوت وسرعت خارق العاده راعطا نموده است ؟ مبادا صاحب این ماشین طیارهمان روبور عیار نباشد که درکاپ ولدن آمده طرفداری ماشینهای از هوا ثقیلتر رانموده است ؟

اینست که این فکرمانندبرق در بسی دماغها خطور کرده غایب شدن رئیس وسرکاتب کاپ را بااین ماشین طیاریك رابطه ومناسبت زیادی یافتند .

علی الخصوص که درششم ماه تموز از فرانس به نیورك یك تلگرافی آمد که به این تلگراف گمان وتخمین رابحقیقت ویقین تبدیل داد .

دراین تلگراف نوشتهٔ کاغذیکه درمیان یك قطئی نسواری که درپاریس یافت شده بود مندرج بود . قارئین کرام مابخوبی خبردارند که این کاغذ قطئی نسوارچیست . نوشتهٔ مذکوراحوال رئیس وسرکاتب کاپ ولدنرا

آفتابی ساخت .

وای ! مگر بیچارکانر اروبور دزدیده است ! چه هیجان ! چه حیرت! تلگرافیکه از پاریس آمده ، بهکلپ ولدن خطاب شده است ! بعد از ده دقیقه همه مردم فیلادلفیا بواسطهٔ خطهای تلفون به اینخبر آگاه شدند . و بعداز یکساعت همهٔ مردمان امریکا باخبر گردید .

حالا چه بایدکرد ! پرودانت و فیل ایوانس وفر یقولن را ازچنك رو بور ظالم بچه صورت رهایی داده خواهدشد ؟ مگر معادل آلبا تروس بالکه برترازویك سفینهٔ طیاری تیارکرده برهواشوند ! حالا نکهسا کنان روی زمین هنوز از اصول ساختن اینکو نه ماشین طیار ، وچگو نگئی قوت و سرعت او بیخبراند !

بعضی کسان باور نکردند ، وگفتند پاریسیان بامامزاح کرده‌اند ، هنوز از ین ناباوری یك کمی نگذ شته بودکه (نورماند) نام واپورفرانسوی که در لیمان نیورك ازفرانس آمده لنگر انداخت وطئی پرودانت را آورده باور نکننده کانرا بباورکردن مجبور نمود . قطارراه آهن درهمانشب قطی را از نیورك به فیلادلفیارسانید .

بلی ، بلی ! قطی مال پرودانت است ! حتی درمیان باورنکننده‌کان یکی جیمس سیپ سبزه خوار بودکه اگرد را نروز طعامهای مقوی خورده نمیبود از حیرت بسیار کفهای پایش بهوامیشد ! جناب جیمس سیپ

ازین قطی بارها بار از پرودانت نسوار گرفته است . همهٔ اعضای کلاپ قطی را بمجرد دیدن شناختند . زیرا بارباراین قطی را در دست پرودانت دیده‌اند . خلاصه این قطی یك یادگار محبت عظیمی برای اعضای کلاپ ولدن شده در دالان مذاکره دریکجای مخصوص برای زیارت کردن شان گذاشته شد !

زیاده برین هیچ شبهه باقی نماند ! رئیس پرودانت . وسرکاتب فیل ایوانس در جوهوا بدست روبوراسیر هـ تمند، چارهٔ رهایی دادن آنها نیز مفقود ! در فیلادلفیا ازین رهگذر یك ماتم عمومئی حکمفرمابود ، کمپنئی شلالهٔ نیاغارا بسبب ضایعشدن پرودانت که حصه دار بسیار بزرگ آن کمپنی بود بقطع معاملات آغاز نهاده بدرجهٔ اعلان افلاس رسید . فابریکهٔ ساعت سازی فیل ایوانس نیز بسبب غایبویت صاحب فابریکه تمامهٔ موجودهٔ خود رابه قیمت کم فروختن گرفت .

والحاصل رفته رفته امیدها از عودت کردن رئیس و سرکاتب منقطع شده میرفت . زیرا بعداز پاریس سفینهٔ طیار درهیچ طرف دیده نشد . همهٔ ماه تموز بهمین منوال گذشت هیچ اثری در جوهوا از ماشین طیار بدیدار نگردید . زیراما میدانیم که بعداز پاریس روبورېچه جاهای مجهولهٔ پوبان گردیده است !

ماه آغستوس نیز گذشت ! بازخبری واثری پیدانشد ، مبادا بکدام نتیجهٔ

وخیمهٔ گرفتار نیامده باشد !

والحاصل از ماه ایلول نیز بیست وهفت روز گذشت باز هیچ ! باز هیچ ! ۰ سبحان الله ! انسانها چه عجب مخلوقیست ! فراموشی از ایجابات طبیعیهٔ بشر است ۰ اینمسئله نیز آهسته آهسته فراموش گردید !

اما این عجب است که در روز بیست وهشتم ایلول دفعةً در فیلادلفیا آوازه شد که پرودانت ، وفیل ایوانس بخانهٔ خود شان عودت کردند !

بلی بلی ، گمشدگان پیداشدند ۰ حتی فریقولن نیزبا آنهاست اولا اعضا های کلپ . بعد از آن یاران ، ودوستان غایب شدگان یکان یکان بسوی خانهٔ نو آیندگان دویدند ! انواع نمایشهاوشادمانیهااجرا کردند . فریادها براوردند . هورراها کشیدند . بقرار عادت فیلادلفیا بر شانه های خود ایشانرا برداشته شهرگشت کردند ۰

سبزه‌خوار جیمس ، که بخوردن کباب کاهوی خود مشغول بود طعام خود را گذاشته بخانهٔ رئیس رفته بود ، ویلیام فورب که صاحب کارخانهٔ ازلته شکرسازی بود بادودختر خود میس مات ومیس دول هم درانجابود !

پرودانت وفیل ایوانس باآنقدر آدمها بمصافحه مجبور گردیدندکه دستها یشان بدرد آمد ۰ درهمان شب درکلپ عقد اجتماع گردید ۰ زیرا همه کس تشنهٔ شنیدن سرگذشت ایشان بودند ۰ وچنان میپنداشتند که درکلپ اول سخنی که رئیس بر زبان آرد متعلق سرگذشت غیبوبت سه ماههٔ شان

خواهد بود !

حالا آنکه هر دورفیق دردل خود برین قرار داده بودند که در ینباب هیچ چیزی نگویند ، حتی فریقوان که نخود در دهانش نم نمیکشد نیز التزام سکوت کرده بود .

اگرچه آنها همچنین قرار داده باشند، و بر کسی این راز را بنابر عنادیکه درباب طرفداری (خفیفتر از هوا) دارند فاش کردن نخواهند ، ولی ما میباید بدانیم که بعد ازانکه ایشانرا در جزیرهٔ (شاتام) گذاشتیم چه کردند وچه شد : ؟

بعد ازانکه پرودانت ریسمان آلباتروس را برید ، و آلباتروس بی پروانه به‌جریان هوا تابعشده بر هواشد هر سه‌نفر فراری کنار جوی آب را گرفته بسوی داخل جزیره روانه شدند ، وفکرشان این بود که با اهالئی بومئی جزیره تصادف کنند .

درساحل غربئی جزیره بیك قبیلهٔ برخوردند که پنجاه نفر بودند ، و بصید ماهی تعیش میکردند . مردم این قبیله وارد شدن آلباتروس ، و ضیاهای الکتریکئی اورادیده بودند وازدور به‌اوسجده ها کرده‌بودند . زیرا اورایك معبود سماوی شناخته بودند ؟

وچون آمدن این سه نفررا بسوی خود بدیدند به احترامهای فائقه ، وعزت داریهای لائقه که درخورد مردمان از سما آینده‌گان باشد پیش آمدند ، در بهترین کلبه‌های خود آنهارا جای دادند ، وانفس ترین طعا

مهای خود را در پیش شان آوردند .

پرودانت و فیل‌ایوانس دانستند که دینامیت شان کار خود را در طبقات بلندهوائیه اجرا کرده و بعدازین نه ازرو بورونه از آلباتروس اثر و نشانی بدنیانخواهد ماند !

حالا کار اینست که چارهٔ عودت کردن امریکا را باید جست ! همهٔ ماه آغستوس را در جزیرهٔ (شاتام) بسر آوردند ، چونکه واسطهٔ نقلیه نیافتند . فراریها بسببی که از یك محبس برامده بدیگری داخلشدند خیلی مأیوس شدند . تنها فر یقولن خیلی ممنون ومسرور بود !

تا آنکه درسوم ماه ایلول یك کشتئی بزرگ بادی بجزیرهٔ شاتام وارد شد، فراریها بعدازانکه بمردم قبیله اکرام و انعام وافری نمودباصاحب سفینه ساخته در سفینه سوار شدند . وبجزیرهٔ [اوفلاند] آمدند . وازانجادریکی ازواپورهای کمپنی (پاسیفیك)سوار شده بکمال راحت در بیستم ماه ایلول به (سانفرانسیسکو) واصل شدند ، وازانجابه قطارراه آهن سوارشده در بیست وهفتم ماه ایلول به (فیلادلفیا) واصل شدند !

اینست که فراریها ازوقتیکه بجزیرهٔ (شاتام) افتاده ، وبازتابه فیلادلفیا رسیده‌اند همین وقوعاترا گذشتانده اندرها نشب رئیس وسرکاتب بکمال دبدبه ودارات دردالان کلپ بمحل مأموریتهای خود شان نشستند !

حالا نکه هردورفیق فوق العاده ساکن ومستریح بودند وچنان معلوم

میشد که هیچ غیبو بت نکرده اند ، وهیچ چیزی بر سرشان نگذشته باشد ، ودیروز ازکابینه برامده امروز باز بوقت ومیعاد معین خود بمحل مأموریت خویش آمده‌اند !

بعد ازانکه نمایشها ، وهورراها ازطرف هیئت کابینه برطرف گردیده پرودانت بصدای بسیار مسترحانهٔ گفت :

— رفیقان ، افندیان ! مذاکره بازشد !

صداهای شکرها ، وهورراهای بسیاری بلند شد . زیرا اگرچه ابتداء شدن مذاکره چندان حال خارق العادهٔ نیست ، ولی چون باز از طرف رئیس پرودانت آن مذاکره باز میشود خیلی خارق العاده یك حالی شمرده میشود .

رئیس بعدازانکه صداهای تحسینها ، وهورراها فرونشست باز بسخن آغاز کرده گفت :

— دراجتماع آخرین ما مذاکره خیلی شدید شده بود [ازهرطرف بشنوید ! بشنوید !] مذاکرهٔ مامتعلق مسئلهٔ پروانهٔ بالون (غوهد) بود که آیادرپیش ربط شود یا بدنبال ؟ (ازهرطرف علامتهای حیرت) حالا چارهٔ اتفاق آراء طرفین را یافتیم که آن چاره عبارت ازربط دادن دوپروانه است بهردوطرف . [ازهرطرف سکوت ، حیرت !]

اینست که مذاکره به اینصورت جریان یافت !

همهٔ اعضای کلب که برای شنیدن حوادث غیبوبت شان ، و حکایت آلبا تروس منتظر بودند بسبب سکونت وجدیتی که درحال نو آمدگان پدیدار بود هیچکس جسارت برسوال نتوانست نمود . در کلپ یك سکون و سکوت عجیبی حکمفرمابود که تابحال امثال آن دیده نشده بود ! پرودانت باز بسخن آغاز نهاده گفت :

ـــ افندیان ! حالا نخستین کار ماکمال کردن (غوهد) است . زیرا بر جو هوا (غوهد) حکم کرده میتواند و بس ! افندیان ! مذاکرهٔ ماختام یافت .

باب هجدهم

آلبا تروس ، وغوهد همدیگر خودرا کجا مییابند ؟

بعداز هفتماه ازجریان این وقوعات که نقل کردیم . یعنی هفتماه بعد از عودت کردن خارق العادهٔ پرودانت وفیل ایوانس بخانه های خود شان ، درشهر فیلادلفیایك شورش وهیجان عظیمی برپاشده بود ! این شورش وهیجان برای مسائل سیاسیه یااجتماعات انتخابات رؤساومأمورین نبود ، بلکه عالم فیلادلفیادرینبار برای بالون (غوهد) که ازطرف کاپ ولدن ساخته شده ، وسیاحت آن درجو هوامقرر است بحرکت وهیجان آمده اند . درین بالون (هاری تندر) که نام اودر اول کتاب ذکرشده بودبا یکنفر معاون او بصفت ماکینیست ، ورئیس کاپ جناب پرودانت . وکاتب

او فیل ایوانس بصفت سیاح وصاحبان بالون سوار میشوند .

درین هفتماه سیاحان ماهنوز سرگذشت جویهٔ خودشانرا بهیچ کس نقل وبیان نکرده اند . فریقولن دهن پاره نیز دهن خود را باز نکرده است .

چنان گمان میبرم که پرودانت وفیل ایوانس بسببی که ازطرفداران بالونهای ازهوا خفیفتر میباشند از آلباتروس که مسئلهٔ ازهوا اسنگینتررا اثبات نموده بحث وبیان کردن نمیخواهند .

بالون (غوهد) همهٔ خواصی را که برای شرایط لازمهٔ بالونها لازم باشد جامعست . وبر تمام بالونهائیکه تابه ایندم ساخته شده است مرجحتر ومافوقتر است .

محفظهٔ بالون غیرقابل نفوذاست ! تا بابد درهوا مانده میتواند . این محفظه یعنی جسم آماسیدهٔ که غاز خفیفتر ازهوا آنرا می آماساند ، وبرهوا بالا میبرا د بجنسان محکمی ومضبوطی ساخته شده که یك حبه غازرا ضایع نمیکند . بدرجهٔ که بهر گونه بادوباران مقاومت بتواند محکم ومتین ساخته شده است .

ماشین الکتریکی که پرودانت آنرا اخیر پیداری کرده ، ودر بالون وضع نموده قوت بسیاری به پروانه هامیتواند بدهد . شکل غوهد بسببیکه طولانیست بصورت افقی خوب رفتار میتواند . بدنهٔ بالونرا مکمل ساخته اند که درمیان آن هرگونه آلات وادوات ، ولوازمات بالون پرانی گنجایش دارد . درطرف پیش ودنبال بدنه یك یك پروانه ، ودر آخر بالون یك سکان دارد . غازیکه دردرون محفظهٔ بالون غوهد پرمیشود از خفیفترین

غازهای مولدالما ء انتخاب شده بود .

والحاصل در بیستم ماه نیسان همه چیز بالون غوهد حاضر شده بود . بعدازانکه بالون را در میدان جنکل فرومون باغاز آماسانیدند به پرانیدن آن آغاز کردند . خلایقی که در میدان مذکور جمع آمده اند حدو حساب ندارد . قطارهای راه آهن از هر طرف امریکا بسی ارباب مراق را در فیلا دلفیا گرد آورده بود . مردم خود فیلا دلفیا اززن و مرد ، وخورد و بزرگ و پیر و جوان در ین میدان جمع شده بودند . فابریکداران فابریکهای خود را معطل نموده در میدان جنگل فرومون آمده بودند . صاحبان مغازه ها مغازه های خود را بسته بآنجا خودرا رسانیده بودند افسران عسکریه . مأمورین ملکیه ، مخبرین جراید و الحاصل هرگونه خلایق برای تماشای پرانیدن بالون (غوهد) که ازماهها برای آن انتظار کشیده میشود گرد آمده اند .

صداهای هورراها و تحسینها بفلك بر میشد . علی الخصوص هنگامیکه پرودانت ، وفیل ایوانس در بالون نمودار شدند فریادهای هورراهائیکه از خلایق برامد شنیدن داشت ! اینرا هم بگوئیم که اکثر مردمان از دیدن بالون بیشتر بدیدن این دو نفر سیاح غایب شدهٔ از هوا فرو آمده هوسکار میبا شند .

ازساعت ده یك ربع گذشته بود که یك طوپ زده شد . این طوپ

اشارت تمام شدن حاضری بالون بود ! غوهد منتظر اشارت بود !

ساعت یازده بازیك طوپ انداخته شد ! غوهد که باریسما نهابزمین مربوط بود بقدر پانزده متر و بلند شد و به اینصورت همهٔ مردمان سیاحانرا ، وسیاحان همهٔ حاضرانرا دیدند ، پرودانت وفیل ایوانس بنابر مقصد اینکه مابدل بشمار بوطیم دستهای خود شانرا بر دل خود گذاشتند بعد از ان دستهای راست خود شانرا بسوی سما بالا کردند ، و به این اشارت داناندند که غوهد بر جو هوا حاکم میشود ،

بجواب این صد هاهزار دست بر دل گذاشته شد . و صد هاهزار دست بسوی هوا بجنبش آمد !

بساعت یازده طوپ سومین انداخته شد ، پرودانت به آواز بلند فریاد براورد که :

— باز کنید ریسما نهارا !

بیکبارگی ریسما نها باز شد ، غوهد بکمال عظمت بلند شد ، و یك استقامت عمودی گرفته بقدر دوصد و پنجاه متر وارتفاع پیدا کرده توقف نموده در انجا بحرکت افقی آغاز نهاد ، هردو پروانهٔ غوهد بحرکت آمد ، بالون بسرعت ثانیهٔ دوازده متر و بسوی شرق به پیشرفتن آغاز نهاد ،

از همهٔ خلایق باز صداهای هورراها وتحسینها بلند گردید بالون بواسطهٔ سکان خود هرگونه وضعیتها ئیکه دلش میخواست میگرفت ، راست میر

فت بچپ و راست میگردید ، دایره دور میکرد ،

اما و اسفا که در اثنای این تحرّ به هاهیچ بادنیست تادیده شود که غوهد با بادچه میکند ؟ درین اثنا بالون بقدر چندصد متر و بر هوا بلند شد ، حاضرین دانستند که مقصد پرودانت و رفقای بالون نشین شان اینست که در طبقات بالائی هوا بلکه بادبیابند ، و اسفا که در از وز هیچ بادپیدا نمیشد ،

غوهد یك خط عمودی را گرفته تا بچهار هزار متر و بلند شد ، و مانند یك نقطهٔ کوچکی معلوم میشد ، گردنهای همه مردمان از بسیار بالا دیدن بدرد آمد !

درین اثنا از میان مردمان نداهای حیرت ، و تعجب بالا شد این نداها را صدها هزار نداهای حیرت پیروی کرد ، نظرهای همه مردمان در یك طرف افق بیك نقطهٔ سیاهی معطوف ماند ، این نقطه در جهت شمالی پدیدار شده یکسر بسوی غوهد بکمال سرعت پاش میآمد ! و رفته رفته به غوهد نزدیك میشد ، وهر چه که نزدیك میشد بزرگی و جسامتش پدیدار میگردید ، آیا یك مرغ بسیار بزرگیست ؟ آیا یك حجر سماوئیست ؟

خیر کار ازین گمانها بحقیقت کشید ، جسم مذکور معلوم شد که چیست ! غوهد نیز دانست که چیست و کیست ؟ زیرا بکمال سرعت بسوی شرق بگریختن آغاز نهاد !

از زبان یکی از اعضای کاپ دفعةً « آلباتروس ! آلباتروس ! » گفته یك

فریاددهشتناکی برامد ! همهٔ حاضرین به این فریاداشتراك ورزیدند !

بواقعی که این جسم (آلباتروس) بود ! درمیان آنهم روبور بود ! زیرا پروانه ها ، وشکل وهیئت آن تجسم نموده بود آلباتروس مانند یك عقاب تیز پروازی ، برغوهد صموه مثال هجوم نمود ! هیچ شبهه نیست که آنرا پاره پاره خواهدکرد !

اما خیلی عجب است ! ما آلباتروس رابصدمهٔ کفیدن دینامیت پرودانت پاره‌پاره شده بدریاافتادن آنرادیده بودیم . پس چسان شدکه بازدرینوقت ظهور نمود ؟

به بینید که چه‌طورشد :

بعد ازانکه مهندس روبور بکمال اعتدال دم مانولهٔ پروانهٔ پیش رو را بدست آورده بتاب دادن آن کامیاب آمد . وباقی ماندهٔ سفینهٔ خود را از سقوط مدهشهٔ پرتاب شده رهایی داد ، سفینه پاره مانند جالهٔ بر روی آب تماس نمود . یعنی مرغ مجروح دربحر بیفتاد اما پروانه های آن یکمدت مدیدی ازغرق اورامحفوظ نمود . روبور باطایفه های خود دیگرچند ساعت بر روی سفینه پارهٔ خود که درینوقت حکم یك جالهٔ مشکی را گرفته بود بماند . بعدازان که نزدیك غوطه خوردن سفینه پاره رسید درزورقچهٔ را برای خود نشستند . ودرحالنیکه حال شان بخرابی رسیده بود مظهر معاونت ربانیه شدند . یعنی بعد ازطلوع شمس بیك چند ساعت قنا زد

کانرا یك کشتئی مشاهده کرده غیراز روبور وطایفه هاباقیماندهٔ پروانه هاو دیگر آلات وادوات سفینه پاره رانیز جمع کرده درکشتئی خود جمع نموده ازمرك رهائی داد .

روبور خودرا کپتـان یك کشتی برقم داده ازغرقشدن کشتی خود بحث راند ، وباینصورت هویت وماهیت خودرا پنهان نموده

این کشتئی رها دهندهٔ مهندس روبور (نو فریاند) نام سفینهٔ سه دیرکهٔ بادئی بود که به اوسترالیا میرفت . روبور یك قسم ثروت . وجودهٔ خو درا ازسفینه رها نیده توانسته بود . بکمال راحت تابه اوسترالیارسیدند .

بعد ازچند روزیك کشتئی کوچك ومتینی خریده یکسر راه جزیرهٔ (س) راگرفت . فکر یکانهٔ مهندس اخذ انتقام بود که برای آنهم یك آلباتروس دیگر ساختن لازمست . برای کسی که آلباتروس اول‌را ساخته باشد ساختن یك آلباتروس دوم چندان کارمشکلی نیست! علی‌الخصوص که درجزیرهٔ (س) همهٔ اسباب وآلات ولوازمات آن حتی فابریك آن آماده وتیار هم باشد!

خلاصه بعد ازهشت‌ماه‌از آلباتروس اول مکملتر وسریعتر ، وپرقوت تر یك آلباتروس دیگری برای سیروجولان جوهوا آماده گردید روبور . وهمان طایفه های اولین دران سوار شدند ، هریك‌ازانها در دلهای خود دربارهٔ پرودانت وفیل ایوانس بلکه درحق همهٔ اهل کلپ ولدن یك

حس شدید انتقامی میپرورانیدند .

آلباتروس در روز اول ماه نیسان از جزیره حرکت کرد در ابتدای سیاحت خود احتیاط تمام بکار برد که از هیچطرف دیده نشود . از انرو دایمادر میان ابرها قطع مسافه نمود ! بعد از انکه در امریکای شمالی رسید بشهر فیلادلفیا آمده در جنکل فاروست در یك کوشهٔ تاك و تنهائی بخزید .

مهندس روبوز بکمال مهارتی که داشت بعضی دهقانهارا سوال نمود ، و بکمال ممنونیت خبر گرفت که بالون غوهاد در بیست و نهم ماه نیسان بارئیس و سرکاتب کلپ ولدن بسیاحت هوا میپراید !

آیابرای اخذ انتقام بهتر ازینوسیله کجا بدست میآید ؟ وهم به اینوسیله برهمهٔ عالم اثبات مینماید که اصل موفقیت وکامیابی برای ماشینهای طیار است نه برای بالونهای آماسیده !

اینست که به اینسببهائیکه بیان گردید آلباتروس مانند عقاب تیز چنگی برشکار خود هجوم می آورد !

بلی ، بلی هیچ شبهه نماندکه آلباتروس را اول کسیکه شناخت وعالم را بولوله انداخت فریقولان بود . فریقولان دریندبار بسیاحت هوائی افندی خود اشتراك نورزید . ودرمیان سیربینان به پهلوی یکی از اعضای کلپ ایستاده بود . بمجردیکه آلباتروس را مانند یك نقطهٔ سیاهی در افق بدید بشناخت و به کسی که درپهلوی او بود فهمانید که آلباتروس است .

غوهد در گریختن سعی میورزید . ولی میدانست که بهیچصورت از چنگ آلباتروس رهائی نخواهد یافت ، بازهم بصورت عمودی بکمال شدت بالا بر امدن گرفت . چونکه دانست که اگر بسوی زمین فرو آید راه را برو میگیرد . لهذا به امید آنکه بلکه آلباتروس تا به نقطه های بسیار بلند با او آمده نتواند بمرتفعترین طبقات هوائیه بالا بر امدن گرفت !

اما آلباتروس نیز بصعود آغاز نهاد ، حجم آلباتروس نسبت به آماسیدگی بیمنای غوهد خیلی کوچکتر است . و چنان معلوم میشد که یك کشتی طوربیدوست که بر یك زره پوش بزرگ هجوم میبرد .

در ضرف یکچند دقیقه بالون به ارتفاع پنجهزار متر و بالا بر امد . آلباتروس نیز در دنبال آن بالا شد . و بر اطراف آن در یك دقیقه چندبار دور میکرد . و این دایره های دوریهٔ خود را رفته رفته کوچك میکرد . و چنان وانمود که بیك حمله محفظهٔ غاز بالون را پاره پاره کند . و در آن واحد بالون را محو نماید . و پرودانت و رفیقهٔ نش را از پنجهزار متر و ارتفاع بزمین انداخته پاره پاره کند .

دهشت تماشاگران رفته رفته تزاید میکرد ، سینه هـای شان به تنگی میآمد ، پاهایشان میلرزید . غوهد بیرق امریکا را باز کرده بود . روبور نیز بیرق مخصوص خودش را برافراشته بود . مردمان از پایان یك محاربهٔ مدهشهٔ هوائی را که تابحال امثال آن هیچ دیده و شنیده نشده سیر میکردند اما قوت هردو محارب هیچ باهم مساوی نبود . آلباتروس مانند کشتیهای

زره‌پوش بسیار مجهز. و غوهد هم چون کشتیهای چوبی بادبانی کلانی مینمود.

غوهد برای رهایی یافتن از چنگ دشمن زیاده‌تر بالا بر آمدن آغاز کرده همه ثقلهای خود را انداخته بقدر هزار متر دیگر باز یکبارگی بالا بر آمد!

غوهد مانند یك نقطهٔ بسیار کوچکی از زمین معلوم میشد. آلباتروس نیز همهٔ قوتهای خود را به پروانه های عمودی خود داده بالون را تعقیب نمود.

دفعةً از مردمان زمین صداهای دهشت بلند شد زیرا دیدند که غوهد بسرعت بسوی زمین فرو میآید. و رفته رفته حجم او در نظر مردمان زیاد شده میرود.

آلباتروس نیز با آن یکجا فرو میآید. و رفته رفته همهٔ شکل و هیئت عجیبش را بنظرها جلوه میدهد. مگر حقیقتاً علت غوهد در جایهای علویهٔ هوا بسبب کسب خفت نمودن هوا. و عدم کفایت تضییق خارجی کفیده. و غازها بشدت از آن فرار کردن گرفته. و از آن رو بسرعت و شدت بسقوط کردن آغاز نهاده است.

آلباتروس سرعت خود را با سرعت نزول غوهد برابر ساخته یکجا با او میفرآید. در حالتیکه از زمین بقدر هزار و دوصد متر بلند بودند آلباتروس بکمال مهارت خود را به بدنهٔ غوهد چسپانید. آیا غوهد را سراسر محو کردن میخواهد؟ نی، نی! معاونت کردن میخواهد!

آلباتروس آنقدر بمهارت تقرب کرد که ماکینیست و معاون بالون غوهد

که تهلکهٔ مرك رابسبب افتادن محقق دیده بودند بی اختیار به آلباتروس درامدند !

پرودانت ، وفیل ایوانس مرك رامرجح دانسته معاونت روبوررارد کردند ، ولی طایفه های پرقوت آلباتروس رئیس وسرکاتب رازوروجبر گرفته به آلباتروس دراوردند ،

بعدازان آلباتروس غیرمتحرك بایستاد ، بالون چون سراسر بی غاز مانده بود بشدت سقوط نمود . ومانند لاشهٔ یك غلیواژ بزرگی برشاخهای درخت جنکل فروءون آویزان بماند !

در زمین یك سکوت وسکونت عظیمی حکمفرما بود ، چنان پنداشتی که در همهٔشان اثر حیات مفقود شده است ، بسیار مردمان برای ندیدن این منظرهٔ مدهشه چشمان خود شانرا به بستند ،

هزار افسوس که پرودانت وفیل ایوانس بازاسیر روبورشدند ، آیا باز آنها رادرجو هواخواهد برد !؟ امابکمال حیرت دیدند که آلباتروس بسوی زمین فرو آمدن گرفت ! همهٔ حاضرین برای جایدادن آلباتروس بیك کناره کشیدند ویك وضع احترامی گرفته جا خالی کردند ،

هیجان به آخر درجه رسیده بود آلباتروس از زمین بقدر دوصد متر و بالاتر اززمین آمده ایستاد !

درمیان مردمان یك سکوت بسیار عمیقی حکمفرمابود ، در میان این

سکوت ، دفعتهً صدای تیز پر تأثیر مهندس روبور بلند شده گفت :

ـــ ای افندیان امریکایی ! رئیس کاپ ولدن و باشکاتب اوباز بدست اقتدار من بیفتاد ، هرگاه ابدیاً ایشانرا درسفینهٔ خود محبوس نگاهدارم وظیفهٔ متقابلهٔ خود را ایفا کرده خواهم بود ، لکن با وجود آنهم من ازین وظیفهٔ خود صرف نظر نمودم ! مستر پرودانت ، فیل ایوانس ! آزادید ! ! ...

رئیس کاپ ولدن، وفیل ایوانس ودوماکینیست هاندم بر زمین جهیدند .

آلباتروس درحال بقدر ده متر وبالاشد ! باز درانجا توقف نموده وبر سخن خود دوام ورزیده گفت :

ـــ ای افندیان امریکایی ! تجربه کردم ، کامیاب آمدم ! محقق بدانید که کامیابی وحکمرانی جو هوا بدست ماشینهای طیار ثقیلتر از هواست ، نه بالونهای شکم آماسیدهٔ خفیفتر از هوا ! ولی باوجود آنهم حکم کردم که هیچ چیزی ، حتی ترقیات فنیه نیز پیش از وقت وزمان معین ومقدر آن بوجود نباید آمد ! بنابرین میروم ، اسرار وخفایای خودرا باخود میبرم وازین

اسرار درینوقت بعالم انسانیت خبر نمیدهم ، زیرا تشبث بیوقتست ، چونکه عال موجوده هنوز باندرجه نرسیده اند که از کارهای بیجای نفس پرستی خود پرهیز کرده تنها بفکر ترقی فنون مشغول شوند ! پس هر وقتی که اکتساب فضیلت و معرفت یکانه مشغولیت عالم گردد ، و عال موجوده بدرجهٔ فاضل و عاقل شوند که بجز کشف کردن خفایای قسمه دیگر کار و مشغولیتی برای شان نماند آنوقت این اسرار من خود بخود بمیدان ظهور خواهد بر امد !

افندیان امریکایی ! بشما عرض سلام و احترام میکنم الوداع : بامان خدا ،

روبور مهندس . بعد ازین نطق خود هفتاد و چهار پروانه های ماشین طیار خود را بیکبارگی بدور و حرکت آورده بکمال سرعت بالا بر امد ، و یکسر بسوی شرق روان شده از نظرها نهان گردید !

پرودانت و فیل ایوانس و همه طرفداران مسئلهٔ خفیفتر از هوا خیلی محجوب و شرمسار شده بجز اینکه پسهای گردن خود را خاریده بخانه های

خود بروند ، وعالم گرد آمدهٔ تماشابین نعره هـای تحسین و آفرین خود را به ایشپلاقهـای تمسخر واستهزا درحق آنها تبدیل بدهند دگر کاری باقی نماند ٭

انتها

(مترجم)

محمود طرزی

